

سخن

S I M O

که آینه از ز دروز بین کردند

خوب شد مردمیم
آنکه هزار بوز آینه اما مردمیم
مردمیم که از آن سبیله برگزیدند
به بازیستن آمنده و جو دیدند

م

ی

پیش پروردیدندن ...
شایعات نهشت

که بشایعه تو دلها را بشدند
نه که صحنه خواستند نهشت
هر کس نفه خود خلاص داشته راه

صحنه پیشنه برجات

خرم آن نفه که موم بسازد ...

R G H

من چندریم هم بجای رکبت آید باز
دوز کار که برسه آمد آغاز شد
روز خود رکبت و بدلنگ که ...

شایعات نهشت
شکر دسته سر والدز

لیک هر گز پیشندیم بخوبی
چوی عصمه بچشم بچشم و روز
بچرازمه خندان شدم.

بغیر عزیز نزدیت

که دور از ماه

بشکنند بارگل لازم نیستند
غمچه سخ فرد بسته هزار شو.

سُنْعَ

S

I

M

O

R

G

H

هـ هـ بـ هـ اـ دـ دـ زـ بـ کـ دـ کـ

خـ بـ لـ مـ دـ دـ

آـ کـ بـ هـ اـ دـ اـ هـ اـ مـ دـ دـ

مـ دـ کـ لـ لـ اـ اـ نـ سـ بـ کـ بـ بـ

بـ بـ بـ تـ اـ مـ وـ دـ جـ وـ بـ شـ دـ

پـ پـ پـ پـ وـ وـ دـ دـ دـ

شـ بـ بـ بـ بـ بـ

کـ بـ شـ اـ زـ دـ لـ هـ اـ کـ بـ شـ دـ

زـ دـ کـ صـ کـ بـ اـ شـ زـ زـ دـ

کـ بـ کـ نـ فـ خـ دـ حـ لـ دـ اـ صـ حـ نـ دـ

صـ حـ بـ بـ شـ بـ بـ جـ بـ

خـ حـ کـ نـ فـ کـ مـ هـ مـ بـ بـ زـ بـ بـ

بـ شـ کـ بـ بـ اـ دـ لـ لـ اـ زـ بـ مـ مـ

غـ نـ پـ سـ خـ فـ دـ بـ شـ هـ زـ اـ شـ

مـ کـ دـ کـ مـ هـ بـ بـ رـ کـ شـ تـ آـ بـ اـ

دـ وـ دـ کـ رـ کـ بـ آـ مـ اـ عـ اـ زـ

دـ وـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ

شـ بـ بـ بـ بـ بـ بـ بـ

شـ کـ دـ کـ سـ هـ زـ وـ الـ

لـ کـ بـ بـ کـ بـ بـ بـ بـ بـ بـ

وـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ دـ

بـ جـ رـ اـ بـ هـ خـ دـ اـ زـ هـ

بـ غـ عـ بـ بـ کـ

کـ دـ دـ دـ دـ دـ



نیما

سال ((نیما)) در سیمرغ،

سال ۷۴ در سیمرغ سال ((نیما)) خواهد بود !

سیمرغ

شماره ۵۸ - خرداد و مرداد ۱۳۷۴

شنبه هفتم
روز جمعه
کل شماره ۱۳۷۴
نیم صد و هشتاد
برگ نهاده خود حلال و اصح روه
نه برسانند به جات
خرم آن نهم لامع می پارند ...

مصاحبه

- | | | |
|----|-----------------------------|--------------|
| ۷ | گفت و شنود با منظر فروهر | سودابه اشرفی |
| ۱۴ | گفت و شنود با رضا عبده | سیمرغ |
| ۱۹ | گفت و شنود با سلمان رشدی | سعید شفا |
| ۲۴ | گزارش از... با ایزابل آینده | سودابه اشرفی |

شعر

- | | | |
|----|------------------------|--------------------|
| ۲۶ | جهان، جلوه گاه تو | مانی |
| ۲۷ | چهار شعر | روشنک بیگناه |
| ۲۸ | آوازهای گم | فریار |
| ۲۹ | قهر، تشه، شیار ظلمت | قاضی نور، برهمن |
| ۳۰ | صدایها، واسیل کازانتسف | مرادی
مسعود منش |

دانستان

- | | | |
|----|--------------------|-------------------|
| ۳۲ | پرواز | قاضی ریحاوی |
| ۳۴ | جایی که کار می کنم | آن کامینز، کاتوزی |
| ۳۹ | زندانی جدید | فریبا وفی |

مقاله، نقد، بررسی

- | | | |
|----|--|--------------------|
| ۴۳ | بد نگوییم به مهتاب... | مسعود خمامی |
| ۴۸ | دموکراسی | فریدون دادرس |
| ۵۴ | نامه ها | حسن شایگان |
| ۵۶ | گمان ها و واقعیت ها | علی آزاد، دکتر برا |
| ۶۰ | نگاه شگفتی و هراس | علی پارسا |
| ۶۲ | تازه های هنر | دکتر سلیمانی |
| ۶۶ | از آفتاب تا آفتاب | کیخسرو بهروزی |
| | طرحهای این شماره: اردشیر مخصوص، محمد صدیق، کلی،
پیکاسو، سیروس مالک، کوروش سلیمانی و کیخسرو بهروزی | زهرا مهرگان |

*

- آراء و نظر نویسنده‌گان الزاماً، رای و عقیده‌ی سیمرغ نیست.
- سیمرغ در ویرایش مطالب مجاز است.
- لطفاً همراه ترجمه یک نسخه از اصل را ارسال دارید.
- مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

سردبیر: مرتضا میرآفتابی

صفحه‌آرایی: م- میرآفتابی

تلفن و فکس: ۰۷۰-۷۶۹۰ (۷۱۴)

Simorgh Magazine

Editor-in-Chief & Publishing:

Morteza Miraftabi

Layout: M. Miraftabi

اشتراک سالیانه در: آمریکا - ۲۸ دلار

اروپا - ۷۰ دلار کانادا - ۴۸ دلار

تکفروشی در: آمریکا - ۲.۵ دلار

کانادا - ۳ دلار اروپا - ۴ دلار

Address:

P.O BOX 3480

MISSION VIEJO, CA 92690

TEL& FAX (714) 770-7690

می پرسید روزهای عید در سرزمین بیگانه چه می کنی؟ *

می اندیشم:

به وطنم می اندیشم که فرسنگ‌ها از آن دورم، به مردم وطنم می اندیشم که سال‌هاست از جمعشان بیرونم؛ به خویشان و دوستانی که در گذشتند و از مرگشان تنها خبری شنیدم، و زندگانی که دیگر بیگانه‌اند، و به کودکان و نوجوانانی که اصلاً نمی‌شناسم. به ناشناختی هم می اندیشم؛ به وطنم و به مردم وطنم که آنقدر چهره عوض کرده‌اند که اگر روزی دیگر باز آنها را ببینم نخواهم شناخت، و به احساس بیگانگی می اندیشم:

آشیانه‌ای که کنام جانوران شده و بجای آواز و ترانه‌های آشنا، اصواتی منکر و گوشخراس در آن طینین انداز است. هر هموطنی که به اینسو می‌آید اولین سخن‌ش اینست: «نمی‌دانید مردم چقدر بد شده‌اند!» و فساد در سراسر جامعه حکم‌فرماست؛ مواد مخدر، فحشا، رشوه، دروغ، کلاهبرداری، و همه‌ی اینها آشکار و رو در رو؛ و قباحت از میان رفته است، یعنی که باید خوبی‌ها و زیبایی‌ها را پنهان کرد. و من می اندیشم به دست قطع شده‌ای که چنگ می‌نوخته، به سر بریده‌ای که می‌اندیشیده و به قلب سوراخ شده‌ای که عشق می‌ورزیده. و به دو شخصیتی و ریایی کودکان و نوجوانان می اندیشم (حالا دیگر همه از شکم مادر فقیه بدینا می‌آیند!).

به طبقه‌ی تازه کلان راهزنان با «محاسن» می اندیشم که در یک شب میلیون‌ها صرف سور و سرور می‌کنند و با ترتیب مجالس افسانه‌ای قصه‌های هزارویکشب را از یاد برده‌اند، و از ذردی میلیاردها، و به فقر می اندیشم؛ به معلمی که شاگردانش را رفوزه می‌کند تا به عنوان تدریس خصوصی ساعتی سه چهار هزار تومان پدر و مادر آنها را سرکیسه کند، به دلال‌های ارز که در خیابان‌ها سر راه رهگذران را می‌گیرند، به کارمند و کارگری که باید سه کار در یک روز انجام دهد تا به رحمت کمر خرج خانواده را بشکند و چون درماند، اول اعضای خانواده و سپس خودش را بکشد؛ و به سکته‌های قلبی، همراه با مرگ جوانان... و عزا می‌گیرم.

می اندیشم به دندان قروچه‌ها، و به کینه و خشمی که دیگر آشکارا در چهره‌ها رخ می‌نمایند، به دشنهای و لعنت‌هایی که دیگر مدت‌هاست جای لطیفه‌ها و پچیجه‌ها را گرفته‌اند؛ و به نطفه‌ی صبحی می اندیشم که در رحیم شب سیاه تیره‌ی وطنم دارد شکل می‌گیرد؛ به سلول‌ها و محفل‌هایی که نوشته‌های پنهانی در آنها دست به دست می‌گردد، و به هیاهایی که در میدان‌ها و کوچه‌های یک شهر طینین می‌افکند و چون یک لحظه در صدای رگبارها گم شده پژواک آن لحظه‌های بعد در شهری دیگر. و این بار رساتر- صلای زندگی سر می‌دهد.

به بوته‌های آتشی می اندیشم که در شب چهارشنبه سوری پاسداران جهل را در شعله‌های خود فروبرده است و به شاعر ایرانی عرب‌زبانی که هزاروچهارصد سال پیش خطاب به پیام آوری طعنه زد که تو از پشت آدم به دنیا آمده‌ای که از خاک آفریده شد و خاک پست و فرودین است و من زاده‌ی شیطانم که از آتش است و النار يعلو... و آتش رو به فراز دارد... و من به بخندنی شکوفه‌ها می اندیشم.

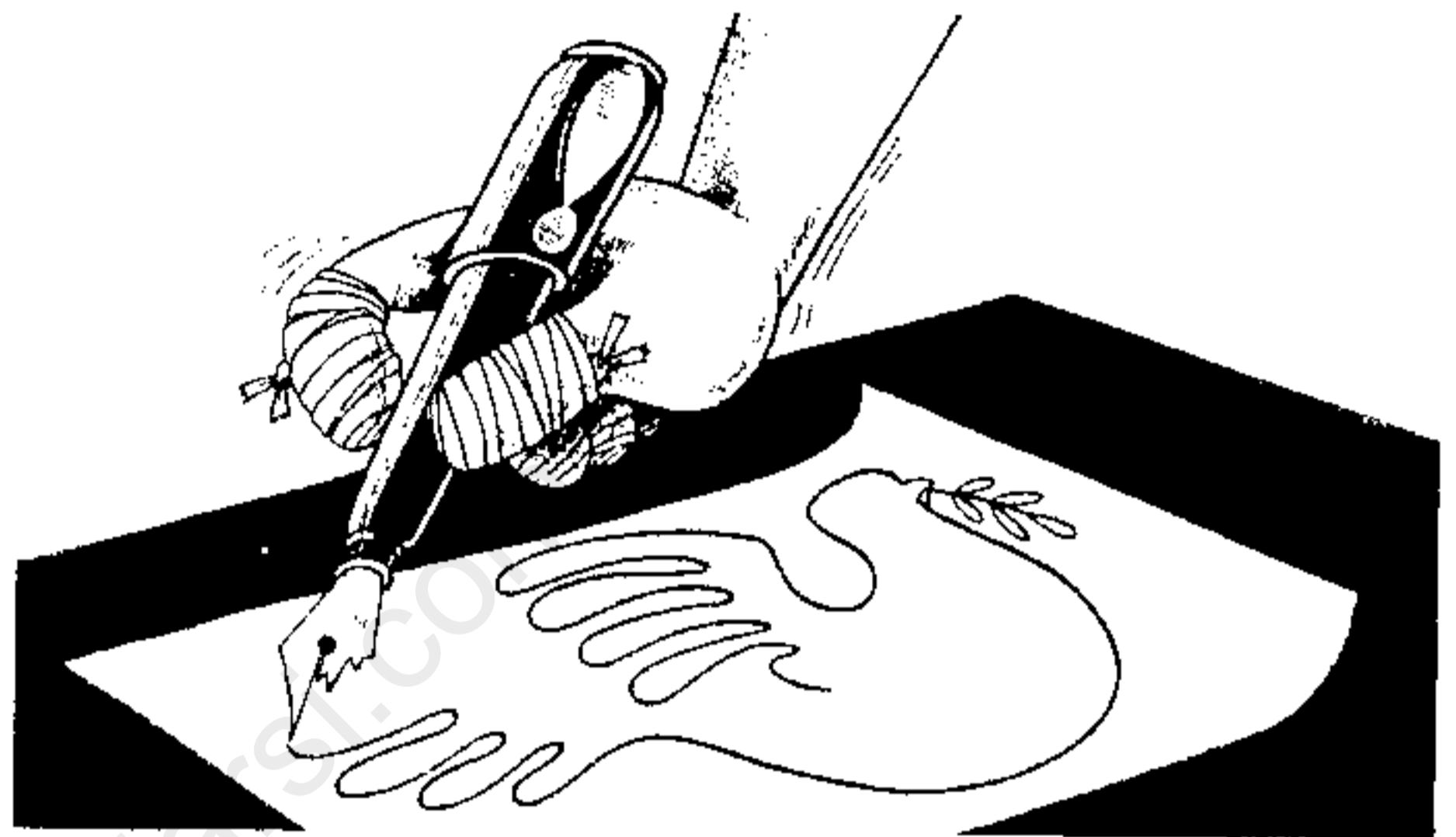
باقر مومنی ۱۳۷۳/۱۱/۷

* برش مجله‌ی آدینه از بعضی افراد ایرانی که در تبعیدگاه‌های خارج از کشور به سر

می‌برند.

«نوروز دور از بار و دیار»

و حرف‌هایی که سانسور شد!



حضرت میرآفتابی است چاپ نکرد. فکر می‌کردم، و چقدر خوب بود، که یکی از نشریات خارج این پاسخ‌های سانسور شده را چاپ می‌کرد ولی هیچ‌کدام دست

به چنین اقدامی نزدند. من متأسفانه به پاسخ‌های چاپ نشده و نویسنده‌گان آن دسترسی ندارم و به همین دلیل به فرستادن مطلب خودم - که جزو مطلب سانسور شده است - اکتفا می‌کنم. که هریلایی دلت خواست سران بیاوری.

برای تو و برای کسانی که برای رشد و ترقی فرهنگ مترقی در کشورمان و در میان هم‌میهنان خارج از کشور کوشش می‌کنند از صمیم دل آرزوی موفقیت دارم.

قریان تو باقفر
۲۱ خرداد ۱۳۷۴

س



HEINRICH KLEY

از سوژه‌های عجایب

گرانی بی وقه و بی نباتی قیمتها در سراسر کشور ادامه دارد

اخبار و گزارش‌هایی که از داخل کشور به دست‌مان می‌رسد، به طور عمده پیرامون گرانی کمرشکن و اوضاع فاجعه‌بار اقتصادی است که گریانگیر هموطنان ستمدیده ماست. در زیر بخش‌هایی از این گزارش‌ها از نظرتان می‌گذرد:

تهران

قیمتها ثبات ندارد. در فاصله صبح تا غروب، قیمتها چند نوبت بالا می‌رود. باورگردانی نیست، ولی برای این که باورتان بشود، تغییر قیمتها در بعضی از روزها را به شما می‌گویم.

صبح روز سه‌شنبه ۱۹ آردیبهشت، قیمت دلار ۰۰ تومان بود، ولی بعدازظهر به ۶۰۰ تا ۶۵۰ تومان رسید. در همین روز، قیمت برنج، که صبح ۴۰۰ تومان بود، بعدازظهر به ۴۵۰ تومان رسید. لیه از ۵۰۰ تومان در صبح به ۶۰۰ تومان در عصر رسید. سکه بهار آزادی از روز دوشنبه ۱۸ آردیبهشت شروع به افزایش کرد و از ۵۰ هزار تومان به ۷۲ هزار تومان در عصر سه‌شنبه رسید. روز پنج‌شنبه ۲۱ آردیبهشت، رژیم به دلalan ارز در چهارراه استانبول حمله کرد و تعدادی از آنها را دستگیر کرد. این موضوع باعث شد تا قیمت دلار پایین بیاید.

الآن بازار فروش ارز در رکود کامل است. آنهای که دست‌اندر کار خرید و فروش ارز هستند، می‌گویند این آرامش قبل از توفان است و بهزودی قیمتها مجدداً به صورت سراسم آوری بالا خواهند رفت. کسبه، بهویژه فروشنده‌گان لوازم صوتی و تصویری و لوازم خانگی، از فروش اجناسیان خودداری می‌کنند و می‌گویند اگر امروز آنها را بفروشیم فردا باستی گرانتر بخیم. آهن آلات نیز فوق العاده گران و کمیاب شده است. هزینه‌های بیمارستان خیلی بالا رفته و به همین جهت، تعداد بیماران مراجعه کننده به مطبها و بیمارستانها فوق العاده کم شده است.

قیمت برخی از کالاهای در تهران در روز ۱۹ آردیبهشت:

نام مواد	وزن	قیمت
لپه پیوندی	بسته ۹۰۰ گرمی	۹۱۰ تومان
لوبیا چیتی	"	۴۸۲ تومان
نخود	۴۸۲ تومان	"
لوبیا قرمز	۴۸۲ تومان	"
عدس	۴۰۰ تومان	۷۰۰ گرمی
گوجه فرنگی	هر کیلو	۹۰ تومان
پیاز	"	۴۸ تا ۷۰ تومان
سیب زمینی	"	۱۱۰ تا ۱۲۰ تومان
گوشت مرغ تازه	۴۱۰ تومان	"
گوشت مرغ تازه، ران و سینه هر کیلو	۵۲۰ تومان	"

اردبیل، ۲۴ آردیبهشت:

نام جنس	هر کیلو	قیمت قبلی
نخود	"	۳۸۰ تومان
لپه	۴۸۰ تومان	"
برنج	۷۰۰ تومان	"
گوشت	۸۴۰ تومان	۶۰۰ تومان
موز	۳۰۰ تومان	"
خیار	۸۰ تومان	۱۴۰ تومان

آتش کنکاش

نشریه حقوق بشر



قزوین، ۲۰ آردیبهشت:
هر قرص نان بربری از یک تومان به ۵ تومان افزایش یافت. برنج درجه ۳، که قبل از کمتر کسی آن را می‌خرید، از ۳۸۰ تومان به ۶۰۰ تومان رسیده است.

مraghe:

با بالا رفتن قیمت مواد غذایی، قدرت خرید اکثر خانوارهای اندازه‌یی نیست که بتوانند برنج و گوشت و سایر مواد ضروری را بخرند، آنها به خوردن نان خالی روی آورده‌اند.

ایرانشهر، ۲۱ آردیبهشت:

روغن ۱۷ کیلویی تا ۱۵ هزار تومان خرید و فروش می‌شود.

بابل، ۲۲ آردیبهشت:

با فرارسیدن فصل کشاورزی، فشار روی کشاورزان بیشتر شده است، چون هم باید قیمت کود شیمیایی را، که گران شده، پردازند و هم دستمزد کارگران روزمزد را، که به میزان چشمگیری افزایش یافته است. چای و شکر نیز که از جمله مایحتاج ضروری کشاورزان زحمتکش این منطقه محسوب می‌شود، کمیاب و گران شده است.

نابودی آثار باستانی در ایلغار آخوندها

اطلاعات درج شده است، ضربع امام زاده زرین‌نوا در قائم شهر نیز در حالی که به صورت قطعات بسته‌بندی شده آماده خروج از کشور بود، کشف شد. این روزنامه نوشت که خسارتهای جبران ناپذیری به این اثر ارزشمند، که قدمتی ۸۰۰ ساله دارد، وارد آمده است.

غارت بخش مهمی از نفیس‌ترین آثار هنری و میراث باستانی کشورمان و فروش آنها به بهایی نازل در کشورهای خارجی، تنها یکی از وجوه ایلغار آخوندهای ضد فرهنگ و ضد ایران است.

مدیر میراث فرهنگی استان بوشهر گفت بیش از ۸۰ درصد آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف برآذجان، به دلیل حفاریهای غیرمجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. روزنامه جمهوری ۱۴ آردیبهشت، که این خبر را منتشر کرده است، افزود: این شهر که متعلق به دوره ساسانیان است، در زمستان سال گذشته از زیر خاک بیرون آمد. یک معبد، یک آتشگاه میتراییسم (آیین مهرپرستی)، دز دفعایی و تل خندق از جمله آثار ارزشمند این شهر تاریخی است. در گزارش دیگری که در روزنامه



در ایران

* زنان از حقوق انسانی و اجتماعی محروم شده‌اند:

* کارگران و زحمتکشان را بخاطر اعتراض به گرانی و درخواست کسار و نان و مسکن، به کلوله می‌بندند.

* آزادی عقیده و بیان ممنوع است؛
* مخالفان رژیم، دستگیر، شکنجه و اعدام می‌شوند؛

* ملیتها و اقلیتهای مذهبی سرکوب می‌شوند؛

* راهپیمانی و تظاهرات اول ماه مه ممنوع است؛

* تشکیل سندیکا و اتحادیه ممنوع است؛
* اعتصاب ممنوع است؛

* تشکیل حزب ممنوع است؛

سرنگون باد رژیمی که مردم محروم را بخاطر

درخواست فان و آب، در خون خود غرقه می‌کند!

* نمایندگان جمهوری اسلامی ایران را از سازمانهای بین‌المللی و از سازمان جهانی کار بیرون کنید!

* دربرابر معامله و معاشات دولتهای خود با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و افزودن فشار بر پناهندگان سیاسی ایرانی، واکنش نشان دهید!

* آزادی زندانیان سیاسی و توقف شکنجه و اعدام در ایران را خواستار شوید!

* از مبارزات همکاران خود در ایران علیه استبداد، بی حقوقی و بی عدالتی اجتماعی حمایت کنید!

دادگاه نمایشی!

رژیم جمهوری اسلامی یکبار دیگر به نمایشات تلویزیونی و تشكیل دادن دادگاههای باصطلاح علنی روی آورد! محاکمه سه زن متهم به وابستگی به سازمان مجاهدین و عامل قتل کشیشان و بمب گذاری در حرم حضرت مقصومه و مقبره خمینی. اما پرسیدنی است که هدفهای رژیم از این نمایشات ساختگی و مصنوعی چیست؟

رژیم در این رابطه اهداف متعددی را در می‌نظر دارد که میتوان بشرح زیر شماره کرد:

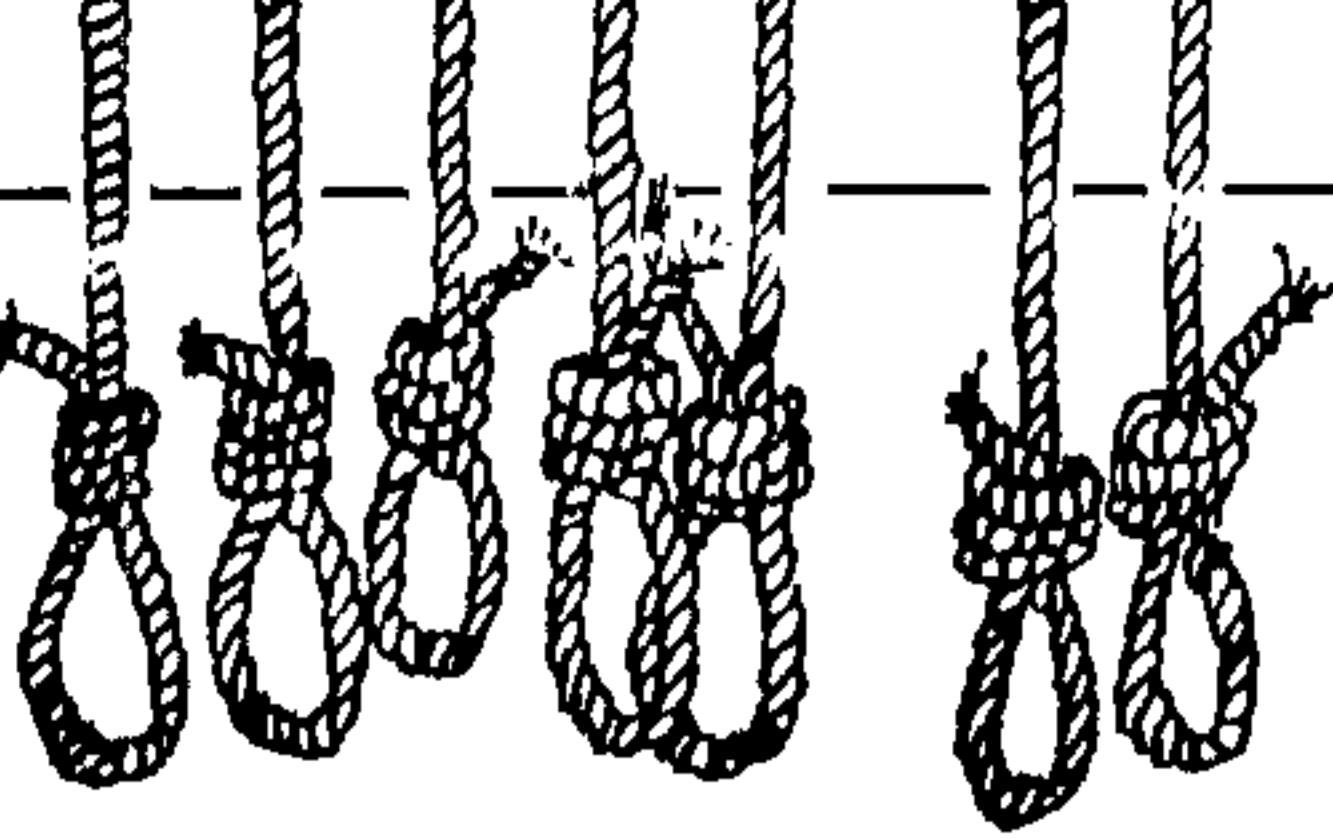
- رژیم اسلامی اکنون در وخیترین و حادترین بعران اقتصادی و مالی خود در تعامی طول عمرش قرار دارد و بهمین دلیل برای تداوم حیات خود احتیاج مبرمی به کمکهای اقتصادی و مالی کشورهای غرب دارد و در همین رابطه تلاش ریاکارانه ای را برای چهار سازی از خود و رفع اتهام قتل کشیشان و اقلیتهای مذهبی که به حق از سوی قسمت عمدۀ مجتمع جهانی و اپوزیسیون ایرانی متوجه خود او شده است، بعمل می‌آورد. قتل‌هایی که موجب برانگیختگی افکار عمومی کشورهای غرب نیز گردید.

- با به اصطلاح علنی کردن دادگاه که با اتکاء به اعترافات ناشی از شکنجه‌های طولانی جسمی و روحی حاصل شده است، برآنست تا قدری چهره خود را در زمینه حقوق بشر ببهود بخشد. چهره ای که اساساً به رژیم محاکمات چند دقیقه ای پشت پرده و سریه نیست کردن مخالفانش شهرو گردیده است. این هدف هم همچون هدف فرق الذکر مصرف خارجی دارد.

- اما جنایت قتل کشیشان موجب برانگیختگی و نفرت اقلیت مسیحی مذهب و سایر اقلیتهای مذهبی کشورمان گردید و علاوه بر این از سوی افکار عمومی جامعه نیز بشدت مورد انتزجار قرار گرفت. و طبیعی است که هیچ حکومتی نمیتواند اتهام قتل دگراندیشان مذهبی را بعهده بگیرد و بتواند به تداوم حیاتش بیاندیشد. درجه و میزان محکومیت رژیم بعنوان متهم ردیف اول در ارتکاب جنایت فوق آنچنان بالاست که سردمداران رژیم را نسبت به یائتن و محکوم کردن متهم دیگری به هر قیمت به تکاپو و امیداره.

اما سرکردگان جمهوری اسلامی باید بدانند که بیلان کارکردان در نقض خشن حقوق بشر و نقض حقوق اولیه اقلیت چنان سیاه است که اینگونه تلاشهای مذبوحانه او نمیتواند کوچکترین خللی در قضاآفت افکار عمومی نسبت به وی بوجود آورد. تشکیل محاکمات نمایشی و محکومیتها و قریانیهای از قبل تعیین شده، تنگ دیگری بر جمهوری آدمخوار فتیهان است!

روشنفکران ایران تحریم را محاکوم می‌کنند



گوشه‌هایی از سانسور در جمهوری اسلامی

سلام ۱۴ اسفند در ستونی با عنوان پشت تیتر اخبار و با تیتری بنام صرفاً جهت اطلاع! گوشه‌هایی از سانسور مطبوعات در جمهوری اسلامی را انشاء می‌کند. نگاهی باین افشاگریها با توجه باین که توسط یکی از جناحهای رژیم افشا، میشود و صرفاً ادعای مطرح شده از سوی مخالفین رژیم نیست برای رژیم که گاه از سر وقاحت جمهوری اسلامی را آزاد ترین نظام جهانی میداند، میتواند سندکوبنده ای در انکار جهانی باشد. سلام من نویسید یکی از کاستیهای مطبوعات کشور به خصوص روز نامه‌ها وابستگی خبری آنها به تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی است. معنای این سخنان سلام این است که در شرایطی که در دنیای امروز که صدها و هزاران منابع خبری روزانه خبر گزارش می‌کنند، روزنامه‌های ما موظفند تنها اخباری را که رژیم تجویز می‌کند منتشر سازند! وهمین دلیل برای روزنامه‌ها و رسانه‌های داخلی، خبرگیری مستقل از روزنامه‌ها و رادیوها و خبرگزاری‌های بین‌الملی و همچنین گسل خبرنگار به نقاط مختلف برای خبرگیری در واقع فاقد معنا است! بنابراین مسدود کردن کانالهای متعدد خبری و ایجاد تنها یک کanal خبری و انحصار این کanal خبری در دست دولت اولین و اساسی ترین شیوه سانسور و کنترل اخبار و اطلاعات توسط رژیم فتها می‌باشد.

سلام گوشه دیگری از ساطور سانسور در جمهوری اسلامی را بشرح زیر افشا می‌کند:

در همین زمینه یکی از عبارات جالب توجهی که بدنبال این وابستگی به تلکس خبرگزاری وارد حرفة و فرهنگ اصطلاحات روزنامه نگاری کشور شده است و اگر نگوییم روزانه ولی در طول هفت‌هه و یا ماه دست اندر کاران تحریریه روزنامه‌ها چندین بار با آنها مواجه می‌شوند عبارت آشنای "صرف‌اجهت اطلاع سر دیگران" می‌باشد که این عبارت در فرهنگ غیر مکتب روزنامه نگاری به این معنی است که خبر چاپ نشود یا از آن به هیچ عنوان استفاده نشود!

معلوم نیست که اگر از خبری نتوان بهیچ عنوان استفاده کرد اطلاع سردیگران از آن چه خاصیتی می‌تواند داشته باشد؟ شاید رژیم از سر بند نوازی می‌پنداشد که با ارضای سردیگران و شریک کردن آنها در جرم بتواند راحت تر برسر خلائق کلاه گذاشته و اخبار و اطلاعات فرمایشی و جهت داده شده مطابق میل خود را بخورد مردم بدهد!

اما رژیم باینها هم کفاف نمی‌کند، بلکه دامنه مداخلات خود را تا چگونگی تنظیم همان خبرهای دستچین شده و مجاز اعلام شده توسط خود رژیم، در درشتی و ریزی خبر، در اینکه درکدام صفحه چاپ شود و غیره و غیره گسترش میدهد.

سلام در این رابطه می‌نویسند: "وقتی بخوبی در فضای دوران پیش از قاجاریه تنفس می‌کنند و ایران را یک ده فرض می‌کنند و خود را کدخدای لذای برای جلوگیری از موج گرانی برای مطبوعات دستور العمل صادر می‌کنند

آنها دارند ولی ما مردم ضعیفی ندارم و آنها محکمتر از آن هستند که دیگران تصور می‌کنند.

فیروز گوران مدیر مسئول نشریه‌ی "جامعه‌ی سالم" می‌گوید: برخوردهای خصم‌مانه‌ی دولت آمریکا درباره‌ی نظام جمهوری اسلامی در دوران گروگان گیری برای من شاید به نوعی قابل درک بود، اما رفشار قلد رمابانه‌ی سال‌های اخیر آمریکا بیویژه‌های ماه‌های اخیر که در نطق‌های کلینتون نسبت به دولت و ملت ایران مطرح شده است، اصلًا قابل درک نیست. برخوردهای فعلی آمریکا بسیار سؤال برانگیز و تداعی کننده‌ی دخالت در امور داخلی ایران است و آمریکا باید بداند و اکنون ملت ایران بعد از هر دخالتی قابل پیش‌بینی نیست.

شهرخ تویسراکانی سردبیر مجله‌ی "دنیای سخن" نیز نظر خود را این گونه بیان داشته است: تحریم اقتصادی آمریکا قبل از همه باید از بعد سیاسی مورد توجه و تحلیل قرار گیرد. می‌دانیم که در گیری ملت دکترین نظم نوین جهان "اهرم‌های

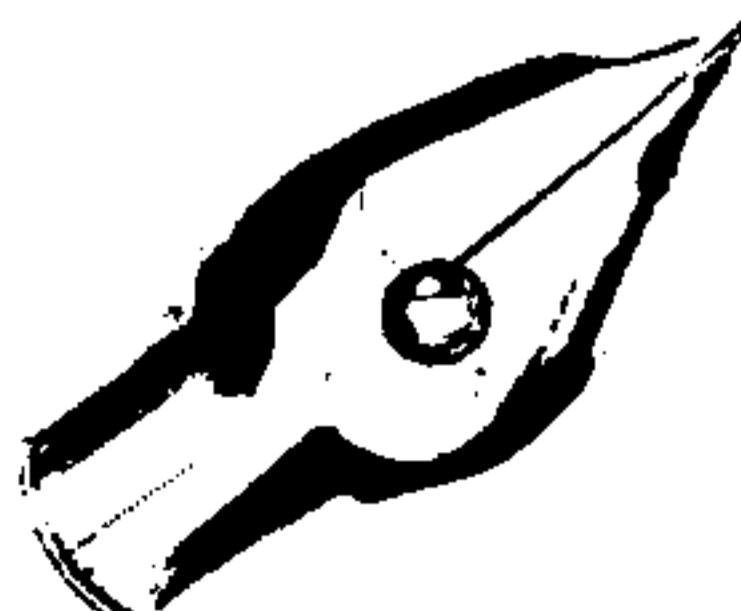
اقتصادی جانشین اهرم‌ها و فشارهای نظامی شده است اما هرگاه که این ضابطه‌ی جدید در صفت‌بندی‌های به ظاهربک دست و هماهنگ و حتی زیرپرچم سازمان ملل-علیه کشور و ملتی مورد استفاده قرار گرفته است، آن آثار مورد نظر طراحان و اعمال کنندگان چنین نظریه‌ئی را به همراه نباورده است. وی می‌افزاید: تحریم همبستگی ملی بیویژه در شرایط استثنائی و دشوار وظیفه‌ی تردیدناپذیر فردیک ملت با فرهنگ و هوشمند است. در هر جامعه‌ی وجود نظرات و افکار گوناگون امری کاملاً طبیعی و عادی است که نباید به هنگام روپردازی مسائل حیاتی ملی به غلط مورد بهره‌گیری قرار گیرد.

روزنامه‌ی نسبتاً جدید انتشار ایران که درواقع ارگان خبرگزاری جمهوری اسلامی و منعکس کننده‌ی نظرات دولت می‌باشد، اخیراً بدنبال اعلام تحریم اقتصادی ایران از سوی آمریکا به اقدام توجه برانگیزی دست‌زده است. این روزنامه در مطلبی با عنوان تحریم اقتصادی آمریکا از نگاه "دگراند بشان" نظرات تعدادی از روزنامه‌نگارانی را که در عرف رژیم جمهوری اسلامی "دگراند بش" محسوب می‌شوند و نشریات شان به خاطر همین "دگراند بش" با دشواری‌های فراوان انتشار می‌باشد، درج کرده است.

غلامحسین ذاکری مدیر مسئول نشریه‌ی "آدینه" می‌گوید: حتی کسانی که تا کنون طرفدار روابط سیاسی با آمریکا بودند و قبیل با تصمیم عجلانه‌ی کلینتون که زیرپرچم رژیم صهیونیست‌ها اتخاذ شده است، موجه می‌شوند، آنرا محاکوم می‌کنند و به این باور می‌رسند که در رود روبی جدید، بحث چالش نظام بادولت آمریکانیست، بلکه در گیری ملت ایران با تصمیم گیران آمریکایی است. وقتی دولت آمریکا رسماً اعلام می‌کند که از توسعه و عمران کشور احساس خطر می‌کند، صحبت تحلیل بالا مشخص می‌شود.

فرج سرکوهی سردبیر "آدینه" اظهار داشته است: هرگاه خطر برای ملت ماحصلی باشد، می‌تواند انگیزه و بستر مناسبی برای تقویت و فاق و وحدت ملی باشد. وی ضمن بیان ضرورت ایجاد نهادها، اتحادیه‌ها و کانون‌های فرهنگی مستقل و پرهیز از طرد و نفی اندیشه‌های مختلف تأکید کرد که باید در برابر تهدید اخیر آمریکا و هر قدرت دیگر در جهان ایستادگی کردو در مورد تصمیم گیری‌های سیاسی که در این مورد اتخاذ می‌شود باید سه فرآیند، کارکارشناصی، فضای مناسب و انتقال آزاد اطلاعات را بهینه کرد.

عباس معروفی سردبیر نشریه‌ی "مگردون" ضمن تأکید بر ضرورت وجود نهادهای صنفی برای ابراز دیدگاه‌های گروه‌های اجتماعی گوناگون گفته است: آمریکا اهمیتی برای مردم قائل نیست و با هر طبق ممکن سعی در سرکوب



گفت و شنود با «منظور فروهر» استاد تاریخ

سودابه اشرفی

به منظور آزادی فلسطین، گروه‌های مختلف مقاومت تشکیل شد که معروفترین آنها سازمان آزادی بخش فلسطین بود. این گروه برای جلب نظر جهانیان به مساله فلسطین در سراسر دنیا به فعالیت‌های مختلف چریکی پرداخت و سعی برآن کرد تا اذهان عمومی مردم دنیا را به مشکل فلسطین معطوف دارد.

سال ۱۹۷۸ مصر و اسرائیل قرارداد معروف به صلح کمپ دیوید را امضا کردند که موجب خشم و اعتراض ملل عرب شد. بر طبق این قرارداد شبه جزیره‌ی سینا به مصر بازگردانده شد ولی مساله فلسطین و پناهندگان فلسطینی مطرح نشد. در سال ۱۹۸۷ موج اعتراض و مقاومت اعراب ساکن درمناطق اشغال شده بالاگرفت. در این دوره، نوجوانان و جوانان که سلاحی جز سنگ نداشتند به جنگ مسلح ترین سربازان دنیا در اسرائیل که با کمک‌های مالی و تکنولوژی بیکران امریکا توانسته بودند یکی از پیش‌رفته‌ترین ارتش‌های جهان را تشکیل دهنده، رفته و هزاران نفر جان خود را از دست دادند یا برای همیشه معلول و یا در زندان‌های اسرائیل زندانی شدند.*

سرانجام در شرایطی که تعداد آوارگان فلسطینی به بیش از دو و نیم میلیون رسیده است، در پی مذاکرات بی‌شمار محترمانه در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ قرارداد صلح بین سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل در واشنگتن امضا شد. به موجب این قرارداد جریکو و غزه برای برقراری حکومت خودمختار به فلسطینی‌ها واگذار شد. این قرارداد که هنوز در مرحله‌ی جنینی است، علی‌رغم گزارشات و ظواهر امر، چشم‌انداز امید بخشی را برای فلسطینی‌ها به ارمغان نیاورده است.

در مطبوعات و رسانه‌های دیگر دیدگاه‌های متفاوت از این طرح قرارداد صلح را دیده و شنیده‌ایم. در سیمراه شماره‌ی قبل وعده کردیم که پای سخنان «منظور فروهر» تاریخ‌شناس، بنشینیم که خود سال گذشته به فلسطین سفر کرده و از نزدیک شرایط زندگی مردم را مشاهده کرده و جویای نظرات توده و روشنفکران فلسطینی از گروه‌های مختلف بوده است. اکنون این گفت‌وگو را از نظر شمامی گذرانیم.

بعد از جنگ جهانی اول و از هم پاشیده شدن امپراتوری عثمانی دولت‌های انگلیس و فرانسه سلطنت خود را در مناطق عربی خاورمیانه برقرار کردند. در زدوبندهای امپریالیستی بعد از جنگ، سرزمین فلسطین به تصرف انگلیس درآمد و در طول سلطه‌ی مستقیم انگلیس که تا سال ۱۹۴۸ ادامه داشت سیل مهاجرت یهودیان از سراسر دنیا، بخصوص از آلمان و لهستان به سرزمین موعود، فلسطین سرازیر شد. تنها در اول دهه ۱۹۳۰ بیش از ۱۰۰۰۰ یهودی از کشورهای مختلف اروپایی به فلسطین مهاجرت کردند. پس از جنگ جهانی دوم، کمیسیون ویژه‌ی سازمان ملل متعدد در امر فلسطین پیشنهاد کرد تا فلسطین به دو دولت عرب و یهودی تقسیم شود و اورشلیم زیر کنترل بین‌المللی درآید. در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متعدد پیشنهاد این کمیسیون را به تصویب رساند. طبق این مصوبه با اینکه یهودیان فقط یک‌سوم جمعیت منطقه بودند ۵۶ درصد زمین‌های فلسطین به آنها داده شد. یهودیان این مصوبه را پذیرفتند اما عرب‌ها با آن مخالفت ورزیدند.

در روز ۱۴ ماه می یهودیان دولت مستقل اسرائیل را اعلام کردند. این امر موجب شروع جنگ اعراب و اسرائیل شد. زمانی که جنگ در سال ۱۹۴۹ خاتمه یافت، اسرائیل زمین‌هایی بیش از آن که سازمان ملل پیشنهاد کرده بود – ۷۸ درصد کل سرزمین فلسطین – به دست آورد. بیش از یک میلیون عرب از سرزمین خود توسط اسرائیلی‌ها رانده و در نتیجه به کشورهای مجاور پناهندگان شدند.

اگرچه در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ جنگ‌هایی بین اعراب و اسرائیل درگیر شد ولی به تصرف زمین‌های بیشتری توسط اسرائیل انجامید. پس از آتش‌بس سال ۱۹۶۷، اسرائیل «وست بنک» و «غزه» را تصرف کرد. هم‌چنین صحرای سینا را از مصر و بلندی‌های جولان را از سوریه متصرف شد. در این زمان متجاوز از یک میلیون عرب تحت سلطه‌ی اسرائیل درآمدند. بار دیگر، در سال ۱۹۷۳ مصر و سوریه به اسرائیل حمله کردند که این جنگ بی‌ثمر خاتمه یافت.

Psychological Dimensions of the Conflict



عکس از: Palestine-Israel Journal

سوالاتی از قبیل، چه شهرهایی را دیدار کردی، در کدام هتل اقامت داشتی، با چه کسانی ملاقات داشتی، چه خوردی، با چه وسایلی ایاب و ذهاب کردی و... و این سوالات دائم به وسیله افراد مختلف تکرار می شود. کافی است که به سوالی جواب دوگانه بدهی، آن گاه است که باید ساعتها شاید روزها در فرودگاه معطل بمانی تا جازه خروج بیابی، این اتفاق برای یکی از همراهان ما افتاد چون بی معابا رفتن به غزه را لو داده بود، او را از ترمینال بیرون کشیدند و ساعتها معطل شدند.

بعد از ملاقات با اعضای دیگر گروه در فرودگاه تل آویو، با اتوموبیل به اورشلیم رفتیم. در بخش عرب نشین در هتلی اقامت کردیم که قرار بود محل استقرار دائمی ما باشد. از همانجا هر روزه با اتوموبیل به شهرهای مورد نظرمان مسافت می کردیم که غالباً سفری یکروزه بود. فقط در غزه و نابلس شب را ماندیم. این شهرها عبارت بودند از: جریکو، نازار، هایفا، هبران و چندین شهر دیگر. با سازمانها و جمعیت‌های زیادی ملاقات و گفت‌وگو کردیم از جمله با نماینده‌ی «یاسر عرفات»، نماینده‌ی «هلال احمر»، «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین»، «جبهه‌ی دمکراتیک برای آزادی فلسطین» و «سازمان اسرائیلی طرفدار صلح» و مقدار زیادی ملاقات‌های غیر رسمی داشتیم. مثلاً ملاقات با چهار جمعیت زنان. که این بخش برای من بسیار جالب بود. آنها بود که دریافتیم بعد از این همه سال آوارگی و تحت سلطه بودن فلسطین هنوز یک ملت پاپرجاست. یک ملت در حال تداوم و با هویت. این‌ها سازمان‌هایی بودند که در سطح توده شکل گرفته بودند. چهار سازمان مختلف زنان وجود دارد.

س— چهار سازمان متفاوت با نقطه نظرهای...

ج— بله به این دلیل که هر کدام روش‌ها و مسئولیت‌های متفاوتی دارند و از طبقات مختلف مردم تشکیل شده‌اند. بزرگ‌ترین آن‌ها سازمان زنانی است که در سال ۱۹۵۲، فقط براساس کوشش‌های یک زن فلسطینی که در واقع از طبقه‌ی مرغه هم بوده، تشکیل شده. داستان از این قرار است: زمانی که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل تشکیل دولت داده و زمین‌های فلسطین را تصرف کرده این زن، خانم خلیل، که آن موقع‌ها

یکی از مشکلاتی که ما با رژیم شاه داشتیم مساله‌ی فلسطین و رابطه‌ی شاه با اسرائیل بود. در تظاهراتی که کنفرانسیون در خارج از کشور برگزار می کرد یکی از شعارها همیشه علیه رابطه‌ی رژیم ایران با اسرائیل بود. در ایران هم با وجود آن همه سانسور که بود ما خبرها را راجع به فلسطین می گرفتیم. من هم مثل دیگران به مساله‌ی فلسطین سخت علاقه‌مند بودم و در زمان تحصیل علوم سیاسی در دانشگاه هرگاه فرصتی دست می داد راجع به فلسطین می نوشتیم.

در امریکا فرصت بیشتری برای مطالعه داشتم و با جنبش‌های همبستگی با فلسطین نزدیک شدم و در دانشگاه هم با اینکه رشته‌ی تحصیلی ام امریکای لاتین بود، در کلاس‌ها و سمینارهای مختلف در امور خاورمیانه شرکت می کردم. اما به لحاظ ندانستن زبان عربی هیچ وقت رفتن به فلسطین به طور جدی برایم مطرح نشده بود. با پیش آمدن جریان طرح قرارداد صلح، برآن شدم که اطلاعات و آگاهی‌هایی هایم را در این مورد به نشریات و رسانه‌ها و دیدگاه‌های امریکایی محدود نکنم. در عین حال گروه‌های فلسطینی مخالف صلح هم هیچ گونه تحلیل روشی هنوز از قضیه نداده بودند. این شد که به طور جدی تصمیم گرفتم همراه یک گروه حقوق بشر به فلسطین بروم. سفر بسیار سختی بود. شرایط زندگی بسیار دشوار بود حتا برای مدتی کوتاه. فضای بسیار غم انگیزی دیدم. در این سفر علاوه بر تماس مستقیم با سازمانهای فلسطینی با بسیاری از مردم عادی و گروههای محلی تماس برقرار کردیم و مصاحبه‌های بسیاری انجام دادیم. از مجموعه‌ی این تحقیقات و گفت‌وگوها و همچنین تجربه‌ی مستقیم زندگی با مردم بخصوص در کمپ‌ای پناهندگان فلسطین، عمق فاجعه و بوجی تبلیغات برای این قرارداد صلح با وضوح کامل نمودار شد.

س— در مورد پرسه‌ی سفرتان بگویید.

ج— برای ورود به اسرائیل مساله‌ی خاصی نداشتم چون تعداد زیادی توریست هرساله به اسرائیل می روند ولی خارج شدن از اسرائیل بسیار مشکل بود. هنگام خروج در فرودگاه درست به روش ساواک تحت بازجویی‌ها و سوالات متعدد به وسیله اشخاص متفاوت قرار می گیری.



نمایی از مجتمع های مسکونی اسرائیلی نشین

و دیگری سازمان زنان «فمنیست»...
س— حالا خیلی بهتر علت وجود چهار سازمان زنان روشن شد.

ج— بله سازمان فمنیست ها بیشتر در زمینه های روش فکری و آکادمیک در حیطه ای زنان کار می کند.

سازمان چهارم یک سازمان محلی است در نابلس— نابلس در وست بنک، تحت سلطه ای اردن بود و حالا هم در دست اسرائیلی هاست. نابلس یک شهر کاملاً عرب است و جریانات طبقاتی در آن به قوت خود باقی است— از طبقات بالا تشکیل شده. مثل یک جمعیت خیریه است. سازمان موثری است. اما از نظر طبقاتی، سیاسی تضاد بسیاری با دیگر سازمان ها دارد. بهرحال... اما همه ای این سازمان ها بسیار ناسو نالیست و مردمی هستند، همگی با قرارداد صلح اخیر مخالفند، حتا دست راستی ترین شان این صلح را به نفع فلسطین نمی دانند. و همگی یک هدف مشترک دارند رسیدگی و تعالی وضع زنان. اما با دیدگاه های متفاوت.

س— در مورد قرارداد صلح...

ج— اکثر کسانی که ما با آنها تماس گرفتیم معتقدند که قرارداد صلح اخیر هیچ گونه سودی برای فلسطین نداشت. چیزی به آنها داده نشده به جز یک خود مختاری ظاهری. این خود مختاری چه معنایی می تواند برای آنها داشته باشد. می گویند خود مختاری اقتصادی. یعنی چه؟ یعنی اینکه آموزش و پرورش را داده اند دست خودشان. با چه پولی؟ این آموزش و پرورش با چه پولی باید اداره شود. با پول مالیات؟ هنوز مالیات بر درآمد به اسرائیل تعلق دارد چون بیشتر نیروی کار در غزه و وست بنک در اسرائیل کار می کنند. می ماند مالیات های ناچیز دیگر. یعنی همان مقدار کمی هم که اسرائیل برای این امر می پرداخت تحت نام خود مختاری اقتصادی قطع شده است.

س— حتا مقدار زمینی که سازمان ملل حق اشغال آن را از اسرائیل گرفته بود با پیش

زن جوانی بوده با خانواده اش در منطقه ای که هم اکنون شمال اسرائیل است زندگی می کرده. اسرائیلی ها آن منطقه را اشغال و آن خانواده را آواره می کنند. خانواده ای خانم خلیل به شهر راما لکه آن زمان جزء وست بنک بوده است و زیر سلطه ای اردن، کوچ می کنند. خانم خلیل که هم اکنون ۷۵ سال دارد حتا تکه های جواهری را که به همراه بقیه ای زندگیش از دست داده به یاد می آورد. باری، وضع اسف بار زنان فلسطینی حتا آن هایی که آوارده نبوده اند، خانم خلیل را وادر به اقدام می کند.

او به زن هایی برمی خورد که سربرست خانواده های از هم پاشیده شده بودند: شوهرانشان یا در کمپ های آوارگان به سر می بردن، یا مانده بودند که از خانه و زندگی دفاع کنند و نز و بچه کوچ کرده بودند، یا زنانی بودند که شوهرانشان به دست سربازان اسرائیلی کشته شده یا در زندان بودند. به هر حال آن ها بدون تحصیلات و پول عهده دار سربرستی خانواده شده بودند. خانم خلیل که خود از خانواده ای پولدار و تحصیل کرده ای است بعد از مشاهده ای این وضع با تنها چرخ خیاطی که داشته و یک اتاق کوچک، اقدام به تاسیس یک کارگاه خیاطی می کند و در این کارگاه به زنان فلسطینی تعلیم می دهد.

هم اکنون این کارگاه به تاسیساتی مبدل شده که فقط ماهی ۵۰۰ هزار دلار بودجه ای آن است. یک کارخانه ای خود کفا با رشته های آموزشی مختلف، مهد کودکی بزرگ و پرورشگاهی که از ۱۵۰ دختر بی سربرست نگهداری می کند. دخترانی که پدر و مادرشان را از دست داده اند. تمام گردانندگان این تاسیسات واقعاً پرکار و موفق، زن هستند. یک سازمان توده ای که وقتی اعلام تظاهرات می کند قادر است ده ها هزار فلسطینی را به خیابان ها آورد.

یکی دیگر از سازمان های زنان، مجموعه ای است از اتحادیه های زنان، مثل اتحادیه زنان معلم، اتحادیه زنان نرس و... این سازمان به لحاظ سیاسی بسیار پیشرفته تر از سازمان خانم خلیل است. سازمانی است چپ و به لحاظ اقتصادی خودکفا.



نمایی از خیابان‌های فلسطین اشغالی در حالت عادی

سابقه‌ی بسیار سیاسی است و یکی از مبارزان قدیمی، او خود یکی از اعضای هیات نمایندگی مذاکره رسمی با اسرائیل بود. او معتقد است که طرحی را که عرفات در اسلو امضا کرد، حتاً از طرح پیشنهادی و اولیه‌ی خود اسرائیلی‌ها عقب افتاده‌تر بود. او خود را از جریان بیرون کشیده و سکوت کرده است. دکتر عبدالشافی نمی‌خواهد با پی، ال، او یعنی سازمانی که تقریباً تمامی حسات سیاسی اش را صرف آن کرده، رسم‌آمیزه کند ولی به طور علنی از رهبری سازمان و نقش آن در امضای قرارداد صلح انتقاد می‌کند.

این قرارداد هیچ‌گاه به شورای ملی پی‌مال‌ما برده نشد. زیرا که عرفات می‌دانست بیشتر اعضاً مخالفت خواهند کرد. وضعیتی به وجود آمد که همه چیز زیرکنترل عرفات قرار گرفت و با وجودی که تمامی بخش چپ سازمان مثل پی، ال، پی مخالف بودند، قرارداد امضا شد و آن قدر سروصدا کرد که به لحاظ روانی حتاً میان خود فلسطینی‌ها هم شبه‌ای بوجود آمد و برای مدت کوتاهی فکر کردن واقعاً صلح شده. گروه‌های مختلف درگیر ترجیح دادند سکوت کنند و مبارزه‌ای را شروع نکنند که فلسطینی را روی روی فلسطینی قرار دهد. اسرائیلی‌ها غزه و جریکو را به عرفات سپردند و به او اجازه دادند که ۶۰۰ سرباز از اردوگاه‌ها و ۲۰۰۰ سرباز تازه تعلیم دیده از داخل در غزه و جریکو مستقر شوند. در واقع ۸۰۰۰ نفر از خود فلسطینی‌ها را مامور سرکوب خودی کردند.

وقتی من به فلسطین رفتم سه ماه بود که این سربازها در آنجا مستقر شده بودند. من واقعاً نمی‌دانم در ابتدا چند درصد از مردم موافق قرارداد صلح بودند. اما بعد از گذشت همین مدت کوتاه، فضای شک و نارضایتی حکم فرما بود. به ویژه در غزه. غزه ناحیه‌ی بسیار کوچکی است که همیشه حضور سربازان اسرائیلی در آن بسیار مشخص بوده. روز و شب حکومت نظامی. کنار دریا قرار دارد و مردم هرگز نمی‌توانستند از دریا استفاده کنند. نکته‌ی مشبّثی که پیش آمده بود عالی شدن شهر از سربازان اسرائیلی بود. خب این «هوای تازه» ای

آمدن قرارداد صلح عملاً به اسرائیل تعلق گرفته. دقیقاً درست می‌گویید. وست بنک و غزه یک مقدار زمین‌های تصرفی است که هم اکنون اسرائیل در آنها مجتمع‌های مسکونی ساخته برای مهاجرین یهودی. این‌ها که پس داده نخواهد شد. حالا اسرائیل آمده بعد از این جریان، به منظور کشیدن جاده‌های کمرندهای میان این مجتمع‌های زمین‌های بیشتری را تصرف کرده (برای جلوگیری از رفت و آمد یهودیان از میان مناطق عرب نشین) برای مثال مشخص، در غزه ۵ درصد از زمین‌های اطراف این خانه‌ها را به منظور «محفوذه‌ی امنیتی» ضبط کرده‌اند. بنابراین می‌بینید که تا کنون به طور غیرقانونی و بعد از امضای قرارداد به طور قانونی زمین‌ها اشغال می‌شود.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردید و طبق اسلامی‌هایی که از این سفر گرفتید، با توجه تماس بسیاری داشته‌اید. کمی از دلایل مردم که مسلمان ملموس‌تر خواهد بود برای ما بگویید. منظورم در مخالفت یا موافقت با قرارداد صلح است.

هدف فلسطینی‌ها در این قرارداد آن بود که غزه و وست بنک را آزاد کنند و از اتحاد این دو منطقه یک دولت مستقل فلسطینی به وجود بیاورند و اسرائیلی‌ها را وادار کنند که این دو منطقه را ترک کنند. اما همان‌طور که توضیح دادم این طور نشد.

این قرارداد در پی یکسال مذاکرات بین دو طرف امضا شد. دو گونه مذاکره. یک نوع آن، بین دولت اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین و یک نوع محروم‌های آن، که بین اسرائیلی‌ها و شخص عرفات و نزدیکانش بدون اطلاع دیگر گروه‌ها صورت گرفت. حتاً بدون اینکه شورای نمایندگان فلسطین هم باخبر باشد. این مذاکرات به موافقت نامه‌ی اسلو منجر شد. و مجموع مذاکرات به قرارداد صلح.

یکی از کسانی که با موافقت نامه اسلو مخالف است، دکتر حیدر عبدالشافی رئیس حلال احمر است که خود چریکی ۷۵ ساله و با



در انتظار دیدار فردی از اعضای خانواده که آن طرف سیم‌های خاردار زندگی می‌کند:
(همسر، فرزند، خواهر، برادر...?)

س— زندانی سیاسی یا معمولی؟ رنگ کارت زندان معمولی...

ج— در فلسطین همه زندانی سیاسی هستند. سوال جالبی کردید. با اینکه از موضوع خارج می‌شویم، اما بگوییم که ما در فلسطین با خانواده‌ای ملاقات نکردیم که حداقل یکی از افراد خانواده اش زندانی نبوده باشد. روزهای اول از آن‌ها سوال می‌کردیم که آیا در خانواده‌شان زندانی سیاسی داشته‌اند یا نه؟ اما ظرف چند روز این سوال حذف شد. زیرا که جواب آن روشن بود.

کسانی که در غزه و وست بنک زندگی می‌کنند، علاوه بر این کارت‌های شناسایی باید «اجازه‌ی مخصوص» داشته باشند. این اجازه گاه روزانه، هفتگی، ماهانه، یا سالانه است. و این را هم رنگ کارت شناسایی مشخص می‌کند. برای زندانیان تازه آزاد شده هر ده روز تمدید این اجازه لازم است. اگر هرگز زندان نبوده باشی و نزد هم باشی کمی آسان‌تر است. شاید بشود اجازه‌ی یک ساله گرفت. سیستمی پیچیده، دردآور.

س— پر از حقارت.

ج— و در شرایط بد. گاه باید ساعتها زیر آفتاب داغ و هوای شرجی در صف منتظر شد. اما آن‌ها هیچ چاره‌ی دیگری ندارند. زندگی شان به این اجازه‌ها بستگی دارد.

س— چون در غزه کار نیست؟

ج— کار خیلی کم. با کسی دیدار کردیم که آواره نبود. از بومی‌های غزه، کارخانه‌داری که شلوار جین تولید می‌کرد. پارچه باید از اسرائیل می‌آمد. در غزه تولید می‌شد و باز در اسرائیل فروخته می‌شد.

س— مسلماً. مردم غزه نباید پولی برای خرید جین داشته باشند.

ج— کاملاً درست است. بنابراین هرگاه نوار غزه را می‌بستند، پارچه‌ای در کار نبود. کارگرها بیکار می‌شدند و کارخانه می‌خوابید. علاوه بر آن دستمزدی که کارگران در خود غزه می‌گیرند یک سوم حداقلی است که در اسرائیل می‌گیرند. به این ترتیب هر کسی که بتواند برای کار به اسرائیل می‌رود. اسرائیلی‌ها آن‌ها را از پشت نوار غزه بار کامیون می‌کنند و می‌برند. من خودم موفق نشدم آن صحنه را در

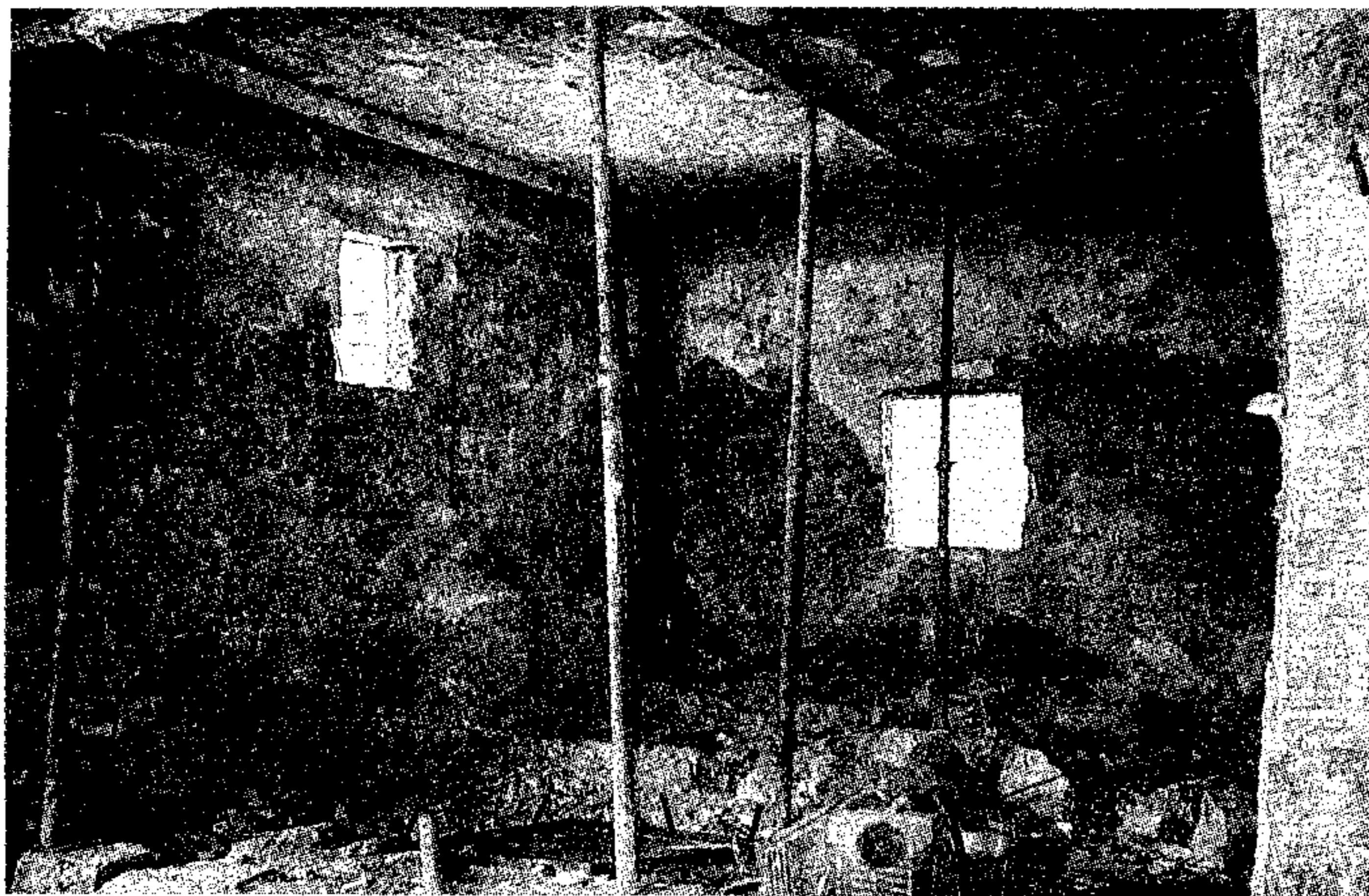
بود که به این منطقه دمیده بود. و مردم شادیشان را از این بابت ابراز می‌کردند. اما از طرفی دیگر، غزه از دهکده‌ها و قصبه‌های کوجک و متعدد تشکیل شده که مابین آنها مجتمع‌های یهودی نشین از سال ۱۹۶۷ ساخته شده‌اند و حالا سریازان اسرائیلی میان این مناطق مستقر شده‌اند. به صورت ایستگاه‌های بازرگانی. [چک پوینت]. به تعداد زیاد، هر سه یا چهار مایل، هر سه یا چهار مایل وسائل نقلیه‌ی فلسطینی‌ها توسط سریازان اسرائیلی متوقف می‌شود و سرنشینان و خود اتوموبیل مورد بازرگانی قرار می‌گیرد. خودتان تصور کنید برای رفت و آمد میان این منطقه چه حضور مجتمع‌های مهاجر نشین یهودی تخلیه نشده وضع به همین شکل خواهد بود.

س— این هم شبیه همان داستان ۵ درصد «محدوده امنیتی» است.

ج— در سال ۴۸ که نوار غزه در دست مصر بود، وضع فرق داشت اما در سال ۶۷ اسرائیل نوار غزه را از چنگ مصر درآورد و از آن زمان ساختن این مجتمع‌ها شروع شد. این مجتمع‌ها به طور پراکنده میان قصبات و دهکده‌های نوار غزه از شمال به جنوب هستند و هر کدام در رشته‌های ۵۰ تا ۱۰۰ خانواری، در واقع ۳۵ درصد زمین‌های نوار غزه به این مجتمع‌ها تعلق دارد که بعد از قرارداد، ۵ درصد هم اضافه شد.

تمام آبی که به غزه می‌آید تحت نظر اسرائیلی‌هاست. تمام پمپ‌بنزین‌ها تحت کنترل آنهاست. ۳۰ سال است که ۴۵ درصد نیروی کار غزه برای کارگری به اسرائیل می‌روند. یک ایستگاه مرزی بین غزه و اسرائیل وجود دارد. برای واردشدن به اسرائیل باید از این ایستگاه گذشت. پمپ‌بنزینی که هر روزه ۶۰۰۰۰ هزار نفر از شهر وندان فلسطینی از آن می‌گذرند. روزی ۲۵۰۰۰ اجازه‌ی کار از این محل صادر می‌شود. سیستم بسیار پیچیده‌ای است. این کارگران پاسپورت ندارند. به جای آن کارت‌های شناسایی با رنگ‌های مختلف دارند. به این ترتیب:

کسانی که هرگز زندان نبوده‌اند، کسانی که زندان بوده‌اند، کسانی که آزاد شده و تحت نظرند، کسانی که آزاد شده و زمان تحت نظر بودنشان به سر آمده؛ این کارتها نشان می‌دهد که آنها سابقه‌ی زندان دارند.



نمای خانه‌ای فلسطینی که به دست سربازان اسرائیلی منهدم شده است.

واقع زمانی که من آنجا بودم زمزمه‌ی کشیدن حصار بود. این که به طور کلی اطراف مجموعه‌های مسکونی یهودی نشین را حصار بگشند با جاده‌های مخصوص. اگر این کار را بگشند ارتباط فلسطینی‌ها با یک دیگر نیز بریده خواهد شد.

خودم تجربه‌ی بسیار تلحی در مورد رفت و آمد را داشتم: در راه «هبران» راننده‌ی ما را که پاسپورت فلسطینی داشت دائم از اتوموبیل پیاده می‌کردند. سریرست گروه ما زنی فلسطینی بود که در امریکا زندگی می‌کند. دارای پاسپورت اسرائیلی و امریکایی است اما چهره‌اش یک چهره‌ی فلسطینی است و عربی هم صحبت می‌کرد. او را نیز به همراه راننده مرتب‌آی از ماشین بیرون می‌کشیدند و با وضع تعقیر آمیزی با آنها برخورد می‌کردند.

س— آیا با آن کارگرانی که در خود غزه کار می‌کنند دیداری داشتید؟

ج— بله با اتحادیه‌های مختلف کارگری. اتحادیه ماهیگیران برای مثال: ماهیگیرها ما را بردن کنار دریا. در آنجا به یک پست ارتش فلسطینی برخورديم. صحبت درگرفت. در ابتدا آنها از عرفات اظهار رضایت می‌کردند و ابراز خوشحالی از قرارداد صلح ساعتی گذشت و ما بیشتر به آنها نزدیک شدیم، موضوع تغییر کرد. آنها برای ما گفتند که چگونه سربازان اسرائیلی تورهای ماهیگیری و ماهی‌های صید شده‌ی ماهیگیران فلسطینی را ضبط و در دریا خالی می‌کنند، به این بهانه که این ماهی‌ها از منطقه‌ی دریایی متعلق به اسرائیل یعنی چند قدم این طرف یا آن طرف تر صید شده. آنها از اینکه باید شاهد این ظلم‌ها باشند بسیار ناراحت بودند. اما عملاً قادر به هیچ اقدامی نبودند.

س— آیا یهودیان در مناطق عرب نشین رفت و آمد می‌کنند؟

ج— به هیچ وجه. تا آنجا که بتوانند از این کار خودداری می‌کنند. فقط در منطقه‌ی عرب نشین اورشلیم یهودی‌ها برای خرید رفت و آمد می‌کنند.

صیحه‌ای زود بینم. اما عکس‌های بسیاری از خیابان تنگی دیدم که اطراف آن نرده‌های بلندی سرت و کارگران فلسطینی در این منطقه‌ی تنگ ازدحام گرده‌اند و منتظرند که سربازان اسرائیلی آن‌ها را سوار کامیون کنند.

شب‌ها هنگام برگشتن عمق فاجعه کمتر پیداست چون آن‌ها در دسته‌های کوچک برمی‌گردند.

این مساله همیشه بوده. تمام مدت اشغال، اما حالا بستن نوار غزه به مراتب آسان‌تر شده. به این دلیل که بستن نوار پیش از قرارداد صلح و تخلیه‌ی شهرها از سربازان اسرائیلی موجب تظاهرات می‌شد و جان سربازان در خطر بود. اما اکنون که آن‌ها رفته‌اند دولت اسرائیل ابا و وحشتی از دست زدن به این اقدام ندارد. فلسطینی‌ها حالا علیه چه کسی تظاهرات کنند سربازان خودی؟ بنابراین می‌بینید که اسرائیل امنیت شهروندان و سربازانش را حفظ کرده، و از جهت دیگر هم اقدام به استخدام ۱۸۰۰ کارگر خارجی کرده، به آنها ویزای موقت مانند امریکا— با حداق حقوق می‌دهد. این کارگران از تایلند، فیلیپین و... هستند. هر زمانی هم که نیاز نداشته باشد آنها را از کشور بیرون می‌کند.

س— که دیگر مجبور نباشد از غزه وارد کند؟

ج— بله. در روزنامه‌های اسرائیلی تبلیغ می‌کنند و استخدام می‌کنند. متأسفانه غزه از نظر اقتصادی کاملاً به اسرائیل وابسته است و در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد.

س— چرا اسرائیلی‌ها پیش از این کارگر خارجی وارد نمی‌کردند؟

ج— به این دلیل که دولت اسرائیل پیش از این مشمول غزه بود. از نظر اقتصادی حداقل برای حفظ افکار عمومی جهان هم که شده باید مراقب می‌بود. اما اکنون، ادعا می‌کند که استقلال داده. و دیگر مشمول نخواهد بود. اگر آن زمان پیش از دوهفته نوار غزه را می‌بست ممکن بود افکار بین‌المللی عکس العمل نشان دهد. اما دیگر وضع فرق دارد. هرگاه که بخواهد می‌تواند مژهایش را به روی دیگران بینند. در



س— یعنی ارتباط و برخورد انسانی چندانی میان عربها و اسراییلی‌ها از جنبه‌های همسایگی، همشهری بودن و... پیش نمی‌آید؟
ج— نه، هرگز. برای مثال در خیابانی در غرب اورشلیم که مسلمان و یهود نشین است اسراییلی‌ها از یک طرف خیابان و عرب‌ها از طرف دیگر آمد و شد می‌کنند. اتوبوسی که اسراییلی سوار شود، فلسطینی نمی‌شود و بالعکس. هیچ قانونی در این مورد وجود ندارد اما خودشان این خط کشی‌ها را کرده‌اند. اسراییلی‌ها بیشتر دوری می‌کنند و کمتر به منطقه‌ی عرب‌ها می‌آیند. عرب که می‌بینند، سریع می‌گذرند با این که بسیاری از آنها مسلح‌اند.

س— از سریازان اسراییلی دستور می‌گیرند؟
ج— نه. از خود یاسر عرفات که همکاری نزدیکی با پلیس اسرایل دارد.

فکر می‌کنم راجع به اقتصاد خراب و وضعیت جغرافیایی و مسائل روانی که فلسطینیان تحت سلطه‌ی دولت اشغالگر اسراییل درگیر آن هستند تا اندازه‌ی صحبت کردیم. اما چیزی که این روزها آشکارتر و مهم‌تر است احساس مغبونیت این ملت است. بسیاری از آنها هنوز به اقدام عرفات انتقاد نمی‌کنند اما چنانچه یک نوع افسردگی مضاعف هستند و شور و امید به صلح را از دست داده‌اند. به صلحی دل بسته بودند که باعث بردنی بیشتر آنها شد.

س— و سازمان‌هایی که آشکارا مخالفت می‌کنند؟
ج— فقط حمس. سازمان مذهبیون افراطی فلسطین. حمس بسیار قوی‌ست. پایه‌ی توده‌ای دارد. اما گروه‌های چپ و قشر روشنفکرهای مستقل نیز با حمس سخت مخالفند. همان‌قدر که با این قرارداد مخالفند.

* طبق گزارش سازمان الحق اسازمان حقوق‌دانان فلسطین برای پشتیبانی از حقوق بشر) بین ماه دسامبر ۱۹۸۷ تا ماه جولای ۱۹۹۴ ۱۳۷۹ جوان فلسطینی در تظاهرات خیابانی علیه اسرایل کشته شدند. تعداد مجرموین و دستگیرشدگان به هزاران نفر می‌رسد.

س— حتا اسراییلی‌های غیرنظمامی؟!
ج— بله حتا آنها. همه، سریاز و عادی، همه‌ی یهودی‌ها حق حمل اسلحه دارند.

س— عرب‌ها؟
ج— هرگز. عرب نمی‌تواند اسلحه داشته باشد. حتا یک چاقو. با یک چاقو هم دستگیرت کنند معنایش این است که از قبل محکوم شده‌ای. سریازان اسراییلی همیشه هستند بخصوص جمعه‌ها.

س— کمی راجع به پلیس‌های فلسطینی صحبت کنیم.
ج— ۶۰۰۰ نفر پلیس فلسطینی از خارج آورده‌اند. این‌ها همگی در اردوگاه‌ها [لبنان، مصر، اردن و...] به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند. این‌ها کماندوهای سابق پی‌ال او هستند. اما الزاماً همه طرفداران الفتح و عرفات نبوده‌اند. گروهی از آنها کوماندوهای «پی‌اف‌ال‌پی» و «دی‌اف‌ال‌پی» هستند. آن بخشی که یاسر عرفات رهبرشان بوده است همه بسیار خوشحالند که پلاخره شانس بازگشتن به فلسطین را پیدا کرده‌اند اما این‌ها اظهار می‌داشتن: اگر در موقعیتی قرار بگیرند که دستور تیراندازی به هموطنانشان را بدهند، آنها اطاعت نخواهند کرد. آن‌ها حاضر نخواهند بود به فلسطینی تیراندازی کنند. برای مثال دوهفته پیش از سفر ما اسراییل نوار غزه را می‌بندد کارگران هر روز مراجعت می‌کنند و نامید برمی‌گردند. سرانجام روزی

۱۰: «رضا عبده» نویسنده و کارگردان برجسته ایرانی که یکی از هنرمندان پیش رو و نوآور تئاتر جهان بود، پنج شنبه ۱۱ آمی ۱۹۹۵ در سن ۲۲ سالگی در نیویورک جان سپرد! سال ۱۲۶۸ در ماه تیر- ۶ سال پیش- که شماره‌ی سوم مجله‌ی سیمرغ منتشر می‌شد با رضا عبده مصاحبه‌ای کردیم که در همان شماره چاپ شد. شاید این تنها مصاحبه‌ای باشد که در مجله‌های فارسی زبان با این هنرمند بزرگ انجام گرفته است. این مصاحبه را به منظور بزرگداشت او دوباره چاپ می‌کنیم تا با ویژگی ذهنی- فکری رضا عبده بیشتر آشنا شویم.

۱۱: سیمرغ به تمامی هنرمندان و مردم ایران این اندوه بسیار بزرگ را تسلیت می‌گوید.



-: از دیگر تجربه‌های کارگردانی تان بخوبی داشتند.
-: در سال ۱۹۸۱ در فستیوال تئاتر ادینبورگ در انگلستان نمایشنامه «نه دلاور» از برتولت برشت را کارگردانی کردم که موفق بود.
در سال ۱۹۸۵ در لوس آنجلس نمایشنامه «شاه لیر» از شکسپیر را بروی صحنه آوردم. پس از آن در سال ۱۹۸۶ قطعه‌ای بنام Farmyard

سیمرغ: اولین نمایشی که دیدید و بخاطر دارید چه بود؟
رضا عبده: اولین تئاتری که روی من اثر گذاشت و آنرا بدرسی به یاد دارم، «رویای نیمه شب تابستان» اثر شکسپیر بود که در سن هشت سالگی در انگلیس دیدم. البته قبل از آن هم نمایشنامه‌هایی دیده بودم، اما آنها را به خاطر نمی‌آورم.

-: اولین نمایشی که کارگردانی کردید چه بود؟
-: پیرگینت (Peer Gynt) اثر ایبسن نمایشنامه نویس نروژی که تجربه‌ی ترسناکی بود. یعنی خیلی مشکل بود و من تجربه نداشتم و حالا که به آن فکر می‌کنم بدترین کاری بود که تا بحال عرضه کرده‌ام.

-: اولین نمایشی که نوشتید چه بود و آیا بروی صحنه آمد؟
-: حدود هفت سال پیش اولین قطعه‌ام را نوشتیم، که Tragedy in Progress نام داشت و ترکیبی بود از نمایشنامه‌های فدرا از راسین و هیپولیتوس از یورپیدیس. اما اولین کار درست و حسابی که نوشتیم حدود چهار سال پیش بود که «مرثیه‌ای برای یک پسر بچه با اسباب بازی آبی» نام داشت. پس از آن در سال ۱۹۸۶ نیز کاری نوشتیم بنام «راستی روی یک تپه نشست و غروب ماه را تماشا کرد» که خودم از کیفیت آن راضی هستم. داستان آن مربوط می‌شود به یک ومپایر (Vampire) خونخوار (نظیر دراکولا) و یک دختر معمولی و عشق بین این دو. هردوی این نمایشنامه‌ها را در لوس آنجلس بروی صحنه آوردم و از موققیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند.

تمام گربه‌های این شهر زنگ خطر را به صدا درآورد. این ترکیب آلی جبوه بطور دائم درستون فقرات و مغز انسان و سپس سلسه اعصاب جا می‌گیرد و باعث حرکات غیرعادی و نامطلوب دهان، اسپاسم، آمدن آب دهان و خلاصه خرابی تمام سلسه اعصاب می‌شود. در اوایل ماهیگیران میناماتا از این بیماری اختصاصی شان شرم داشتند و آنرا پنهان می‌کردند. در سال ۱۹۵۶ خانم واتانا به دختر شش ساله اش را به بیمارستان

به مردم ماهیگیر این شهر پرداخت در سال ۱۹۲۵ بود. در اوایل دهه‌ی چهل این کارخانه محصولش را به آلدید استیلن تغییر داد و فاضلابی را که قبلًا در عمق آب دریا خالی می‌کرد در سطح خلیج کوچک شهر میناماتا خالی کرد. بطور مثال در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ مقدار ۲۲۰ تن جبوه در این خلیج ریخته شد. این ماهیان را مسموم می‌کرد و یواش یواش مردم این شهر را مریض می‌کرد. برای اولین بار مرگ فجیع

درباره‌ی واقعه‌ی میناماتا

میناماتا یک شهر کوچک در جنوب ژاپن است واقع در جزیره‌ی کیوشو. در سال ۱۹۰۷ کارخانه‌ای بنام چیسو در این شهر تأسیس شد و صنعت را برای آن به ارمنان آورد. این کارخانه شیمیایی کم کم، با یک ترکیب آلی جبوه‌ای که از فاضلابش بیرون می‌آمد و به دریا می‌ریخت، آب دریا را مسموم کرد و اولین غرامت‌هایی که

- قطعه تمرین خیلی طول کشید.
- هزینه‌ی بروی صحنه آوردن میناماتا چقدر بود؟
- چهارصد هزار دلار.
- شما چگونه یک نمایشنامه را می‌نویسید و از لحظه‌ای که اولین فکر و اولین جرقه در ذهن شما زده می‌شود تا هنگام نوشتن چه مراحلی را می‌گذرانید؟
- من تا وقتی که نمایشنامه به طور کامل در ذهن شکل نگیرد و از تمام جزئیات خبر نداشته باشم دست به قلم نمی‌برم. البته مسلماً تغییراتی بعداً در نمایشنامه داده می‌شود یعنی موقع تمرین که بسیاری بداهه پردازی‌ها شکل می‌گیرند یا بعضی مطالب که بازیگران گوشزد می‌شوند وغیره.
- اولین مشاهده‌ی من از این نمایش که بنظر من تا حدی به یک شbahet داشت در صد زیاد استفاده از تکنولوژی و سطح بالای تکنولوژی آن بود در حالیکه



پرداخت غرامت به قربانیان و خانواده هایشان داد و در سال ۱۹۷۵ کارخانه‌ی چیسو برای همیشه بسته شد. تا این زمان، تعداد کل قربانیان به سه هزار نفر رسیده بود و این افراد از عوارض مختلفی رنج می‌برند و تابحال عده‌ی زیادی از آنان مرده‌اند.

Minimata

Reza Abdooh

بیشتر از کارخانه شان دفاع کردند. دولت نیز از کارخانه طرفداری کرد و بالاخره با پرداخت غریمت ناچیزی به قربانیان حادثه در سال ۱۹۶۰ قضیه بطور مؤقت ساکت شد. در سال ۱۹۶۲ یک تیم محققین دانشگاهی اثبات کرد که در طی این سال‌ها کارخانه‌ی چیسو به خلیج جیوه میریخته، اما تا سال ۱۹۶۸ دولت حاضر به قبول ارتباط بین بیماری ماهیگیران میناماتا و جیوه نبود. بالاخره در سال ۱۹۷۳ دادگاه رأی بر

- یا «حیاط مزرعه» از یک نمایشنامه نویس معاصر آلمانی بنام Xavier Kroetz من از آن خیلی لذت بردم.
- در میناماتا تأثیرهایی از برشت دیدم و حالا هم گفتید که «نه دلاور» را در سن ۱۷ سالگی کارگردانی کرده‌اید. آیا این درست است که بگوییم که شما تحت تأثیر او هستید؟
- البته. من معتقدم هیچکس نمی‌تواند الان نمایشی بنویسد و بگوید که تأثیری از برشت نگرفته، یعنی مگر اینکه این آدم خواب بوده باشد.
- چه کارهایی از برشت را دوست دارید که کارگردانی کنید؟
- «دایره گچی قفقازی» و «زن خوب سچوان»، نمایشنامه‌های Didactic اورانیز نمی‌توانم بروی صحنه بیاورم.
- آیا در ایران تئاتر دیده‌اید؟
- بله، فقط تعزیه و تئاتر روحوضی را دیدم و حالا هم بخوبی بیاد می‌آورم. تعزیه خیلی قوی و مؤثر بود.
- آیا شخص خاصی شما را در راهی که پیش گرفتید تشویق می‌کرد؟
- بله مادرم مرا تشویق می‌کرد.
- فکر نوشتند میناماتا کی به ذهن شما آمد؟
- یکسال پیش. یعنی راستش مدتها بود که قرار بود من قطعه‌ای برای LATC بنویسم و کارگردانی کنم تا اینکه روزی در دفتر رئیس این مجتمع تئاتری، او کتابی از Eugene Smith، عکاس معروف، به من نشان داد که درباره‌ی شهرک میناماتا در زاپن و مردم مريض آن بود و در اينجا بود که درباره‌ی موضوع آن تصميم گرفتم.
- کی اولین نسخه نوشته شد و کی تمرین را شروع کردید؟
- اولین نسخه در فوریه ۱۹۸۸ آماده شد (با همکاری خانم میرلانی آنگلسبی) و در ژانویه ۱۹۸۹ ماتمرین را شروع کردیم و البته بخاطر مشکل و پیچیده بودن

کارخانه‌ی چیسو آورد و این اولین مورد ثبت شده‌ی این بیماری بود. پزشک بیمارستان یک سری آزمایشها را بروی گر به‌ها و ماهیگیران آغاز کرد و برایش مشخص شد که این بیماری ناشی از مسمومیت جیوه است اما از آنجائیکه او برای کارخانه کار می‌کرد نتایج آزمایشاتش را تا چندین سال بعد (تا محاکمه معروف) مخفی کرد. بالاخره یک محاکمه پرس و صدا آغاز شد که در آن کارگران کارخانه باشدت هرچه

خود اثربار توجه به بررسی که از مسائل محیط زیست میکرد و فجایعی را که از این نظر بشر بر روی این کُره مرتکب شده برمی شمرد، مسلمان تکنولوژی و پیشرفت آنرا انتقاد میکرد! علت این تضاد چیست؟

- علتش حالت علاقه و نفرت همزمان من است نسبت به تکنولوژی و کارکرد و کاربرد آن. ما همگی می دانیم که چگونه توسط میستم (بطور مثال شرکت های بزرگ بین المللی) دائم نسبت به ما تجاوز و آزار و خشونت می شود. مسئله این است که ما چگونه با آن سرمی کنیم و خود را با آن تطبیق می دهیم. مسلمان بعضی از ماهها که از رو برو با این مشکل برخورد می کنیم و هیچ مقربی نداریم دیوانه می شویم. اما سؤال جالب تو این است که اگر گروهی از مردم را یک فرهنگ واحد خود را با آن تطبیق ندهند و مستقیماً با آن رو برو شوند آنوقت چه اتفاق خواهد افتاد؟

- اگرچه در سرتاسر این کار من احساس بدینی و ناامیدی میکردم اما در آخر شما نوید امید دادید!

- بله. و سؤال من این است که آیا امید مارانم می کند تا شاید بتوانیم راحت تر با مشکل سر کنیم و یا اینکه واقعاً راهی برای ما باز میکند؟

نکته‌ی جالب دیگر این است که عمل تکنولوژی بطور مداوم آگاهی مارا از مسائل دنیابی بالا می برد و این آگاهی در سطح مردم دنیا پیوسته در حال افزوده شدن است و امید نیز به ما وعده‌ی این افزایش آگاهی را می دهد و این یک مورد استفاده مطلوب امید است. اما با بالارفتن سطح تکنولوژی زندگی (مثلاً زنده بودن یک انسان) هم پر از شر و هم کم ارزش ترمی شود.

شوند خیلی خوب عمل میکردند. نکته‌ی دیگر استفاده از میکروفونهای بی سیم (Remote Mic Sound Processor) بود که آنها بسیار مؤثر و بدون مشکل کار میکردند. اینکه از

برای دادن افه‌های صوتی گیرا و هیجان انگیز به حدای افراد استفاده شده بود بنظر من خیلی مفید و نوآورانه بود. آخرین

سینماغ - برگردیم به مسئله تکنولوژی. بسیاری از وسائل نمایش (Props) و دکورها که بصورت اتوماتیک و از راه دور کنترل می



«دیدن» مطمئناً بیانگر تنها حس و قدرت در یک انسانی لازم برای این نمایش نبود. تماشاگر واقعی تا به آن حد می توانست جذب و جزئی از نهایشنامه شود که برآمیتی می توانست در هر لحظه با جریان وقایع آن زیر و رو شود، به حرکت درآید، مشوش شود و تغییر ذهنیت و تحول فکری داشته باشد. اینها در حالتی بود که ذهنیت بیننده از ذهنیت نمایشی و نویسنده‌ی آن مستقل و

میرالانی - اگلیسی نیز در کارنوشن آن دست داشته. تهیه کننده خاتم دایان وایت و دکور و صحنه سازی از تیمیان الساکر بود. فردریک میر و نوشته بود. من در اوایل ماه مه بنا به توصیه‌ی یکی از دوستان هنرپیشه (اهل نیکارگونه) بدیدن این نمایش رفتم. این نمایشنامه، بی اغراق، بهترین کار تئاتری بود که در زندگی ام دیده بودم. اما

درباره‌ی نمایشنامه‌ی مینامانا

در شب ۱۴ آوریل ۱۹۸۹ نمایش مینامانا نوشته‌ی رضا عبده و میرالانی - اگلیسی در سالن نام برده در مجتمع تئاتری Los Angeles Theater Center (LATC) افتتاح شد و به مدت شش هفته بروی صحنه بود. رضا عبده نویسنده اصلی و کارگردان این نمایشنامه بود و خاتم

- در این مورد، بیضوی یعنی چه؟
منظورم این است که پیام‌ها بصورت مستقیم نحویل تماشاجی نمی‌شدند و حرفها در حول و حوش منظور اصلی زده می‌شدند. حرفها مستقیم نبودند و کمی زیرو یا کمی بالای خط اصلی زده می‌شدند. در بسیاری قسمتها تماشاجی می‌باشد بین حرفها و خطوط را بخوانند.

در واقع در بعضی موارد خود حرفها احتمانه بودند.

- کل این پیجید گیها گاه تماشاجی را گنج می‌کرد و آنها می‌کردند که ظرفیت شان کمتر بود سالی را ترک می‌کردند و جالب این بود که هنگامیکه این تماشاجیان در حال بیرون رفتن بودند یکی از بازیگران نمایش را متوقف می‌کرد و ترک کردن این تماشاجیان را اعلام می‌کرد و گاه نیز به آنها متلک سبک نیز می‌گفت و این خیلی طنز آمیز بود و تمام سالی را به خنده می‌آورد.

- بله درست است. این ناشی از این می‌شود که ذهن من بطور موازی

کار می‌کند یعنی در آن واحد به چندین مسئله فکر می‌کنم و یا رویشان در فکر کار می‌کنم. البته دنیای واقعی نیز این طور است، مثلاً وقتی که ما در خیابان راه می‌رویم واقعی گوناگونی در نزدیکی ما، و در اطراف ما در حال اتفاق افتادن است و مغز نیز آنها را بطور موازی مشاهده می‌کند و نسبت به آنها عکس العمل نشان می‌دهد.

- نکته دیگری که مکرراً در نمایشنامه اتفاق می‌افتد پولیفونیک بودن آن بود یعنی باز بطور همزمان می‌گذارد یک پیشگان مختلف را می‌شنیدیم و این گاه در این حد بود که درهم و برهمنی و آشفتگی (Chaos) ایجاد می‌کرد.

- این هم درست است. من خیلی به مسئله‌ی Chaos اهمیت می‌دهم و سعی داشتم که این نمایشنامه را تا آن حد که می‌شود غیرخطی (Nonlinear) بکنم، برای اینکه زندگی یک پدیده‌ی غیرخطی است. نکته دیگر اینکه بسیاری از پیام‌های این نمایش بصورت Subliminal و Elliptical (بیضوی) عرضه می‌شدند.



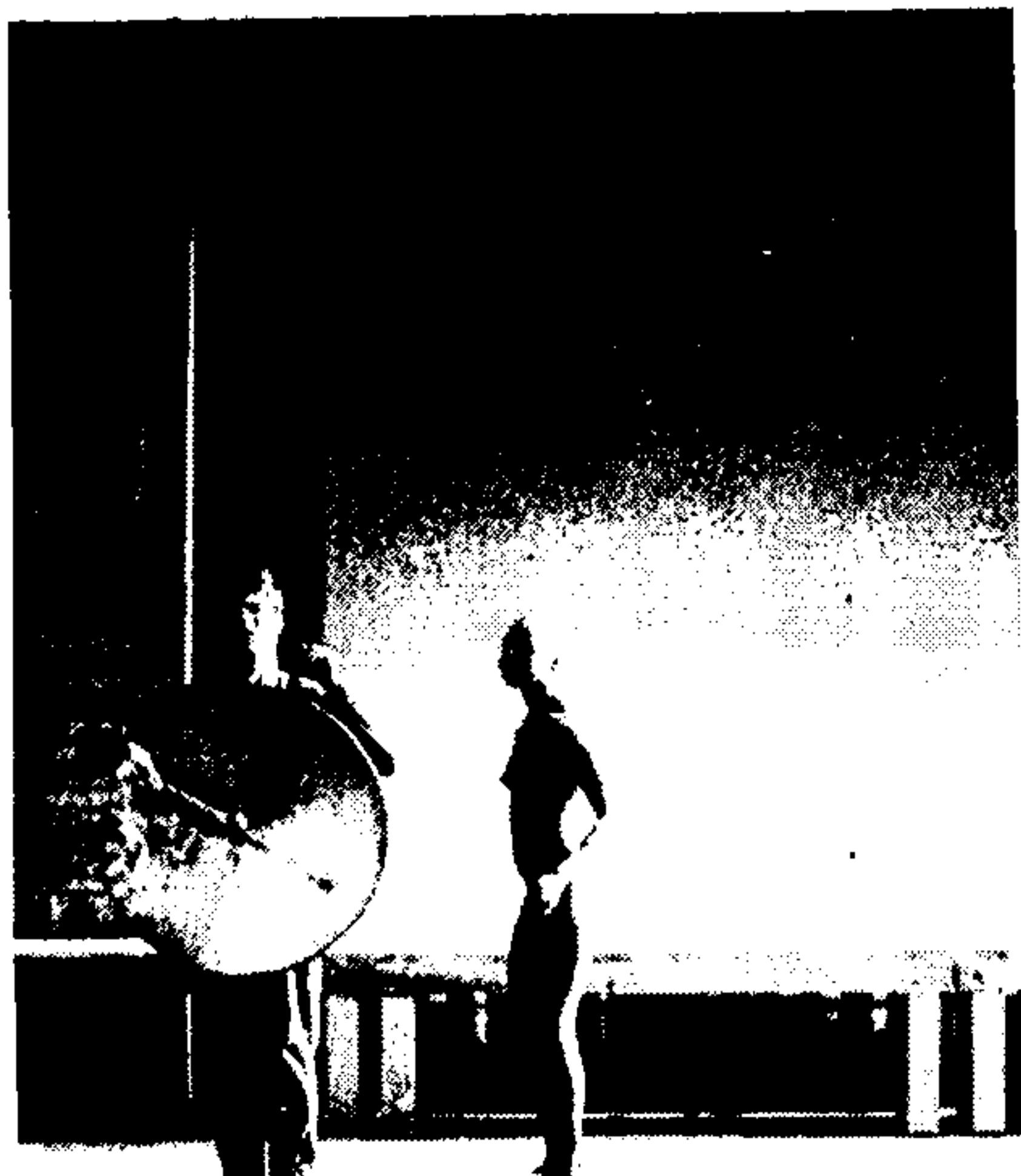
مسلم است او به موج نوی تئاتر مدرن تعلق دارد اما به گونه‌ای من ابا دارم از این که اورا آوانگارد بنام ام چه بار معنی این کلمه برای من گاه کلمات پوچی گرا، منفی و ندرتاً بی معنی را بیاد می‌آورد و کار رضا غبله بسیار پرمument و پر مقصود است. او به آموزاندن و آگاه کردن بیننده اش اعتقاد راسخ دارد و می‌خواهد با استفاده از راه‌های مختلف ارتباطی تغییر فکر و حالی در تماشاجی اش ایجاد کند ■

به دنبال او رفته و نه او به دنبال کار.

علیرغم اینهمه موقیت او جوانی است بسیار خوش برخورد و متواضع و مصاحبه با او برای مصاحبه کننده کاری است مطبوع دید تئاتری او بسیار قوی و پیچیده است و بطور کلی خیلی جلوتر از تئاتر پیشرفته‌ی لوس آنجلس و امریکاست. به این دلیل کیفیت و نوع کار او را با هیچیک از هم دور گان اش نمی‌توان مقایسه کرد، آنچه

جدا می‌ماند.

رضاعبده یک کارگردان و نویسنده‌ی ۲۵ ساله‌ی ایرانی است که در صحنه‌ی پر جوش و خروش تئاتر لوس آنجلس بسیار فعال و موفق بوده است. علیرغم سن کم اش، دانش عمیق و کارآیی او در کار تئاتر اعجاب آور و بسیار قابل احترام است. بخاطر استعداد و هوش سرشار و بخاطر معلومات و توانایی او خوشبختانه همیشه کار



درباره‌ی کارگردان و نویسنده

رضا عبدی در سال ۱۹۶۴ در تهران بدنیا آمد. در سن یازده سالگی به مدارس شبانه روزی در انگلستان فرستاده شد و در سن ۱۶ سالگی از دبیرستان فارغ التحصیل شد و در ولینگتن کالج در شهر سامرست در انگلیس به ادامهٔ تحصیل مشغول شد. از همان بدو ورود به انگلستان بخاطر علاقه زیاد به تئاتر با National Youth Theater به همکاری پرداخت. این یک مرکز تئاتر حرفه‌ای برای نوجوانان است که هرتاپستان بطور فشرده به تربیت آنان در تئاتر می‌پردازد. در سالهای بعد او با مرکز متشخص و با پرستیز تئاتر انگلیس به نام Royal Academy of Dramatic Arts به همکاری پرداخت و چند نمایشنامه را در آنجا کارگردانی کرد. سپس او برای ادامهٔ تحصیل به امریکا آمد و در دانشکدهٔ فیلم و تئاتر دانشگاه USC ادامهٔ تحصیل داد و پس از دو سال با مدرک BFA فارغ التحصیل شد. و از آن زمان تابحال نیز در عرصهٔ فعال تئاتر لوس آنجلس مشغول به فعالیت (نوشتن و کارگردانی) و آفریدن بوده است.

- بله من از قبیل با دوتن از بازیگران قرار گذاشته بودم که هر وقت بنظر رسید تماشاگری دارد نمایش را ترک می‌کند این عکس العمل را نشان دهد.

- دریکی از مقالاتی که روزنامه‌ی لوس آنجلس تایمز درباره‌ی نمایش شما نوشته بود، گفته بود که نمایشنامه پیچیده است و بایاستی آنرا کوتاه و ساده تر کرد و یا اینکه به تماشاچی اجازه داد که نمایش را بیش از یکبار ببیند و من با پیشنهاد اول مخالفم و دومی را فکر خوبی می‌یابم.

- اینکه نمایشنامه پیچیده و گاه زنده است و درک آن آسان نیست، تمدی است و تا حدی مربوط به Aesthetics کارمن مربوط شود که می‌خواهم باورهای مردم را بشکنم و پاره‌ای مسائل را بورت گزنده‌ای به آنها عرضه کنم. اما در اینجا لازم می‌دانم توضیع دهم که میناماتا و مردم آن و کارخانه و صاحبانش فقط روح نمایش بود، یعنی برای من سکویی بود که از آن می‌خواستم سوالات و برداشت‌هایم را بسوی بیننده پرتاب کنم. اینکه در دنیای حاضر رنج و رنجبری و قربانی شدن و قربانی دادن پذیرفته شده و اینکه دنیای حاضر معادله‌ای بین رنج و پول برقرار کرده برای من سوال بزرگی است. اینکه بطور مثال صاحبان کارخانه در میناماتا با پول، غرامت اشخاص را که مبایض و ناقص کرده اند می‌پردازند یا در بوقای (هندوستان) کارخانه یونیون کار باید با پول غرامت آزاری را که به این مردم داده می‌پردازد برای من قابل قبول نیست.

- با شما هم عقیده‌ام و به همین دلیل وقتی جمله‌ی در طی موقوفیت برای شما دارم ■ Gradually, Death becomes a Commodity.

نمایشنامه تکرار می‌شد، هانند ناقوسی توی سرهن صدا میکرد.
- و من میگویم چطور است که چنین معادله‌ای درست شده و پذیرفته شده؟ آیا این ما نیستیم که به سیستم کمک میکنیم که چنین معادله‌ای را برقرار کنند؟ آیا این ما نیستیم که آنرا تقویت می‌کنیم؟
- شما سؤالهای بسیار مهم و جالبی را در کارتان معرفی می‌کنید؟ سؤالهایی که امکان تعمق واستدلال فراوان به بیننده می‌دهند و امکان تصمیم گرفتن برای اینک تا چه حد می‌خواهد به تقویت سیستم پردازد؟
- حالا کمی برایم درباره‌ی کار بعدی تان بگویید.

- کار بعدی من LA Odyssey نام دارد و الان در حال نوشتن آن هستم. این کاربروی یک صحنه‌ی واحد نخواهد بود و دیدن آن شش هفته طول خواهد کشید (فقط در روزهای شنبه و یکشنبه از ساعت ۵ تا ۹) و هر شب در مکانی در اطراف لوس آنجلس نظیر یک باریا رستوران برگزار خواهد شد و تماشاگران بایستی به دنبال بازیگران در حرکت باشند و جریان زندگی بازیگران را در عرض این دوازده شب دنبال کنند.

- با شوق فراوان در انتظار دیدن این کار خواهم بود و آرزوی موقوفیت برای شما دارم ■

گفت و گو با «سلمان رشدی» نویسنده‌ی کتاب آیه‌های شیطانی

برگردان: سعید شفا



بسیار زندگی کرد و تحصیلاتش را در دانشگاه کمبریج به پایان رساند. پس از اتمام تحصیل به پاکستان رفت و در تلویزیون آنچه به عنوان نویسنده مشغول به کار شد. کتاب‌های او «بچه‌های نیمه شب» که فهرمان اصلی و خبیث آن «ایندیرا گاندی» را تداعی می‌کرد و نیز «شرم» سومین کتاب او که «بوتو و ضیاء الحق» روسای جمهوری پاکستان را به عنوان فهرمانان اصلی مورد استفاده قرار می‌داد، از همان ابتدا محتوایی سیاسی و ضد دولتی داشت.

با این پس‌زمینه، گفت‌و‌گوی زیر را از مجله‌ی «اینتر ویو» که بنیان‌گذارش «اندای وارهال» فیلم‌ساز فقید و هنرمند معروف امریکایی است، برای آشنایی بیشتر با او، ترجمه کرده‌ام که در زیر می‌آید. باید اضافه کرد که این گفت‌و‌گو پیش از نگارش کتاب آیات

پ بش اذ آن که «آیت‌الله خمینی» فتوا قتل «سلمان رشدی» نویسنده‌ی کتاب آیات شیطانی، را صادر کند و پیش از آن که این فتوا هرساله توسط دولتمردان ایران تجدید شود و رشدی را به اختفا و زندانی کردن خود سوق دهد و حتا او را مجبور کند برای به دست آوردن دل مسلمانان جهان، علنا از اینکه اسلام و پیروان آن را مورد تنبیه و تمسخر قرار داده پوزش بخواهد و حتا به دین اسلام در بیاید، سلمان رشدی در میان کتاب خوان‌های اروپایی و امریکایی نامی آشنا بود.

سلمان رشدی، از یک خانواده مسلمان اهل کشیر هند که به زبان اردو تکلم می‌کردند متولد شد. تا ۱۴ سالگی که والدینش او را برای تحصیل به مدرسه‌ی ویژه‌ی «راگبی» انگلستان فرستادند در

در حال حاضر کار دشواری است. آنها بی تفاوت شده اند. شمایل مقدس کلاه ساندینو جای انسانیت را گرفته.

آیا فکر می کنید دولت آمریکا نسبت به آمریکای مرکزی نظر استعمار نو و نوعی امپراطوری دارد؟

نه فقط به آمریکای مرکزی بل به اروپا هم چنین نظری دارد. همه می ما زیر سایه ای امپراطوری آمریکا زیست می کیم. آمدن به نیویورک مثل ورود به یک شهر امپراطوری است. آمدن به این شهر مثل رفتن به رم پرقدرت است. یا رفتن به لندن در قرن نوزده. این مرکز قدرت زمین است.

آمریکا امپراطوری است و مثل یک امپراطوری هم رفتار می کند. منظورم این است که امپراطوری است. مگر این که شما بگویید نیست: یک امپراطوری غیبی است تا زمانی که بخواهید آن را ترک کنید. در انگلستان، به طور مثال، قدرت آمریکا خیلی ها را نگران کرده است. منظورم پایگاههای نظامی آنها در انگلستان است. یک گروه اقلیت سیاسی ولی چشم گیر- حدود ۴۰ درصد خواستار خروج آنها هستند. ده سال دیگر این اقلیت به اکثریت مبدل خواهد شد. این حق مردم است تا سیاسی فکر کنند. ولی آیا آمریکا خواهد رفت؟ این یک سوال واقعی است. اگر دولت انگلستان از آمریکا بخواهد تا پایگاههای خود را جمع کرده و بیرون برود آیا خواهد رفت؟ اگر نرفت، تفاوت میان عضو ناتو بودن و یک سازمان اشغالی چیست؟

آیا فکر می کنید این اتفاق بیفتد؟

فکر می کنم روزی این اتفاق خواهد افتاد. جنبش صلح در اروپا یک قاره‌ی فاقد نیروی اتمی بشود. این ایده‌ی ریگان نبود که فکر می کرد گوریاچف ممکن است آن را نپذیرد. حالا این یک امکان است. باید آن را به عنوان آغاز پذیرفت. اگر آن را پذیرا شوند باید کلاهک‌های اتمی را از سر باز کرد. این برای یک حزب متعادل و دنبله‌رو امکان پذیر است تا بگویید باید همه می این چیزها را از سریاز کنیم چون که به آنها اختیاجی نداریم. اما آیا آمریکا خواهد رفت؟ من تردید دارم.

عکس العمل شما درباره‌ی ایران گیت چیست؟

با ید بگوییم تعجب آور نبود.

آخرین باری که به نیکاراگوئه رفتید کی بود؟

در ماه جولای ۱۹۸۶. بیش از تمام افتضاحاتی که روی داده بود.

آیا تصور می کنید انقلاب آنجا در آینده ظالمانه بشود؟

کاملاً امکان دارد. در هر جامعه‌ی انقلابی گام‌های ویژه‌یی هست که به توتالیتاریزم می انجامد. برای آغازگران، شما یک کشور ورشکسته دارید که برای شروع دویاره سازی آن باید قدرت مرکزی داشت. احتیاج به یک اقتصاد دقیق که کاملاً کنترل شده باشد هست. دویاره سازی به هرگونه به انضباط نیاز دارد و این ممکن است سخت باشد و افراد مسئول در اختلاف عقیده، کمتر تعصب داشته باشند.

آیا فکر می کنید این اتفاق بیفتد؟

تا حالا که اتفاق نیفتاده ولی امکانش بسیار است. ساندی نیست ها روزنامه‌ی «لابرنسا» را بستند. این روزنامه‌یی مهم نبود و حتا گفته می شود با پول سیا اداره می شد. بسته شدن روزنامه نشان داد که حکومت به چه سمت متعایل شده. من درباره‌ی سانسور کشورها بسیار می دانم. من بارها سانسور شده و کتاب‌هایم در کشور متبعه ام پاکستان منع شناخته شده است. سانسور کردن آسان است ولی پیاده کردن آن خیلی مشکل است. خیلی آسان تر است که اختلاف عقیده را قدغن کرد: معنای آن اینست که شما چیزی را دوست نداشته باشید. من حتا یک حکومت انقلابی را سراغ ندارم که سانسور را برقرار

شیطانی و فتوای او صورت گرفته است و هیچ‌گونه ارتباطی به کتاب مزبور ندارد ولی چون گویای طرز تفکر و برداشت او از مسائل سیاسی است، مطالعه‌اش به ویژه برای ایرانی‌ها دارای اهمیت بسیار است.

آیا خود را یک تویسندۀ سیاسی می دانید؟

- ابدأ. اما کتاب‌های من مثل بچه‌های نیمه شب و شرم، هر دو از بعدهای سیاسی برخوردارند. شرم، کتابیست در باره‌ی حافظه، و سیاست درون آن بیشتر جنبه سیاست سکس دارد تا سیاست واقعی که زن‌ها و مردّها را به خود مشغول کرده است. هرچند، وقتی یک نفر در باره‌ی کشورهایی مثل هند و پاکستان که تغییرات زیادی داشته اند چیزی می نویسد، همین طور جنگ‌های متعدد، این غیر ممکن است که سیاست را کنار بگذارد. سیاست چنان به زندگی انسان‌ها حمله می کند که اگر یک نفر بخواهد یک کتاب عمومی و تاریخی بنویسد، اگر سیاست را در نظر نگیرد احمقانه خواهد بود. کتاب‌ها سیاسی می شوند چون که باید سیاسی باشند. سیاست در پاره‌یی از کشورها آن چنان بخشی از زندگی روزمره‌ی انسان‌هاست که کار و سکس. علت اینکه کتاب‌های من به مسیر سیاسی افتاده اند به دلیل ویژه‌ی دیگریست: در کشورهای هند و پاکستان، تاریخ توسط دولت‌ها جعل شده است. تا امروز حکومت پاکستان خشونت ارتش این کشور در طول جنگ داخلی در ۱۹۷۱ را ردکرده است، هرچند این جریان دقیقاً ثبت شده که آنها استادان دانشگاهها را به قتل رسانده، دفاتر اتحادیه‌ها را آتش زده، به تجاوز روی آورده، زاغه‌نشین‌ها را از بین برده و به قتل عام عمومی دست یازیده اند. ممکنست یک نفر آنرا کشتار بخواند. حالا شما می شنید که این چیزها اتفاق نیفتاده است. شبیه این در هند نیز اتفاق افتاد. بعد از اینکه خانم گاندی به قدرت بازگشت، حکومت هند شروع کرد به دویاره‌نویسی تاریخ ۱۹۷۵. اینکه هیچ کس به زور پاکسازی نشد، زندانی سیاسی وجود خارجی ندارد و هر کس خلاف آن را می گوید دروغ گو است. این موضوع‌ها تاثیر بسیاری بر کتابی که زمانش دراین دوره اتفاق گذاشت. وقتی من به عنوان یک نویسنده می گویم به یاد می آورم که این جریانات اتفاق افتاد اما دولت ادعا می کند که چنین حادثی اتفاق نیفتاده است، در نتیجه با یاری گرفتن از حافظه به جای دویاره‌نویسی و جعل خاطرات که دولت آنرا خلق کرده، شما یک بیانیه سیاسی عرضه می کنید. در نتیجه کتاب‌ها جنبه‌ی سیاسی پیدا می کنند و به هیچ وجه نمی توان آنها را به طرقی که سیاسی نباشند نوشت. این دولت است که داستان را می سراید؛ وقتی دولتی با داستان سرایی سروکار پیدا می کند، در نتیجه کتاب‌ها حقیقت پیدا می کند.

این خیلی مشکل است تا فهمید در گذشته چه اتفاقی افتاده.

من تاریخ را مطالعه کرده‌ام. یکی از نخستین چیزهایی که به عنوان طلبه‌ی تاریخ فرا می گیرید این است که تاریخ ساختگی است و یافتن حقیقت همواره با تردید رویه روست.

سوموزا، تاریخ را خلق کرد. او «ساندینو» ناسیونالیست و انقلابی بزرگی را قاتل و مت加وز معرفی کرد.

دست مردم را هم قطع کرد.

حالا ساندی نیست‌ها به قدرت رسیده‌اند و تاریخ باز دویاره نویسی می شود.

حالا «ساندینو» یک قهرمان است. من از مردم نیکاراگوئه دائم از ساندینو و «کارلوس فون سکا» یکی از بیان‌گذاران ساندی نیست‌ها سوال می کرم که آنها را به عنوان انسان پذیرند ولی از قرار این کار

به نیکاراگوئه را ندارند. حاضر نیستند بیایند و بگویند: روزی هشت نه میلیون دلار به شما خواهیم داد.

- این بستگی به مقتضیات دارد. آنها بدون کمک به این کشورها از آنها حمایت می کنند. هیچ طرفی حاضر نیست تا با سمت مقابل به رختخواب برود. در کتاب «البغداد پلنگ» (کتابی درباره ای آمریکای لاتین) من پژیزدنت اورتگا را به خاطر تمایلات مشتب او به کویا مورد انتقاد قرار دادم، اما افراد بسیاری هستند که می خواهند کویا را در فاصله‌ی دوری از خود نگه دارند. به طور مثال، نمونه‌ی اقتصاد کویا در نیکاراگوئه به شدت مورد انتقاد است.

- فیدل کاسترو به ساندی نیست ها گفته باید اقتصاد خود را در بخش خصوصی نگه دارند و مثل کویا آنرا ملی نکنند.

- که این طور؟ این برای نیکاراگوئه خیلی مهم است تا مرکزیت نداشته باشد: این نتیجه بخش بوده است. همان طور که در جاهای دیگر نتیجه بخش بوده. در «ازیمبابوه» آنها بخش خصوصی را بعد از انقلاب به همان صورت باقی گذاشتند. کشانی که در مبارزه انقلابی شان با آنها جنگیدند. چنین چیزی در افریقای جنوبی هم اتفاق خواهد افتاد. یک جامعه‌ی انقلاب زده قادر نخواهد بود تا اجناس سفیدها را برای مصرف عموم به کار بگیرد. آنها برای همکاری با عوامل جامعه باید راههایی پیدا کنند. برای همین است که ای. ان. سی (کنگره ملی افریقا) با متجاوز افریقای جنوبی دیدارهایی دارد. هردو طرف دریافته‌اند که باید به نوعی تشریک مساعی دست یابند. ساندی نیست ها تقریباً به نوعی تشریک مساعی با عوامل طبقه‌ی متوسط نیکاراگوئه دست یافته‌اند.

- وقتی من به عنوان فردی از نیکاراگوئه، به این کشور رفتم - ترتیب مسافرت مرا دولت داده بود - همان طور که برای سفر شما همین تشریفات را انجام دادند، در آنجا گرفتاری بسیاری داشتم. چه کسی می‌تواند به آنها بفهماند که من جاسوس یا فرستاده‌ی دشمن نیستم؟ در عین حال خارجیان معروف - شامل نویسنده‌ها، کارگردان‌ها، نقاش‌ها، برندهای جایزه‌ی نوبل، روشنفکران - وقتی به نیکاراگوئه می‌روند با استقبال گرم رویه‌رو می‌شوند.

- این یک نیاز است. اما باید تا نقاط پرمخاطره‌ی دنیا را نگاه کرد. دید که مردم چگونه زیست می‌کنند و بعد رفت درباره‌شان چیزی نوشت. همان طور که اف. اس. ال. ان. جبهه‌ی آزادی بخش و ملی گرای ساندی نیست ها از مردم دعوت می‌کند. آنها توجه می‌خواهند. به وضوح مشخص است که این تبلیغات صرف است. به هیمن دلیل از فردی مثل من دعوت می‌شود. هیچ کس بیشتر از من در نگارش این کتاب راغب نبود. وقتی دعوت نامه آمد به آنها گفتم برای مشاهده خواهم آمد نه برای نوشتمن. فکر می‌کنم این برای یک نویسنده مهم است تا حق سکوت کردن داشته باشد. می‌توانستم آنچه را که دیدم ببینم و بعد آنچا را ترک کنم. من در حال نگارش کتاب دیگری بودم و هیچ تصمیمی برای متوقف کردن آن نداشتم. اما وقتی بازگشتم متوجه شدم که موضوع نیکاراگوئه کسالت آور شده. قادر نبودم از صحبت درباره‌ی آنچه تجزیه کرده بودم باز ایستم. کتاب لبخند پلنگ، را به این دلیل نوشتمن تا از صحبت کردن درباره‌ی آنچا دست بردارم. مردم به من می‌گفتند شرح وضعیت نیکاراگوئه را هیچ گاه با این ویژه‌گی ها نشنیده بودند. احساس کردم خبررسان هستم. بعد فکر کردم اگر این واقعاً درست باشد، پس دلیلی هست تا آنرا به نگارش درآورد.

کرده و بعد آن را برچیده باشد. هرگز اتفاق نیفتاده.

- در نتیجه یک حکومت اضطراری می‌تواند دائمی شود؟

- باید منتظر بود و دید. اگر مظالم آمریکا متوقف شود و بعد آنها دولت اضطراری را بر نجیبند، این خیلی خطرناک خواهد بود.

- آیا دولت اضطراری نیکاراگوئه شباhtی به روی که خانم گاندی در هند تعقیب می‌کرد ندارد؟

- جدا از اسمش چرا. در هند تهدیدی از خارج نشد. هند مورد حمله قرار نگرفت. وضعیت جنگی حاکم نبود. خانم گاندی در دادگاه به عنوان فاسد شناخته شده بود. توسط دادگاه عالی از او خواسته شده بود تا از تخت قدرت پایین بیاید چونکه در آراء دست برده بود. او مقام نخست وزیری را باید ترک می‌کرد. دولت اضطراری او از چسبیدن به قدرت سرچشمه می‌گرفت. اینکه حقوق کشوری را در دادگاه اولیه نادیده بگیرد. بعد پارلمان را مجبور کرد تا آنچه را که دادگاه غیرقانونی شناخته بود قانونی بشناسد. تهدید فقط متوجه خانم گاندی بود تا ملت. او از طریق دولت اضطراری توانست اتحادیه‌های راه آهن هند را در هم بکوید. راه آهن در هند شریان‌های زندگی این کشور نادیده بگیرد. پارلمان را ساقط کند و اتحادیه‌های راه آهن این کشور بیشترین قدرت را دارند. برای همین او بیست هزار نفر از رهبران اتحادیه‌ها را دستگیر کرد.

در مورد نیکاراگوئه تهدید از خارج است: من می‌دانم که چرا آنها دارای دولت اضطراری هستند. ولی مشکل موقع برچیدن آنست. در حال حاضر، با تمام این ترقندها، احتیاج شدیدی به کنترل است. اما اگر آمریکا روش خود را تغییر داد و کانترها بودجه‌ی خود را از دست دادند و دولت اضطراری همچنان برچیده نشد، در مورد قانون اساسی آنها تعجب خواهید کرد. در یک عبارت، نیکاراگوئه چندان هم بد عمل نکرده است. حتا یک منتقد محافظه‌کار هم می‌پذیرد که نیکاراگوئه در مقایسه با سال ۱۹۷۹ که ساندی نیست ها به قدرت رسیدند، در مورد حقوق بشر بهود بیشتری یافته است. آنطور که قبل از نیست و این گامی در جهت درست است.

- پس منها یک شیطان دیگر.

- آنرا به عنوان شیطان نمی‌شاسم. در مقایسه با کشورهای منطقه مثل السالوادور یا گواتمالا (کشورهایی که دولت آمریکا از آنها حمایت می‌کند) اگرنه چندان، در نیکاراگوئه میزان حقوق بشر در دموکراسی و دولت همچنان خوب است.

اگر دولت آمریکا بگذارد ساندی نیست ها و دولت خود را برای سازند فکر می‌کنم مردم آزادی بیشتری داشته باشند تا از ساندی نیست ها انتقاد کنند. تجاوزات موجود آمریکا مخالف عقیده‌ی عموم است چرا که ساندی نیست ها را تحت فشار می‌گذارد تا به بلوک شوروی بپیوندد.

- از چه نظر؟

- نیکاراگوئه به آوردن احتیاجات اولیه از خارج نیاز دارد. چیزهایی که بیش تر از امریکا وارد می‌شوند. اما حالا به خاطر سد اقتصادی، آنها ناچارند احتیاجات خود را از جای دیگر تامین کنند.

سوال مهم این نیست که نیکاراگوئه چه چیزی از بلوک شوروی می‌خواهد بلکه این است که روس‌ها چه قراردادی را مایلند با آنها منعقد کنند.

فکر نمی‌کنم می‌کنم تمايل روس‌ها آن چنان عمیق باشد. فکر می‌کنم اگر آمریکایی‌ها به آنچا حمله کنند روس‌ها به کمک نخواهند آمد.

- روس‌ها تعاملی به دادن کمک اقتصادی شبیه آنچه به کویا دادند



روزشمار زندگی سلمان رشدی

تعیین می شود.
۱۶ فوریه: پاکستان خواستار از بین بردن کتاب می شود و می خواهد تا رشدی و ناشرش از مسلمانان پوزش بخواهند. پادشاهی از ناشران اروپایی انتشار کتاب را لغو می کنند.
۱۷ فوریه: کتاب فروشی های «والدن»، «دالتون و بارنز» و نیز «نوبل» کتاب را به خاطر سلامتی کارمندان شان از قسه ها جمع آوری می کنند.
۱۸ فوریه: رشدی، بیانیه می صادر می ندکه او متاسف است که کتاب این چنین مسلمانان را برآشته است.
۱۹ فوریه: آیت الله خمینی فتوای خود را تجدید می کند و می گوید وظیفه هر مسلمانی است تا رشدی را به جهنم بفرستد.
۲۰ فوریه: دوازده کشور اروپایی دیپلمات های خود را از تهران فرا می خوانند.
۲۱ فوریه: انگلستان دیپلمات های ایرانی را از این کشور اخراج می کند. جرج بوش ایران را تهدید می کند که مسئول هر حمله می به منافع این کشور توسط ایران خواهد بود.

۲۲ فوریه: فرانساوا میتران، رئیس جمهور فرانسه فتوای مرگ را «شیطانی» می خواند. بزرگترین مسجد مسلمانان لندن توسط بسب آسیب می بیند.

۲۲ فوریه: «کشور نیوزیلند» که به خاطر فروش گوشت گوسفند به ایران از اعتراض به ایران خودداری کرده بود، رسماً به اعتراض

۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸: شرکت انتشاراتی «وایکینگ» کتاب «آیات شیطانی» را در لندن چاپ می کند.
۵ نوامبر: دولت هند کتاب را به خاطر حمله به اسلام قدغن می کند. کشورهای پاکستان، افریقای جنوبی و چند کشور مسلمان نشین دیگر از هند تبعیت می کنند.
۸ نوامبر: کتاب آیات شیطانی بزرگترین جایزه ادبی انگلستان را به خود اختصاص می دهد.
۱۴ ژانویه ۱۹۸۹: مسلمان ها در شمال انگلستان (شهر برادفورد) نسخه های کتاب را آتش زده و کتاب فروشی های شهر، کتاب را از قسه های فروش جمع می کنند.
۲۵ ژانویه: رشدی، تهمت کفر و ناسزا را رد می کند و می گوید حتا پیغمبر اسلام هم اگر زنده بود اعتراضی نسبت به کتاب نمی داشت.
۱۶ فوریه: در پاکستان به خاطر کتاب، شش نفر به قتل می رسند و صد نفر زخمی می شوند.
۱۶ فوریه: در هند یکنفر کشته می شود و شصت نفر زخمی می شوند.

۱۶ فوریه ۱۹۸۹: آیت الله خمینی، رشدی و ناشر کتاب را به خاطر اهانت به اسلام به مرگ محکوم می کند. رشدی و همسرش «مریان ویگینز» با حمایت گارد مسلح مخفی می شوند.

۱۵ فوریه: هزاران نفر از مخالفان رشدی در تهران سفارت انگلیس را سنبکاران می کنند و برای سر رشدی جایزه یک میلیون دلاری

شعر روی جلد از: "راله اصفهانی"

بشکف د بار دگر لاله‌ی رنگینِ مراد
 غنچه‌ی سرخ فروسته‌ی دل، باز شود.
 من نگویم که بهاری که گذشت آید باز
 روزگاری که به سر آمده آغاز شود
 روزگار دگری هست و بهاران دگر...
 شاد بودن هنر است
 شاد کردن هنری والاتر.
 لیک هرگز نپسندیم به خویش
 که چو یک شکلک بی جان شب و روز
 بی خبر از همه خندان باشیم.
 بی غمی عیب بزرگیست
 که دور از ما باد
 کاشکی آینه‌ای بود درون بین که در آن
 خویش را می‌دیدیم.
 آنچه پنهان بود از آینه‌ها، می‌دیدیم
 می‌شدیم آکه از آن نیروی پاکیزه نهاد،
 که به ما زیستن آموزد و جاوید شدن
 پیک پیروزی و امید شدن...
 شاد بودن هنر است
 گر به شادی تو دلهای دگر باشد شاد
 زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست
 هرکسی نغمه‌ی خود خواند و از صحنه رود
 صحنه پیوسته به جاست
 حرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد...

می‌پردازد. «کت استیونس» خواننده‌ی پاپ به اسلام گرویده و نام «یوسف اسلام» را برای خود برگزیده و فتوای آیت‌الله خمینی را تایید می‌کند.

۲۴ فوریه: پلیس هند در بمبئی دوازده نفر از مخالفان رشیدی را به ضرب گلوله به قتل می‌رساند. حزب‌الله لبنان می‌گوید رشیدی را به قتل خواهد رساند.

۲۶ فوریه: بمب یک‌نفر کارد محافظ را در کتابخانه انگلیسی پاکستان به قتل می‌رساند.

۲۷ فوریه: سی‌صد نفر مسلمان نیجریه‌ی خواهان قتل «والدسوی اینکا» نویسنده‌ی معروف این کشور به حمایت از رشیدی بر می‌خیزند.

۲۸ فوریه: دو کتابخانه «والدن» و «کدی» در بروکلی بو اثر بمب خساراتی می‌بینند ولی به کسی آسیبی نمی‌رسد.

۲۶ اوت: رشیدی و همسرش میریان، از یکدیگر جدا می‌شوند.

۲۸ ژانویه ۱۹۹۰: وایکینگ، شرکت انتشاراتی کتاب آیات شیطانی

اظهار می‌دارد که قصد چاپ نسخه‌ی جیبی کتاب را ندارد.

۶ دسامبر ۱۹۹۰: رشیدی، در لندن برای امضاء کتاب جدیدش به

اسم «هارون و دریای قصه‌ها» در ملا، عام ظاهر می‌شود.

۷ دسامبر ۱۹۹۰: آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جدید مذهبی ایران می‌گوید فتوا قابل تغییر نیست.

۱۱ ژانویه ۱۹۹۱: رشیدی به دین اسلام در می‌آید و می‌گوید مخالف

چاپ نسخه‌ی جیبی آن است.

۷ اوریل: ویکینز، رشیدی را طلاق می‌دهد.

۲ جولای: اتوره کاپریولی، مترجم ایتالیایی کتاب در میلان با ضربات چاقو زخمی می‌شود.

۱۲ جولای: «هیتوشی»، مترجم زبانی کتاب در توکیو با ضربات چاقو

به قتل می‌رسد.

۱۱ دسامبر: رشیدی برای انجام سخنرانی در دانشگاه کلمبیا در نیویورک تحت مراقبت شدید گاردھای محافظتی به امریکا می‌آید. می‌گوید کتاب آیات شیطانی باید آزادانه و یا با قیمت کم در دسترس عموم قرار گیرد.

۱۲ فوریه ۱۹۹۲: یکی از روزنامه‌های چاپ ایران با چاپ مقاله‌ی تحت عنوان «فرمان الهی برای سنگسار شیطان» فتوا قتل رشیدی را از طرف رهبران مذهبی ایران مورد حمایت قرار می‌دهد.

۱۴ فوریه ۱۹۹۲: در سالگرد فتوا، هفتاد و دو کمپانی انتشاراتی، گروه‌های نویسنده و سازمان‌های حقوق بشر خواستار چاپ کثیر کتاب آیات شیطانی می‌شوند.

۱۹ فوریه ۱۹۹۲: خبرگزاری‌ها ازدواج مخفی رشیدی را بدون ذکر اسم همسر او اعلام می‌کنند. کمپانی «وایکینک پنکون» چاپ جیبی کتاب را برای مدت نامعلومی به تأخیر می‌اندازد. کمپانی‌های معروفی چون «رندولهاؤس»، «سایمن و شوستر» و نیز انجمن ناشران امریکا از ایده‌ی چاپ جیبی کتاب حمایت نمی‌کنند. اریکا جنگ، پرزیدنت انجمن مؤلفان، در نیویورک تایمز از عدم حمایت ناشران کتاب انتقاد می‌کند و می‌نویسد ناشران نمی‌توانند از سود کار مؤلفان بیوهه‌مند شوند و هنکام چیزی مثل تهدید به قتل، غیشان بزنند.

۲۰ مه ۱۹۹۵: نشریه‌ی «ساندی تلگراف» به نقل از منابع موثق اعلام می‌کندکه دولت ایران رسماً از فتوا قتل رشیدی دست کشیده و

ماموری برای قتل او ارسال نخواهد داشت. •

بزرگداشت ایزابل آینده...

تھیہ و برگردان سودابه اشرفی

۵ در روز چهارشنبه ۱۹ اپریل بزرگداشت «ایزابل آینده» نویسنده مشهور شیلیایی و برادرزادهی «سالوادور آینده» که تا کنون چندین رمان بلند نوشته است، در کتابخانه اصلی شهر «ساتتاانا» در اورنج کانتی برگزار شد. در این روز او قسمت‌هایی از دو رمان خود را به زبان انگلیسی و اسپانیولی خواند و در گفتگویی با حضار شرکت کرد. و به پرسش‌های آنها پاسخ گفت.

در این مراسم افراد بسیاری شرکت کرده بودند. طبق اظهار کتاب فروشی «مارتینز» که در برگزاری این مراسم سهم به سزاگی داشت، و طبق گزارش کتابخانه این کم‌نظرترین استقبالی بود که تا کنون از یک نویسنده در این منطقه به عمل آمده است. آینده بعد از گفتگو، ساعت‌ها مشغول امضای آثاری بود که علاقه‌مندانش از او در دست داشتند. آخرین رمانی که او نوشته است «پانولا» نام دارد. این کتاب را با الهام از دخترش و بیماری و مرگ او که مدت‌ها با آن دست‌وینجه نرم می‌کرد نوشته است.

کتاب «خانه ارواح» در ایران به فارسی ترجمه شده است و سال گذشته فیلم زیبایی از آن ساخته شد با شرکت هنرپیشه‌گان معروفی چون «مریل استریپ» و «جرمی آین»، که در بیشتر نقاط جهان نمایش داده شد.

ایزابل آینده هم‌اکنون در سانفرانسیسکو زندگی می‌کند. اوکه به وسیله‌ی دو محافظ همراهی می‌شد در بخش آخر این مراسم که تمام روز با رقص و موسیقی و نمایشگاه و غذا و... همراه بود شرکت کرد.

مطلوب زیر برگردان پرسش و پاسخی است که در آن روز انجام گرفت.

من آن زمان یک
روزنامه‌نگار بودم و از
این کار هم راضی و
خوشحال بودم. البته
روزنامه‌نگار خوبی نبودم
اما کسی هم متوجه
نیود. بهر حال اگر به
خاطر مرگ او نبود من
یک روزنامه‌نگار معمولی
باقی مانده بودم.

رئالیسم جادویی یک
تکنیک یا حقه‌ی ادبی
نیست. رئالیسم جادویی
با زندگی مردم آمریکای
لاتین عجین است. روشنی
از زندگی ستاین سبک
نوشتگان روی آثار
نویسنده‌گان کشورهای
دیگر نیز اثر گذاشته
است.

جواب این سوال مشکل است چون من با همه‌ی نویسنده‌گان امریکای لاتین از کودکی آشنا بوده‌ام. همینطور نویسنده‌گان اروپایی. مطمئنم همه‌ی آنها روی آثار من تاثیر داشته‌اند اما شاید شکسپیر بیشتر از دیگران. زیرا که من از کودکی شکسپیر می‌خواندم.

آیا فیلمی را که از روی رمان «خانه ارواح» ساخته‌اند دوست دارید؟

بله، بسیار زیاد. البته من انتظار داشتم چهره‌های امریکای لاتینی بیشتری در آن بینم. با اینهمه فیلم را بسیار پسندیدم. از اینکه این همه بازیگر و دست‌اندر کار با استعداد در ساختن این فیلم سهیم بوده‌اند

نویسنده‌گان اسپانیولی زبان با شما چگونه رفتار می‌کنند؟ من با آنها هیچ مراوده‌ای ندارم. برای اینکه به «کلوب» آنها تعلق دارم! این یک کلوب مردانه است. من گارسیا مارکز را نمی‌شناسم. او کتاب‌پار را یکبار بیشتر ملاقات نکرده‌ام. کارلوس فوئنس را چندین بار ملاقات کرده‌ام. او یک جنتلمن واقعی است. ادواردو گالیانو و ماریو وارگاس را نیز دیده‌ام. اما به طور کلی این کلوب یک مکان «قدس!» است.

چه نویسنده‌گانی روی آثار شما تاثیر گذاشته‌اند؟

شیلی ساخته ام، شیلی نرودا. این برای من بسیار مهم و نوستالژیک است و به همین دلیل در همه‌ی آثارم راجع به آن می‌نویسم.

مرگ «آینده» چه تاثیری بر روی آثار شما داشته است؟

من آن زمان یک روزنامه نگار بودم و از این کار هم راضی و خوشحال بودم. البته روزنامه نگار خوبی نبود اما کسی هم متوجه نبود. بهر حال اگر به خاطر مرگ او نبود من یک روزنامه نگار معمولی باقی مانده بودم. اما وقتی در وزرائلا به تبعید رفتم به نویسنده‌گی روی آوردم. با زندگی باید ساخت. سعی کردم دوام بیاورم.

من از رئالیزم جادویی متنفرم. شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

من از رئالیزم جادویی بسیار در کارهایم استفاده کرده‌ام. معمولاً مردم این را از من می‌پرسند. من همیشه به آنها می‌گویم رئالیزم جادویی یک تکنیک یا حقه‌ی ادبی نیست. رئالیزم جادویی با زندگی مردم آمریکای لاتین عجین است. روشی از زندگی است. این سبک نوشن روی آثار نویسنده‌گان کشورهای دیگر نیز اثر گذاشته است. اما باز تکرار می‌کنم. این یک حقه‌ی ادبی نیست.

آیا در داستان‌هایتان پیامی دارید؟

نه. من پیامی ندارم. اما سوال‌های زیادی دارم و خوشوقتم که می‌توانم این سوال‌ها را با خواننده در میان بگذارم تا دست دردست هم جوابش را پیدا کنیم.

آیا خیال دارید برای بچه‌ها هم بنویسید؟

بسیار سخته. نوشن برای بچه‌ها می‌تواند برای نویسنده یک آزمایش بسیار مشکل باشد. من تا کنون فقط چند اثر جالب دیده‌ام. اما من حالا یک مادریزگ هستم و مدام در حال قصه گفتن. شاید روزی از این قصه‌ها برای نوشن برای کودکان الهام بگیرم.

در یک برنامه‌ی تلویزیونی شنیدم که با چشم‌هایتان مشکل دارید؟

بله. حالا بهترم. چند جراحی انجام داده‌ام. طول مدتی که دخترم «پائولا» مريض بود من فراوان گریه می‌کردم. و همین مشکلات زیادی برای چشم‌هایمان ایجاد کرد. اما حالا بهترم.

وقتی پابلو نرودا را دیدید چه فکری کردید؟

من او را زمانی ملاقات کردم که کودکی بیش نبودم. او دوست خانوادگی ما بود. قبل از آگست ۱۹۷۳ و قبل از کودتا نظامی، روزی او مرا به خانه اش دعوت کرد. من با خودم فکر کردم که او مرا برای مصاحبه دعوت کرده است. بادی به غبغب انداختم و در دل گفت: من باید بزرگترین زورنالیست این کشور باشم که او خود، مرا برای مصاحبه با او انتخاب کرده است. ماشینم را شستم، ضبط صوت را حسابی تمیز کردم و به خانه اش رفتم. زمستان بود. در شیلی دوروری آگست زمستان است. خانه‌ی او در شهری کوچک و پرت افتاده بود. با هم ناهار خوردیم و بعد از ناهار او مجموعه‌ی زیبای گوش‌ماهی ها و نقاشی‌هایش را به من نشان داد. مدتی که گذشت به او گفت: من برای مصاحبه حاضرم. گفت: چه مصاحبه‌ای؟ گفت: مصاحبه دیگرا مگر مرا برای مصاحبه به اینجا دعوت نکردید؟ گفت: مصاحبه‌ای من هرگز اجازه نخواهم داد تو با من مصاحبه کنی. تو بدترین روزنامه نگار این کشوری‌ها همیشه دروغ می‌گویی. خودت را میان خبرها گیر می‌اندازی. خبرهایی که مطمئنم ما هیچ‌چیز نداریم در مورد آنها بگوییم. چرا برای مقابله با همه‌ی خراب کارها به ادبیات روی نمی‌آوری؟! متشکرم!

افتخار می‌کنم. فیلم در همه‌ی نقاط دنیا با استقبال روپرورد و نقدهای خوبی گرفت به جز در امریکا. درست است که سرمایه‌گذار آلمانی بود، کارگردان دانمارکی و فیلم در پرتفال فیلم‌برداری شده بود و هنریشه‌ها سفید بودند و آن‌هایی هم که چهره‌های لاتین داشتند انگلیسی صحبت می‌کردند، اما خب، دکتر ثیواگو هم یک فیلم روسی نبود.

چقدر طول کشید تا رمان خانه‌ی ارواح را بنویسید؟ زمانی که آن را می‌نوشتم در مدرسه‌ی بچه‌های عقب افتاده کار می‌کردم. روزی ۱۲ ساعت کار می‌کردم. بعد می‌رفتم خانه و تا آنجا که توان جسمی ام اجازه می‌داد مشغول آشپزی و کارهای خانه می‌شدم. و بعد تازه می‌رفتم روی کتابیم کار می‌کردم. پس فقط می‌شد شبها و آخرهای هفته. می‌خواهم نتیجه بگیرم خیلی طول کشید اما وقتی آرزوهی وجود داشته باشد تحققی هم به دنبال خواهد داشت. آیا قهرمان مرد، در کتاب Maintenance Man شوهر شماست؟

اعتراف کنم چون ممکن بود او از من شکایت کند اما حالا این آزادی را دارم. اصلاً من با او ازدواج کردم که این داستان را بدست بیاورم در ضمن گرین‌کارت بگیرم (خنده‌ی حضار). راستی از این رمان فیلمی ساخته شده. یک فیلم عالی. این فیلم را کمپانی «میرامکس» ساخته و در ماه سپتامبر ۹۵ آن را به نمایش خواهد گذاشت. بازیگر اصلی آن «آنتونیو بندرس» خواهد بود (حضور هورا می‌کشند). من همیشه وقتی اسم او را می‌آورم با این عکس العمل رویه رو می‌شوم! داستان فیلم یک داستان واقعی است که در شیلی و در زمانی که آن حوادث سیاسی اتفاق می‌افتد به موقع پیوسته است. من در باره‌ی آن جست‌جو و تحقیق کردم و نوشتیم. خودم در کتاب نیستم. اما آنتونیو فکر کرده بود که قهرمان زن داستان من هستم او داستان را بسیار پسندیده بود برای همین وقتی به سانفرانسیسکو به دیدن آمد و من به او گفتم که خودم در کتاب نیستم بسیار جا خورد.

آیا کتاب‌هایتان را خودتان به انگلیسی ترجمه می‌کنید؟ نه. من آنها را به اسپانیولی می‌نویسم و «مارگریت ایدن» مترجم بسیار خوبی آن‌ها را به انگلیسی ترجمه می‌کند. او می‌داند که من چگونه حرف می‌زنم و سعی می‌کند لحن مرا کاملاً حفظ کند. او همه‌ی کتابهای مرا تاکنون ترجمه کرده به جز کتاب اولم را.

آیا نویسنده‌ی اسپانیولی زبانی هست که شما او را بیشتر از دیگران دوست دارید؟

بله. خودم. (خودش و مردم می‌خندند). مرگ «سالوادور آینده» چه اثری روی شما گذاشت؟ مرگ او روی یک ملت اثر گذاشت. اثرات خوب و بد. زیرا که مرگ او پایان دمکراسی و آغاز دیکتاتوری بود. بعد از مرگ او من و خانواده‌ام مجبور به ترک کشور شدیم. من آخرین نفری بودم که شیلی را ترک کردم. من نمی‌توانم از موضوع شخصی در این مورد صحبت کنم. زیرا که میلیونها نفر از مرگ او صدمه دیدند. عده‌ای کشته شدند. عده‌ای زندانی شدند و عده‌ای زیادی ناپدید و یا تبعید شدند.

آیا شما تحت تاثیر پابلو نرودا هستید؟ بله. وقتی من به تبعید رفتم آثار او را با خود بردم. نرودا شاعر است. شاعری که راجع به زمین صحبت می‌کند و هرچیزی که به آن وابستگی و ارتباط دارد. کوه، عطر جنگل، بوی آب، خورشید، آسمان، خب وقتی تو از اینها دوری، حداقل می‌توانی در کتابها راجع به آنها بخوانی و من اینکار را با آثار نرودا انجام دادم. من درون خودم یک

هافنی

جهان ، جلوه گاه تو

کز منقارِ صبح می آویزد
این هوا
که پر و بال می تکاند و
بر هستی ، شبتم می افشدند
اینها به جای خود
تمام جهان جلوه گاه توست !

رهگذر ، دسته گلی بر گور می نهد
و مردگان هشیار می شوند
(اینگونه باز آمدم از سکون به ترنم)
رهگذر ، کوکب ماه را می چیند و
در شعر من پنهان می کند .
(اینگونه درخشان شدم
چو منقار سهره ای)
رهگذر ، پرده شب را تا می کند
و نیمرخ زمین برق می زند .
(اینگونه شاعرم کردی)

بیهوده نیست
که در این کله سحر
بر کف دستم می نویسم
تمام جهان ، جلوگاه توست
بیهوده نیست که هستی
در کره کوچک نور فرو گنجیده
از نوکِ صبح می آویزد
تا من بنوشم !

و آنگاه
چون رطوبتی خوشبو
در ذاتِ ذره ها حلول کنم !

این نغمه های بال گشا
که بر اشیاء می نشینند
این صوتِ صبحگاهی
که نیمرخ زمان را زلال می کند
این رود
که هوش ماهیان را می شوید
تجلى گاه تواند .

سخن که می گوئی
کلمات خوشبو می شوند
سخن می گوئی و
حتی مرگ
دانه ای می شود تابان
تا شتابان
به گل کوکب سفر کند .

در حضور تو
عشق ، بال می گشاید
بر شاخه انار می نشینند
و چهچهه سر می دهد !
در حضور تو
قناواری ها
آیه می شوند و
بر شاخسار سکوت فرو می آیند .

این پرده نقاشی که زمان را پیر می کند
این بانوی آفتاب
که پیراهن زمستان را
از پیکر زمین بر می دارد
این قطره نور

سین

چند شعر از روشنک بیگناه

۱

گریزنده منم
کشاینده

تو

عشق راندہ
فرمان به دوش کشاندہ ام
اینک کلام چیست؟
وقت کشایش اگر که هست
کام چکونه بردارم

آوا چه سرایم؟

۴

چنگ می زدم
بر ثانیه های آخر بهار
بنفسه های خیس باع
رگ های ملتهب یاس
فسرده عاشقانه زمین را
بر نازکای تن

در باران بهار
پای خسته ام
کلید به مرداب فکنده
شوریده ای
سر بر آورده ام
دهان به باران سپرده

۴

زیر شاخه های شکسته
بر جای مانده از تندر
هنوز
جو پیاری جاری است
آفتاب اعتماد
کر نمی کشاید چشمی را
خوشا نفس خاک

غزنی
امشب
جاری نیست
زیر آوار خاطره
باد
با کاغذ های سوخته
بیداد می کند

خواب

بی افق کویری است
مبهوت سیلانی غبار آلود

گلدان
از شکاف پنجره
باغ را نشان گرفته است

غزنی نمی وزد
امشب

تنها یک ستاره کوچک
در تنگنای سیاهی
اعجاز می کند

۲

آفتاب گردانی بر گیسوان
مهره های شفاف واژه
آویخته بر گردن
رسوای جهان را بنگر
چه عاشقان
بر بلندای آسمان
گونه می ساید



آوازهای کم

فرویار

طرح ۱

از ماهتابی دریا را نگریستم. دریا مرغی ناله سرداد، به ناگاه
ناله‌ی غریقی چندین هزار ساله به گوش آمد:
آد، ژرفای دریا!

طرح ۲

پس از تماشای غروب و بازگشت تکراری ام از اسکله‌های
مترونک، بادی وزید.
در موجش برگی غلتید
بوی خزان آمد
یادت بر پیچک ذهنم از نو رویید.

طرح ۳

پاییز
نیمه شبان
برگی از پیچکی بر زمین نشست
ماه آهی کشید
ریز - ریز باران بارید

طرح ۴

اندوه بی کران ابر
در آه آفتاب به هم آمیخت
گره خورد
و بر سرم بارید
زرد زرد شدم
از باران پاییز

طرح ۵

صبح گاه
چرخش باد در شاخسار نیمه عربیان درختان
برگریزان

در خیابان‌های خیس از باران
پیره‌زنی شکسته حال در سایه‌ی چتر بارانی اش
از باریک کوچه‌بی می‌گذرد
وز نو ولوله‌ی باد.

قدسی قاضی نور

پلک برهم می‌گذاری
پرده می‌کشی.

برآسمان پرستاره‌ی چشمانت

و من

در ظلمت

تمام شب، کابوس می‌بینم

جهت‌های آسمان

ناهید باقی

از دو مدار گونه‌گون برآمدیم

جغرافیای جهان را پیمود نگاهمان

و مرکز زمین

میعاد گاهمان.

جذب هم شدیم

زبان مشترکمان، عشق

پوستمان، زمین.

قشه

جمشید بوهمن

هر شب

آنگاه که سرد می‌شود خاکستر روز.

دست‌های سرماده‌ام را من از دوسوی،

شمال و غرب،

در شعله‌های نگاهت

که جنوبی‌اند و شمالی،

کرم می‌کنم.

شیار ظلمت

عباس موادی

نازنین خانه را در طرف باد بساز
بادی از باران
شب به مهمانی ما می‌آید
دامنش را پر از واژه فانوس کنیم
دلپذیر می‌دانم فصل بدیست
و از آخرین روز بهار
قرن‌ها می‌گذرد
آخرین بار که خورشید شکست
در شیار ظلمت
خط سرخی ماسید به پیشانی خاک
دختر دهقانی در زلال هامون
در بی‌نظره زردشتی بود
که بپاید
نیکی، نیکی، نیکی
طشت خونی آورد

چاه راهی بودم
راه پر پیچ و خسی
سال‌ها رفت و شبی رهگذری
خسته،
فانوس به دست
آمد و رفت و کنارم ننشست
حال، من تشنهم آه

واسیل کازانتسف شاعری از سیبری

بوگردان: مسعود منش. (م. تندو)

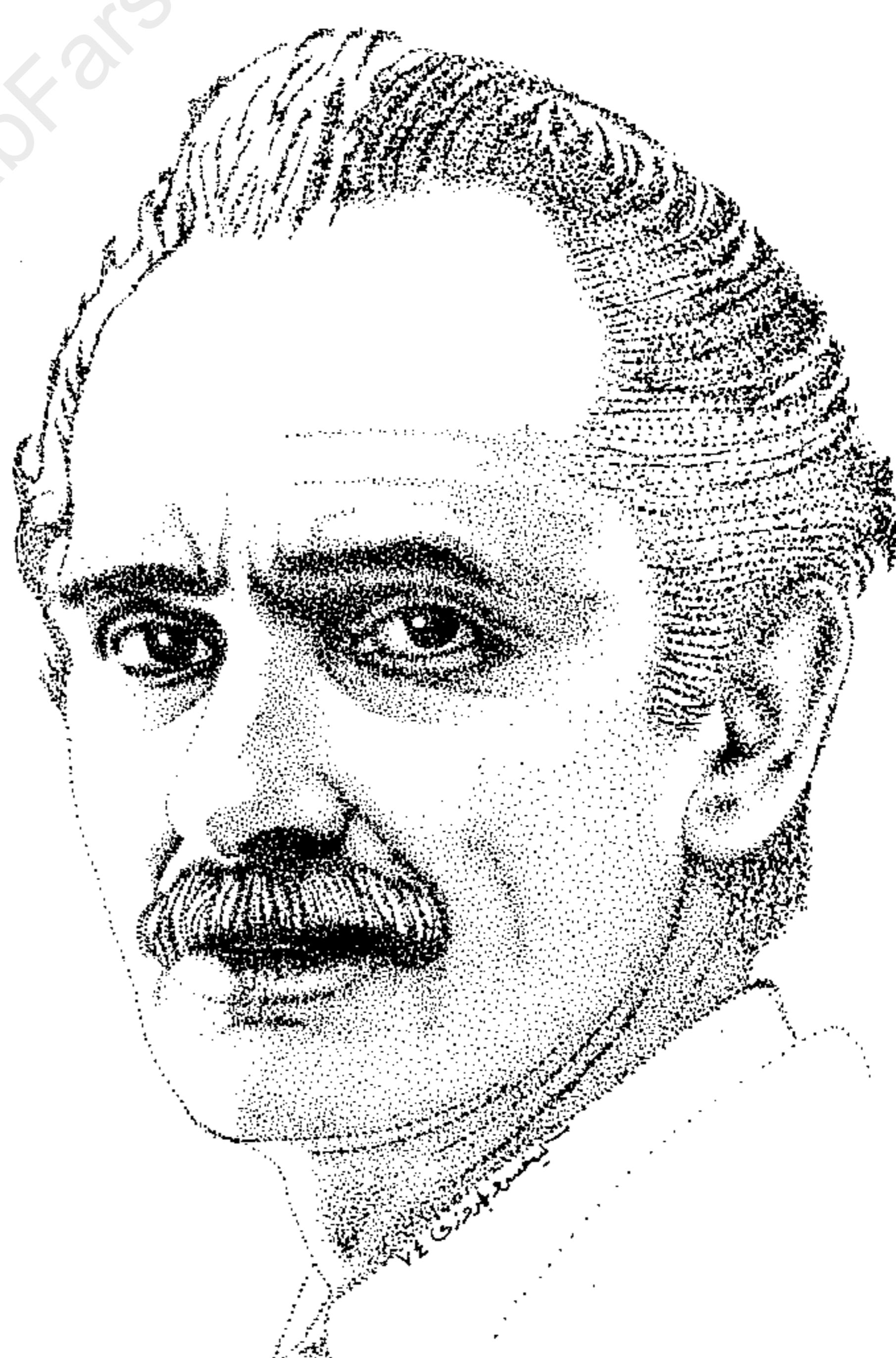
«واسیلی کازانتسف» متولد ۱۹۳۵ در تاسکینو واقع در سیبری است. کازانتسف تا هنده سالگی زندگی اش را در سواحل رودخانه‌ی «تایگا» گذراند. او در سال ۱۹۵۲ وارد دانشکده‌ی واژه‌شناسی تاریخی دانشگاه «نامسک» شد. نخستین شعرهایش را در ۱۹۵۳ در ۱۸ سالگی به چاپ رساند اما شناسایی اش به عنوان یک شاعر پانزده سال طول کشید. اشعار غنایی اش گونه‌یی ترکیب شعر عامیانه (با فراز و نشیب‌های طبیعی آن) و فرهنگ پالایش یافته و فرهیخته‌ی شعر کلاسیک روسی است. برگردان متن شعر، از ترجمه‌ی انگلیسی «هنری تایلور» در مجله‌ی صاحب‌نام و معتبر «ادبیات امروز جهان» چاپ دانشگاه اکلاهما است.

صدایها

جنگل از طنین فریادی گوشخراش انباشته شد،
فریادی وحشی و وحشت آور،
که کم کم در نقطه‌یی از حرکت باز ایستاد،
و من آرام آرام به فراموشی سپردمش.

در نیمه شبی هشیار بیاد آوردم اما گفتار خاموش اش را.
که ره به دلم باز کرده بود؛
و آن خفیفترین لرزش تیکتاك ساعتی بود.
آنقدر بی‌رمق که مشکل می‌شد بشنوی اش
پس نشستم
به تاریکی ذل زدم
و بنظرم آمد که صدای تیک تاکش دوچندان شد.

سال‌ها یکی پس از دیگری گذشتند، جدا شده، محروم شده،
گریخته—
اما هنوز تیکتاك آن کهنه ساعت
چونان تندی
در مغزم می‌غرد.



چند شعر از کتاب پیکرهای برهنه اثر یانیس ریتسوس

Janis Ritsos

برگردان: م. فریار

تنت زیباست.

تنت بی انتهاست.

خود را در بی انتهایی گم کرده‌ام.

در میان آن همه آشوب
آرامشی کامل،
پر شده از صدای تو.

به چه کارم می‌آیند ستارگان،
هنگام که تو نیستی؟

چگونه می‌زیند مردگان
بی عشق؟

گفتی مویت را دوست دارم.
مویم بلند شد،
آن چنان که مرا پوشاند.

شعر ابرست
شاید هم نور،
تنی ندارد.
من در تنت می‌زیم.

شب.
کلیدهایمان را از پنجره به بیرون انداختیم.
ستارگان را رویدیم،
در را گشودیم.

تلفن نابهنه‌گام،
جنجال در حوالی،
ماشین‌های قراضه، صداها، مغازه‌ای ماهی فروشی،
دوچرخه‌ای از پل سقوط می‌کند،
و ناگهان

چکش را می‌کیرم،
هوا را می‌کویم،
پیکرهات را می‌آفرینم،
می‌کشاییم،
به درونش می‌روم،
و آنجا می‌مانم.



پرواز

قاضی ریحاوی

غذاخوردن دیگرون به سروصورت نوک زدن ندار به حساب کمی غذا، نه، اینها فقط می خوان تو را ذله کنند بعد که مراسم تمام شد و استخوانهای افتاد توی سطل آشغال شروع می کنند به تو حسادت کردن، پس می بینی که اینجا حسادت فقط وقتی که تو دیگه نیستی و همه مراحل مرگ از تیزی چاقوی آشپزخانه تا پایین رفتن از حلقوم مرا پشت سرگذاشته ای اما من نمی ذارم آب توی دل شما تكون بخوره نمی ذارم چون هیچ معلوم نیست فردا نوبت کدومه شاید یکی از قدیمی ها شاید جدیدترین شما وحشت نکن. حالا حرف از زنده بودن بزنیم، تا وقتی جیره هفتگی یعنی چهل و یک پوند و سیزده پنس به ما تعلق می گیره ما زنده هستیم. می بینی که با عشق به تو آرامش میدم چون تمام وجودم تو را می خواهد، تو و همه اینها که دور ویر تو هستند و هر کدام پاره ای از تن من، جگر گوش من! خیلی ها را بیرون از این خونه شکار کرده. راه شکار کردن تو سخت نبود چون باعث شد تو از هواکش غلقتی بغلتی بیفتی توی بغل من، چه گردن نرمی نرم همراه با آهنگ همام که از دلت به پوست دستهای من شنیده میشه. از هر کجا تو را گرفته باشم این صدا و این لطافت با من بوده، پارک، خیابون یا ایستگاه قطار، چه از قبل تو را نشون نکرده باشم چه از قبل تو را نشون کرده باشم، نشون کردن و به نشون رسیدن لذت دیگه ای داره، رفیق من که خیلی نترس بود به من گفت: وقتی سرنیزه را توی سینه کسی فرو می کنی که از قبل تصمیم گرفته باشی سرنیزه را توی سینه ش فروکنی، می دونی چه لذتی داره؟! بعد من هم ترسم ریخت و هروقت یک عده از افراد دشمن به ما تسلیم می شدند خیلی

خ وش او مدی به آزادی، به این خونه که از تو محافظت می کنه تا وقتی زنده هستی، بعد روحت با پرواز از اینجا میره حلول می کنه در جسم دیگری اونوقت جسم تازه مدتی سرگردان می گرده توی پارک و خیابون و ایستگاه قطار تا باز من او را شکار کنم و باز تو را بیارم به این خونه. خدا می دونه روح چندتا از همین دور ویری ها قبل اینجا بوده روح همین ها که پراکنده نشته اند روی میز روی دسته ای صندلی و بالای چوبه جارختی و هیچ دم نمی زنند نه صدایی نه جنبشی. همیشه وقتی یک تازه وارد از راه می رسه فضا همینطور می شه، از حسادت نیست، نه، خیالت از این بابت راحت باشه در این خونه حسادت هیچ کار بردى نداره مگر در مورد توضیح حس زنده ها به مرده ها. اونچه فضا را اینطور سنگین کرده اینه که من دارم حرف می زنم چون باید حرف بزنم و همه قواند بازی را برای تازه وارد که حالا تو هستی. شرح بدم، اونوقت اینها که قبل از حرفا های مرا شنیده اند سرهاشون را فرو می کنند توی بالهاشون اما نگران نباش این فقط یک بازی مثل بقیه بازی هاست بهش عادت می کنی به دستهای من عادت میکنی دستهایی که حالا از اونها می ترسی و من حالا تو را ول می کنم تا به آزادی لابه لای بقیه پریر بزنی به هر گوشه این دنیا که خونه ای منه بری. قبل از هر چیز باید جای غذا را بہت نشون بدم بیا ببین اینجاست وان صورتی رنگ که تا نصفه پر از دونه است و تو دیگه لازم نیست برای بدمست آوردن غذا با بقیه دعوا مراجعت راه بندازی و برای بلعیدن یک لقمه غذا نوک بزنی به سروصورت رفیقت، هادرت و یا حتی بجهت. اگر هم دیدی اینجا وقت



کتاب فروشی سیمیرغ

۷ دلار	شماره های مجله ای افسانه
۹ دلار	هر شماره
۶ دلار	مجموعه داستان سردوزامی
۱۵ دلار	حدیث غربت من
۱۹ دلار	مهمید
۷ دلار	پویه در پس توفان
۱۹ دلار	ترجمه بی برفوردین یشت
۲۹ دلار	درباره زرتشت پیامبر ایرانیان دولتشاهی
۹ دلار	لیرشا از شکسپیر
۶ دلار	داربیوش کارگر
۱۲ دلار	پایان یک عمر
۸ دلار	اسرار قتل رزم آرا
۱۰ دلار	دیوان حافظ غنی
۱۰ دلار	دروغی بزرگ
۴ دلار	پرتو اعظم
۱۵ دلار	درباره ای خواب چه میدانید
۱۲ دلار	رضا دانشور
۸ دلار	ادوارد ژوزف تفسیر مشنوی
۱۰ دلار	ادوارد ژوزف تفسیر مشنوی
۱۰ دلار	ناصر ایرانی داستانهای ایرانی
۱۵ دلار	دکتر توکلی
۴ دلار	شعرهای علیرضا زارین
۱۲ دلار	آتش از آتش داستان
۱۵ دلار	بسی قربانگاه لوری
۲۵ دلار	میراث خواراستعمار
۱۸ دلار	دانه زیر برف سیلونه رمان
۱۹ دلار	متفکران روس
۱۲ دلار	ایران خانم در محکمه تاریخ
۱۹ دلار	زندگی توفانی، خاطرات
۱۵ دلار	استاد افشار
۱۵ دلار	سید حسن تقی زاده
	من و خاندان پهلوی
	ایران در راه یابی فرهنگی
	دکتر هماناطق

زود شکارهای خودم را از لابه لای اوها انتخاب می کرد شکارهای که آزادی را با عشق بهشون هدیه می دادم، هدیه می دم، وقتی هم توی پارک برآتون دونه می ریزم خب خیلی ها دور و برم جمع می شند از سرو کولم بالا می رند و خبر ندارند که من از میون اونهمه، چشم فقط دنبال یکی از اوهاست اون که از همه طنازتره، چون من که وسعم نمی رسه همه را همزمان آزادکنم بنابراین اینقدر دونه می پاشم و منتظر می مونم تا بالآخره اوی که من می خواه بیاد بشینه توی بغلم بعد در یک لحظه مناسب پنجه دستم دور بدنش حلقه بشه و زود بذارمش توی کیسه ای که زیر پالتوم قایم کرده، وقتی بلند می شم راه می فتم اوها که حالا هر کدام یک گوشه ای پخش شده ند با حسرت دور و دورتر شدن مرا تماشا می کنند. حالا می بینی تو چقدر خوش شانس بودی که با پای خودت اومدی توی تله من که روی پشت بومه بعد از سوراخ بالا سریدی توی دستهای من که به راحتی می تونستند هر چندگی را حمل کنند و انگشتهم که به راحتی می تونستند روی هر ماشه ای بلعزنده، اونوقت جنگ تمام شد و من دیدم موندن دیگه جایز نیست، رفیم گفت: حالا که تمام شده بیا سریزه ها را فروکنیم توی سینه ای خودمون. گفتم: اما من باید برم خارج چون یک گلوله ای که نمی دونم چی هست هی توی سرم می چرخه. رفیم گفت: مگه خارج چی هست که به درد تو بخوره؟ گفتم: یک دستگاهی که گلوله را از توی سر آدم در میاره. رفیم گفت: تو دیونه ای. بعد سریزه را فرو کرد توی سینه خودش و من هم او مدم خارج و گفتم: دیگه برگشتنی نیستم، اوها بهم این خونه را دادند با یک جیره هفتگی که همه ش خرج دونه خریدن می شه. گلوله هم از سرم بیرون نیومد اما خوبیش این بود شمار را پیدا کردم. مترجم گفت: نه، گلوله ای در کار نیست. گفتم: به دکتر بگو یک گلوله مثل فرفره توی سرم می چرخه هست، دکتره فقط به چشمهام زل زده بود. مترجم گفت: نیست داداش خیالاتی شده ای، اما من دیگه بهش فکر نمی کنم با اینکه هنوز هست فقط به شما فکر می کنم که تنها مونس من هستید و گرنه بیرون از این خونه مردم زیادی هستند کار می کنند، توی خودش می لوئند و وانمود می کنند مشغول زندگی کردن هستند، اگه زیونشون را بلد بودم بهشون می فهموندم یک گلوله هنوز هنوز توی سرم می چرخه بهشون می فهموندم دارند وانمود به آزادی می کنن همینطور که به شما فهموندم و همه عشقم را با شما قسمت کرده، قسمت می کنم، از لحظه شکار تا هر روز صبح زود که مامورهای شهرداری کیسه های آشغال را می برنند و من برای اون که رفته گریه نمی کنم چون می دونم الان روحش دارد دنبال یک جسم مناسب حال خودش می گردد تا همه تجربه زندگی را به او منتقل کنه، از لحظه شکار..... شکار نه، از لحظه ورود به آزادی تا بهتر دیگه از مردن حرف نزیم، می دونی که هر خونه ای یک آشپزخونه داره و توی هر آشپزخونه چاقویی هست همینطور می دونی هر خونه ای یک اطاق خواب داره و توی هر اتاق خواب تختخوابی هست اگر چه همه ای این خونه فقط یک اتاقه اما تختخواب که داره و هر شب یکی از شما به انتخاب من یا به انتخاب خودش می لغزه زیر لحاف و سرو صورت گرمش را می ماله به بدن. لختم پروریالت را بیشتر باز می کنی و می کشی پایین تر، بالاتر، کم کم تن من هم گرم میشه داغ میشه بعد دست می کنم توی سینه ت توی بدنست نرم و خیس با لذت باز شروع می کنیم، خوش اومدی

ضمن پژوهش از خوانندگان عزیز و آقای سعید شفا، نکات زیر در مورد مقاله‌ی نگاهی به سینمای کویا و... تصعیح می شود
۱- نگاهی به سینمای کویا و «توت فرنگی و شکلات» درست:
... و فیلم «توت فرنگی و شکلات»
۲- دنباله‌ی ص ۵۲ اشتباهآ در ص ۵۴ آمده است.
۳- عکسی که در بالای مطلب «اومبرتو سولاس» آمده، مربوط به فیلم «توت فرنگی و شکلات» است.

جابی که کار می کنم

ان کامینز

برگردان: تهمینه کاتوزی

دیروز سر ناهار وقتی آنها در مورد عاشقم پرسیدند، گفتند: «می دونین، او یک تشک آبی روی پشت بام خانه اش دارد؟» «تشک آبی روی پشت بام؟ اونم در این شهر بارونی؟» بعضی هاشون خنده دندند. بعضی هاشون هم نخنده دندند. آخه خیلی سخته آدم بدونه چطوری زن های اینجارو بخندونه. اما من کارشون رو قبول دارم. خیلی به ندرت اشتباه می کنم. سام هانت، برای هر اشتباهی پول دوخت یک جیب را جریمه ات می کنم. او با یک ماشین خیلی کوچک سرکار می آد. او را از شیشه ای پنجره ای اتوبوس دیده ام که از خط سفید کنار جاده می رونه و اتوبوس می تونه مثل یک پشه لهش کنم.

برادرم می گه من قشنگتر از اونیم که معمولاً دیده می شم. اگر برادرم نبود آنا باهش ازدواج می کردم با اینکه بدقتیافه است و برای آدم احترام قائل نیست. او تاکسی داره و زمان های چراغ قرمز هر خیابون را از حفظه. با دو انگشت رل تاکسی رو می گیره. هیچ وقت سرعت نمیره. هرگز زیاد یواش هم نمیره. بعضی شب ها من کنارش می شینم. مسافرها عقب می شینن. تاکسی اش بوی خاکستر و ته سیگار می ده. توی زیر سیگاری ش هم همیشه پر از ته سیگارهای مردهای چاق و گنده است. من از مرد چاق اصلاً بدم نمی آد. به نظرم آدم می تونه خودش رو دور یک مرد چاق بپیچه. اگه من با یه مرد چاق ازدواج کنم شبا رو پشتش ستاره می کشم و بهش می گم خوب دقت کن بین هر ستاره چند گوشه داره؟ حلا بگو این یکی چندتا دارد؟

برادرم با تاکسی اش توی مرکز شهر دور و بر زن های بد کاره می چرخد. بعضی هاشون اسم ماه های سال رو دارن مثل جون، جولای، آگوست. اگر ازشون پرسی در یک شب چقدر می سازن می گن بستگی به سرعتی داره که برادرت می رونه... اون ها دوست دارن بگن: «زوبداش عزیزجون، تند برو وقت، پوله! بعد پولشون رو در محله ای «واشنگتن پارک» برای مواد مخدر و خرت ویرت هدر می دن. خانه های محله ای واشنگتن پارک، بوی زیاله میده. در اینجا نباید در خانه ای یک سیاه رو بزنی، اون ها تو رو نمی خوان، به طرف مردهای سیاهی که دور ویر پله های در ورودی خانه ها می پلکند نباید بزی، دست رو کنارت نگه داری، تند راه نری، به شیشه ای ماشینی که سرعتش رو کنارت کم کرده و کنارت می آد نگاه نکنی. کیفت رو بچسبی، و اگر سگها دور ویرت هستند یواش راه بری اگرنه دنبالت

ک ار تکه دوزی است که پول می سازه، ساعتی ۴ دلار یا ده سنت برای هر جیب. کنه کارها دقیقه یی دو جیب می دونن که سرجمع ساعتی ۱۸ دلار گیرشان می آد. مثل فرفره کار می کنم. بیشترشان بین ۱۰ تا ۱۵ دلار می سازن. من اما ساعتی ۴ دلار، امروز شاید پنج دلار بگیرم. تازه شروع کرده ام. هنوز دستم سرعت کافی نداره. ولی نباید نگران بود. بزودی راه می افتم. حسن اش اینه که حداقل ساعتی ۴ دلارو بهت می دن. حتا اگر در اول کار ساعتی یک «سام هانت» با سانتی متر که به دور گردنش انداخته به طرف میاد که چرخ خیاطی منو میزان کنم. یک کت خرمایی با شلوار کتان پوشیده با یک تی شرت سفید و کفش براق قهوه ای رنگ. چه دماغ خوش فرمی داره نوکش نه زیاد بالاست نه پایین. خیلی خوش فرم. بُوی ادکلن اش گیج کننده است و وقتی نزیک من می آد می بینم که تی شرتش به هیچ جای بدنش نجسبیده، برای اینکه اصلاً عرق نمی کنم.

اما زن های چاق «گالوستون» مثل خوک عرق می کنم. همینکه کولرو روشن کنی نعره شان در می آد. امروز وقت ناهار پیش زن های چاق اهل گالوستون تگزاس نشستم. میتوనی صداشون رو از همه جای اتاق ناهارخوری بشنوی که از گرمای تکراس حرف می زنن و دائم از این بارون شکایت می کنم و اینکه در تکراس استخوان هاشون اینطوری از بارون درد نگرفته بود. در گالوستون، زن های چاق کفل های گنده شون رو روی ساحل دریا می اندازن و به تماشای گردباد می شینن. من هرگز گردباد ندیده ام ولی تعریفش رو از اونها شنیده ام.

بعد از من می برسند: «ازندگی عشقی ت چطوره عزیزجون؟» آخه اونها دوست دارن از همه چیز همدیگر سر دریارن. وظیفه ای من اینه که اونهارو بخندونم. این چیزی است که برادرم مایکل، برای اجتماعی شدن بهم یاد داده، میگه: «اون هارو بخندون تا اخراج نشی.» او می گه: «بخندونشون یا ازشون تعریف کن ولی هرگز بهشون دروغ نگو. هرگز باهشون رک نباش. چیزهایی نگو مثل: «دلم می خواد سرش رو از تشن جدا کنم». اما اگر مجبور شدی بگی، غیر مستقیم بگو، و گرنه مردم رو می ترسونی.» برادرم می گه: «به همین دلیله که نمیتوانی کارت رونگه داری. اگر قراره دروغ بگی، حداقل یک دروغ کوچولو بگو و دیگه اینکه هرگز با صدای بلند فکر نکن.»

سام هانت گفت: «چشمت چطوره؟ پارچه‌ی سفید با نع سفید می‌تونه کورت کنه. یادت باشه که هر از چندی پلک بزنی.» در حقیقت چشم‌هایم اشکال دارن. برادرم می‌گه: «تو یک احمق شادی!» اما من میدونم که چشم‌هایم به اشکالی دارن. دارن تو کله ام فاسد می‌شن. من اون بیماری رو دارم که معمولاً راجع بهش تو روزنامه‌ها می‌خونی. چشمها به طور غیر طبیعی خشک می‌شن. برای همین نمی‌تونم گریه کنم.

تمام زن‌هایی که این جا کار می‌کنن عینک می‌زنن و سیگار هم می‌کشن. اتفاق ناهارخوری مثل دودکش است و مرتب هم از من می‌پرسن: «ازندگی عشقی ات چطوره، عزیزجون؟»

علت اینکه هنوز ازدواج نکردم اینه که هنوز آدم درست و حسابی ای پیدا نکرده‌ام. نمی‌دونم او چه کسی خواهد بود ولی مطمئنم که تا بینمش می‌شناشم. برای خودش آدمی خواهد بود و هرگز هم جنده بازی نخواهد کرد چون به مردی که با من باشد و جنده بازی کند شلیک می‌کنم. مثلاً اون مرد که در رختشورخانه دیدمش، مردک نزد داشت از حلقه‌اش پیدا بود. به من گفت: «قدرت مج دست طریف و باریکه. نگاه کن می‌می‌تونم انگشتام رو درو مجت حلقه کنم. بدون اینکه انگشتام مجت رو لمس کن.»

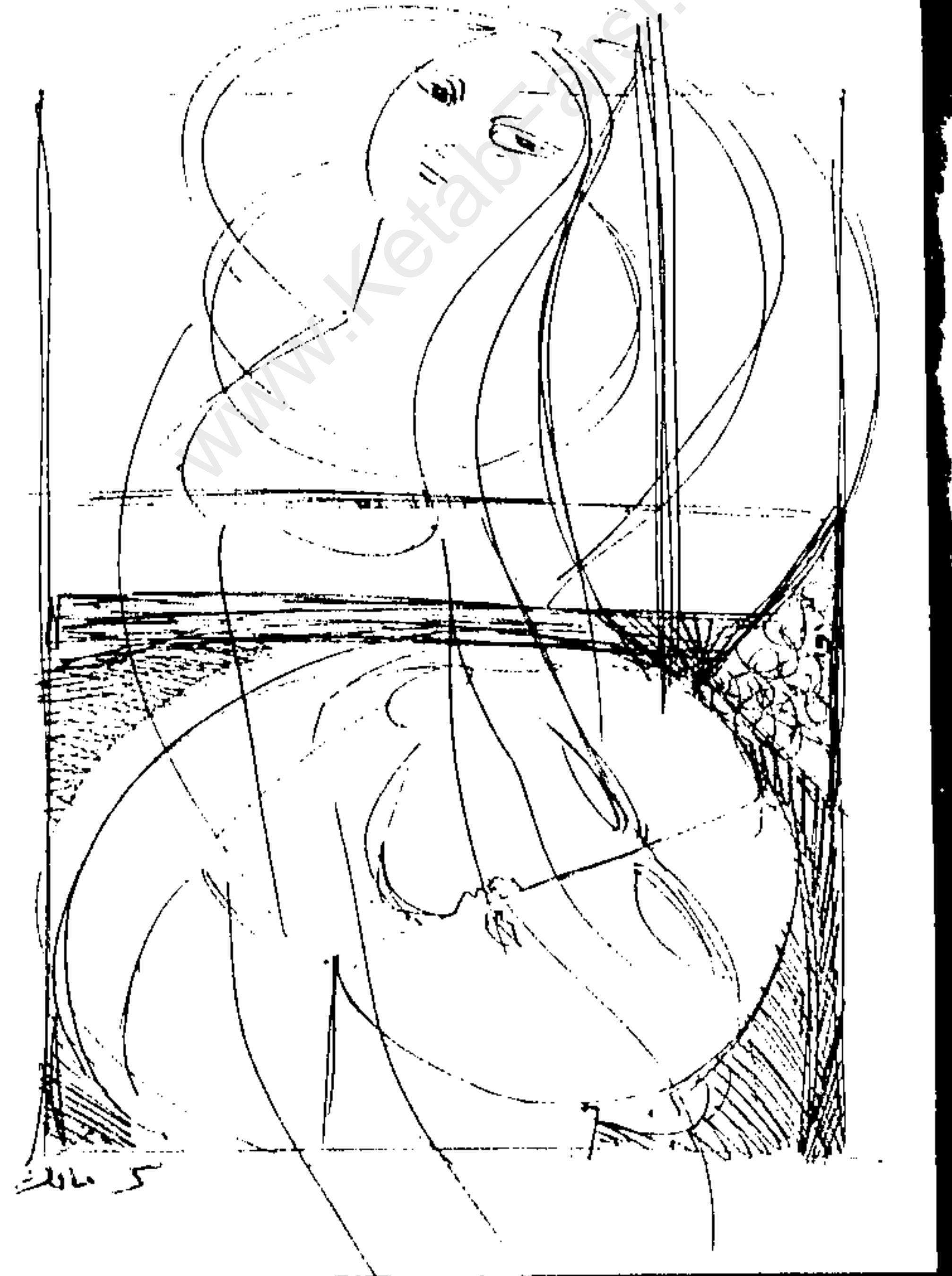
آخه بدیش اینه که اکثر مردهای خوب زن دارن. مردک چشم‌های

می‌کنن. اگر کسی زیادی بہت نزدیک شد، مثلاً سه چهار متريت او مدد بیش بگو: «هی! من در استفاده از اسلحه‌ی نیمه اتوماتیک خیلی ماهرم!»

وقتی که خونه‌ی جدا گرفتم برادرم یک اسلحه برام خرید چون در این محله یه زن تنها، باید بتونه از خودش دفاع کنه. ما چندین روز تمرین تیراندازی کردیم. باید زانوها رو هدف بگیری. هدف‌های مقواوی رو روی حصارهای خارج شهر وصل کردیم. من بیشتر وقتاً می‌تونم درست بزندم به هدف. اگر قلب یا سر طرف رو هدف بگیری و بکشیش فامیلش می‌تونن گرفتارت کنن. حتاً اگر طرف درو شکسته باشه و اومده باشه تو آپارتمانت. برادرم درست می‌گه که سیستم عدالت تو این کشور، مارو مثل یه مشت ماهی بوگندو پاره پاره می‌کنه.

بیا... یک جیب کامل. خیلی خوب از آب درآمد. این روزها، روزهای تمرین منه. سه روزی بہت وقت میدن که تمرین کنی تا راه بیفتی. باید نه تند کارکنی نه یواش و دستت با پایت روی پدال چرخ خیاطی هماهنگ باشه. اگرهم یکی رو خراب کردی فوراً بگذاری توی کیفت.

هفته‌ی آینده مدل‌های جدیدی رو می‌دوزیم و از رنگ آبی به رنگ سفید می‌ریم. ولی رنگ آبی تا آخر هفته تمام نمی‌شه.



«ایه چیزی رو من خوب می دونم. وقتی هر کدو مشون بیان، در یک آن سرت خراب می شن.»
 گفتم: «مثل آتش، تاکسی داداشم آتش گرفت.»
 «واقعاً بدینه ای نیست؟»
 «ایه مسافر سیگار روشنش رو تو جاسیگاری صندلی عقب تاکسی جا گذاشت و تاکسی در یک چشم بهم زدن رفت.»
 «کسی هم صدمه دید؟»
 «صندلی های ماشین از حصیر ساخته شدن و اسه همین آنی آتش می گیرند.»
 «بعد می بینی باید پیاده راه بیفتی.»
 «به درک. بذار پیاده راه بیفتی بینه چه مزه ای میده!»

تو پروژه، مردی اومد در خوانه م و گفت:
 «هی خانم، هی خانم، کجا می تونم یک فلفل کوب پیدا کنم. آخه می خواه ماهی درست کنم و ماهی با فلفل کوییده خیلی لذیذ می شه.»
 بعد آنقدر خنده که کله ای احمدیش داشت کنده می شد.
 تو پروژه هر کسی می تونه کشته بشه بدون اینکه آب از آب تکون بخوره. اینجا همه ای چراغ های خیابون شکسته و همه جا خورده شیشه ریخته. بچه ها رو خورده شیشه ها بازی می کنند. اینجا میتونی در خیابونها گردش کنی، بالا و پایین بری و چون چراغ نداره و تاریکه، کافت زرد رنگ روی دیوارها دیده نمی شه. سگ هایی که بیهوده می کنن، زن های سیاهی که چشم دیدن رو ندارن و بوی آشغال گندیده با آدم های کشیف و بدبو از خصوصیات اینجاست.
 من برام مهم نیست که اونجا ارزونتره. برادرم می بگه تو نگران نباش. من نمی ذارم اتفاقی برات بیفته.
 گریه ام ننداز مایکل!
 جویس ا گفتم که نمی ذارم اتفاق بدی برات بیفته.
 بهش گفتم دلم می خواهد گریه کنم اما نمی تونم. اگه جشم هام عیب و ایرادی نداشت گریه می کرم.

او، لعنتی! نخ پاره شد. کجاست این سام هات؟ کجاست این راسو؟ می گه وقتی مشکلی پیش می آد، پرچم رو بالا ببر. نخ کنار میزت رو بکش و پرچم رو بالا ببر. من می بینم و میام کمکت. دخترها نمی تونن تو راهرو بالا و پایین برن و دنبال راسو کنند. اگه کاری هم داری باید پرچم رو نشون بدی. در این صورت اگه چیزی گم بشه ما می ذاریم گردن روح «بتسی روز». اگر مستراح هم خواستی بری باید پرچم رو هوا کنی. کیفت رو هم با خودت ببر و رو زمین هم نذار. چونکه ما نمی تونیم راسو را مستول چیزهای گم شده یا دزدیده شده بدونیم.

یکی باید این مردگ رو آتش بزنه.

یه وقتایی هست آتش خود به خود به وجود می آد یه جوری که حتا آب هم نمی تونه خاموشش کنه. مثلث و قیکه روغن روی دریا پخش می شه. تو خواب هم همینطوره. مردم روی اقیانوس یا جاهای غیر ممکن دیگر می سوزند، روغن روی آب آتش گرفته، لباسهای در آتش می سوزن، موهات آتش گرفته و شعله می کشه، و آتش تو روح آب نفوذ کرده. بعضی وقتها هیچ راهی برای خاموش کردن همچین آتشی نیست.

در یک چنین رویایی، به عمق چاه برو. چاهی بساز از تکه سنگ ها. ته چاه سنگ ها صاف و سردند. چشم هات رو بیند و گونه ات رو به

سبزی داشت و رفتار بسیار دوستانه و از من پرسید که متزام کجاست؟ اون درست طبقه ای بالای خونه ای من زندگی می کنه با زنش. گاهی می گه بیا بالا و با ما تلویزیون نگاه کن. شاید یک روز اینکارو کردم چون خیلی دلم می خواهد خونه و اثنایه اش رو ببینم. ازش می خواه که برای جایه جا کردن اثنایه به من کمک کنه. وقتی هم که اولین حقوقم را گرفتم یک آبازور قشنگ پایه طلایی برای خودم می خرم و بعد که به اندازه کافی پول پس انداز کردم یک تختخواب فلزی طلایی هم می خرم و یکی از اون میزهای «چکربرورد» که با رنگهای مختلف تزیین شده و بعد قالی، یک قالی آبریشمی و اونهارو برای شام دعوت می کنم. زن و شوهرش را هردو هرگز نمی تونم کسی رو در خانه ای برادرم مایکل برای شام دعوت کنم. در خانه اش هیچ کس ظرف ها را نمی شورد. و هیچ چیز در خانه اش نیست به جز پوسترهاي «باب مارلی» و کثافت و داد و فریادهای عصبی.

اگرهم قرار باشه اینقدر داد و فریاد کنه آخرین باری بود که اجاره ای خونه ای منو داد.

بیرون آپارتمان طرف شرق درخت عجیبی است که هیچ کس نمی دوست. در شب های ابری اگر چراغ روشن نکنی حیوانات را روی درخت می بینی. هشت، نه، ده تایی از آنها توی شاخه های درخت می چرخن. ساریخ ها* سیاهند مثل قیر. در سایه ای مهتاب که شاخه ها کمی روشن اند ترس شاخه های درخت رو حس می کنی. لعنتی ها تمام شاخه ها رو می گیرن و مرتب به این طرف و اون طرف پنجول می کشن.

دفعه ای آخر که برادرم به خانه م آمد گفت: «می خوای پنجه رو باز کنم؟ می خوای یک حیوان خانگی داشته باشی؟ خب بیا دیگه، یکی از این جونورها رو بگیر. بگذار روسرت که موهات رو بجورنده.» او می گه که این حیون ها موش اند. اما من اون ها رو از نزدیک دیدم. در این مورد اشتباه می کنه. بعد نمیدونم چرا با عصبانیت فریاد کشید که «کیه؟ کیه اجاره ای خونه تو می ده.» ها بگو دیگه. کدوم مادرقه ای است که اجاره ای خونه تو می ده.

اگر اینقدر می خواه منت سرم بذاره این آخرین باری بود که اجاره داد.

«تاکسی برادرم آتش گرفت.»

«چی؟»

برادرم تاکسی داره. یه مسافر که رو صندلی عقب نشسته بود اونو به آتش کشید.

یکی از زن های همسایه که آدم خوبی به نظر می رسه گفت:

«بدینه ای نیست؟»

او ند خوبی است. می گوید بنشین کنار ما عزیز جون و شروع می کند راجع به گرددباد تکزاس گفتن. «راستی برادرت بیمه داشت؟»

«چه فرقی است بین گرددباد و طوفان؟»

این را زنی می پرسه که از همینجا می تونی به خوبی بینی چه طوری تمام ناخنهاش رو تا آخر جویده.

«گرددباد میدونی؟ من هیچ وقت بهش فکر نکرده بودم. هی لین! گرددباد و طوفان چه فرقی با هم دارن؟»

یکی از راه دریا می آد، یکی از خشکی.

زنگ می کنی، موقعی که میای خونه، سنگ جلو در رو وارسی می کنی بینی آیا در نبود تو از جاش تکون داده شده یا نه. اگه تکون خورده معنی اش اینه که کسی وارد خونت شده. واقعاً مسخره است. دلم می خواهد مغز این زنگ رو له کنم، یه جیب دیگه ام خراب شد.

سنگ رو وارسی کن، درو پنجه ها رو وارسی کن، اسلحه ات رو تو کشوی پاختنی ات آماده نگه دار. بهش می گم یه شانس دیگه به من بده. می دونم امروز کارم زیاد خوب نبود ولی فردا حتماً بهتر می شه. مغز امروز کار نمی کرد و چقدر بده که زنهای توی روت بہت بخندن. فکر می کنن خودشون پخی ان!؟

اسلحه ات رو کنار تخت نگه دار. اگر ساعت سه صبح کسی وارد خانه ات شد، گوشی تلفن رو بردار و صفر رو بگیر، چون وقت نداری ۱۱۹ رو بگیری، بعد با دو دست اسلحه رو محکم بگیر، یا تو تخت یا روی زمین زانو بزن، بگو من بخوبی کار با اسلحه ای نیمه اتوماتیک رو بلدم. به تلفنچی بگو من در شماره‌ی ۱۱۳ خیابان هالی زندگی می کنم. او به پلیس خبر خواهد داد.

«چی؟»

«به چی نگاه می کنی؟»

«چی گفتی؟»

«من چیزی نگفتم.»

«چرا، گفتی.»

«تو به چی نگاه می کنی؟»

«هی، بی خیال سام. نگرانش نباش. هر از گاهی کک میفته تو تنبونش. اما آدم بدی نیست.»

«می خوان بیرونم کنن.»

«نه بابا... بیروننت نمی کنن.»

«می خواهد پرونده ام رو نگاه کنه.»

«گوش کن... اول به پرونده ت نگاه می کنن بعد به خودت.»

«تو باید...»

«به من نگاه نکن.»

«بین عزیزم...»

«گفتم به من نگاه نکن. به صورتم نگاه نکن.»

به هیچ جا نگاه نکن.

اونها پرونده ت را بیرون می کشن بعد بیروننت می کنن. همه چیز خراب شد. به درک.

اینها خراب شدند. من خرابشون کردم. می خواستم یانه مهم نیست. کردن یا نکردن؟ کردن یا نکردن؟ اون اینو ازم می پرسه. مایکل رو می گم. به من زنگ می زنه. و می پرسه: کردن یا نکردن؟ من بهش می گم... وقتی زنگ می زنه... می گم من هنوز به اینا نو رسیده بودم. اینا گم شده بودن. بهش می گم گذاشته بودمشون تو کیف بعد یادم رفته بود.

چقدر اینجا کثیفه. یکی باید این سالی را تمیز کنه.

تو کار خودتو بکن. حواسی پی کار خودت باشه.

کتم رو عمدها تو جالباسی جا می ذارم. از در عقب یواشکی می رم بیرون. کتم رو جا می ذارم.

بهش می گم این روزهای کارآموزی منه، من از عهده ای کار برمی آم.

از در عقب یواشکی می رم بیرون.

سوار اتوبوس خیابان «سندي» می شم. اگه نشد، سوار اتوبوس

سنگ سرد بچسبان. اگر سرگیجه داری بازو های را به دیوار چاه آبی رنگ بگذار و دور خودت بچرخ. آنقدر بچرخ تا آتش خاموش بشه.

«جویس! چی شده؟»

«انخ پاره شده.»

«انخ پاره شده؟ یادت هست که یادت دادم چطوری سوزن را دوباره انخ کنی؟ امتحان کردی؟ اول انخ رو روی این سیم قلاب کن. یادت باشه. خوب... خوبه، درسته حالا انخ رو دور این تیرک بچرخان. یادت هست؟ خوبه... درسته حالا تیرک رو پایین بده و بعد انخ رو از سوزن رد کن. دیدی... آفرین. درسته. زیادهم سخت نبود... بود؟ خوب بگو بینم چه جوری پیش می ره؟ با همکارهات آشنا شدی؟»

«بله.»

«بگذار بینم امروز چه کردی؟ نه، نه... دقت کن! پارچه رو خیلی محکم می کشی. همینه که انخ موقع دوخت گره می خوره... یادت نره چی بہت گفتم. که چطور باید پدال چرخ خیاطی رو زیر پایت بچرخونی. درست مثل وردنه. فکر کن داری خمیر تارت درست می کنی. یادته جویس؟ راستی تو هیچوقت کیک می پزی؟ خمیر تارت. فقط پدال رو زیر پایت با یک حرکت پیوسته و آرام بچرخون.»

«بله می بزم.»

«نه، این یکی هم درست نیست. نگاه کن در گوشه ای درزها شکل ایکس درست کردی. تو نمیتونی از الگو بالاتر بدوزی، و گرنه شکل ایکس در گوشه ای درز پیدا می شه. بیا... نگاه کن. یکی دیگه که غلط دوختنی. بقیه شون کجاست، جویس؟ من برای امروزت ۶۰ جیب گذاشته بودم. حالا که می شمارم، بگذار بینم بقیه ش چی شد؟»

«این همه ای جیب هاییه که امروز به من دادین.»

«نه نه. امروز صبح خودم شمردم. ۷۰ تا بود. نمی تونن که یه دفعه همه غیب شده باشن. بذار بینم چهل و هشت... امروز روز سوم کارته؟ فکر نمی کنم بتوانی از عهده بربیای. می تونی؟ شاید بهتر باشه بفرستمت قسمت شلوار مردانه. دوختن پاچه ای شلوار زیاد سخت نیست. یعنی مثل جیب زیاد گوشه نداره. بعد از کارت بیا دفتر صحبت کنیم.»

«نمی تونم. اتوبوس رو از دست می دم.»

«به اتوبوس بعدی می رسی. حتما بیا کارت دارم. باید نگاهی به پرونده ت بندازم. بینم چکار می تونم برات بکنم.»

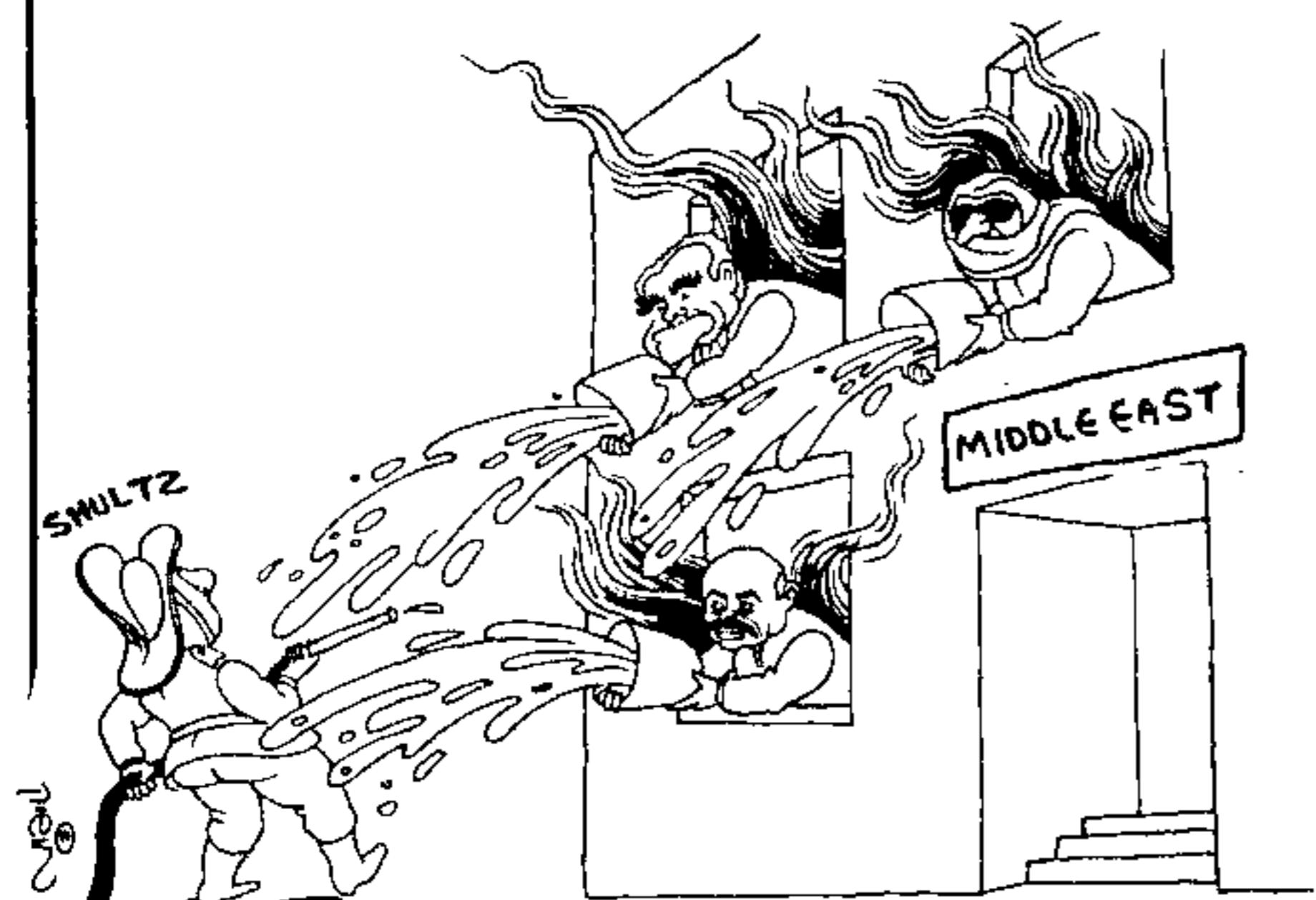
اما این که کار سختی نیست. من می تونم انجام بدم.

این کار ساده ای است. تا آخر خط بدوز. بعد یه کمی عقب گرد کن که درزها نشکافند. مواطیب باش از خط الگو بالاتر ندوزی که در این صورت گوشه ای درزها درست می شه و نمیتونی اون هارو قیچی کنی یا بپوشونی. مشتری دوست نداره اینو بینه. خوب حالا این یکی هم خراب شد. بگذارش تو کیف دستی ت... بیا... این همه خرابی های امروزه که همه رو تو کیف چیزیم. ولی فراموششون گرده بودم.

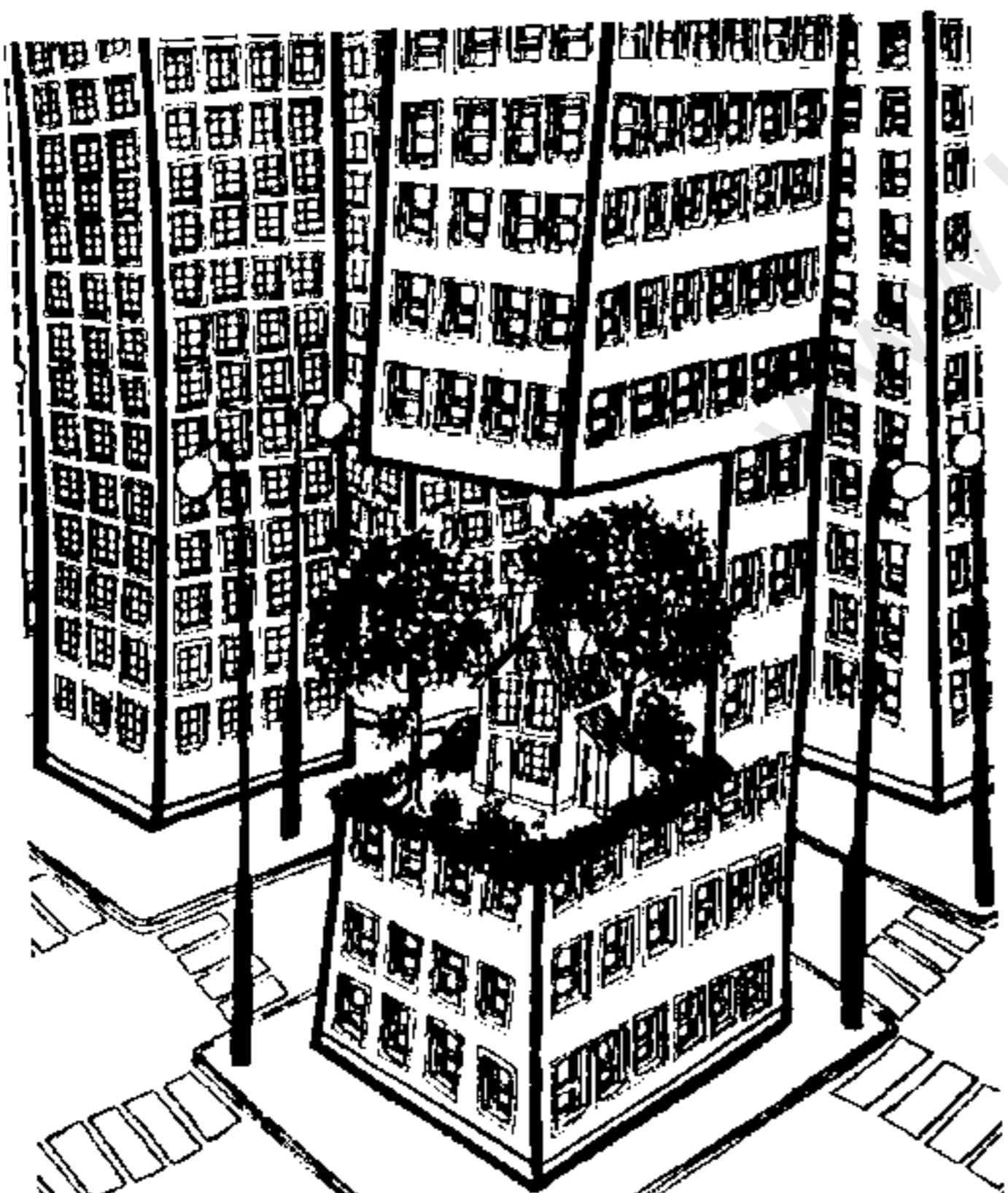
فراموشکاری، دروغ گویی نیست. اینو بهش می گم: می گم فراموش کرده بودم و این حقیقته.

این زنیکه به چی می خنده؟ جیب دوختن من اینقدر خنده داره؟ این یه جیب مسخره است. این زنها پشت سر آدم می خنند. اول گوش می خوابونن تا همه ای حرفا رو بشنو. بعد پشت سرت می خنند. کون لق همه شون.

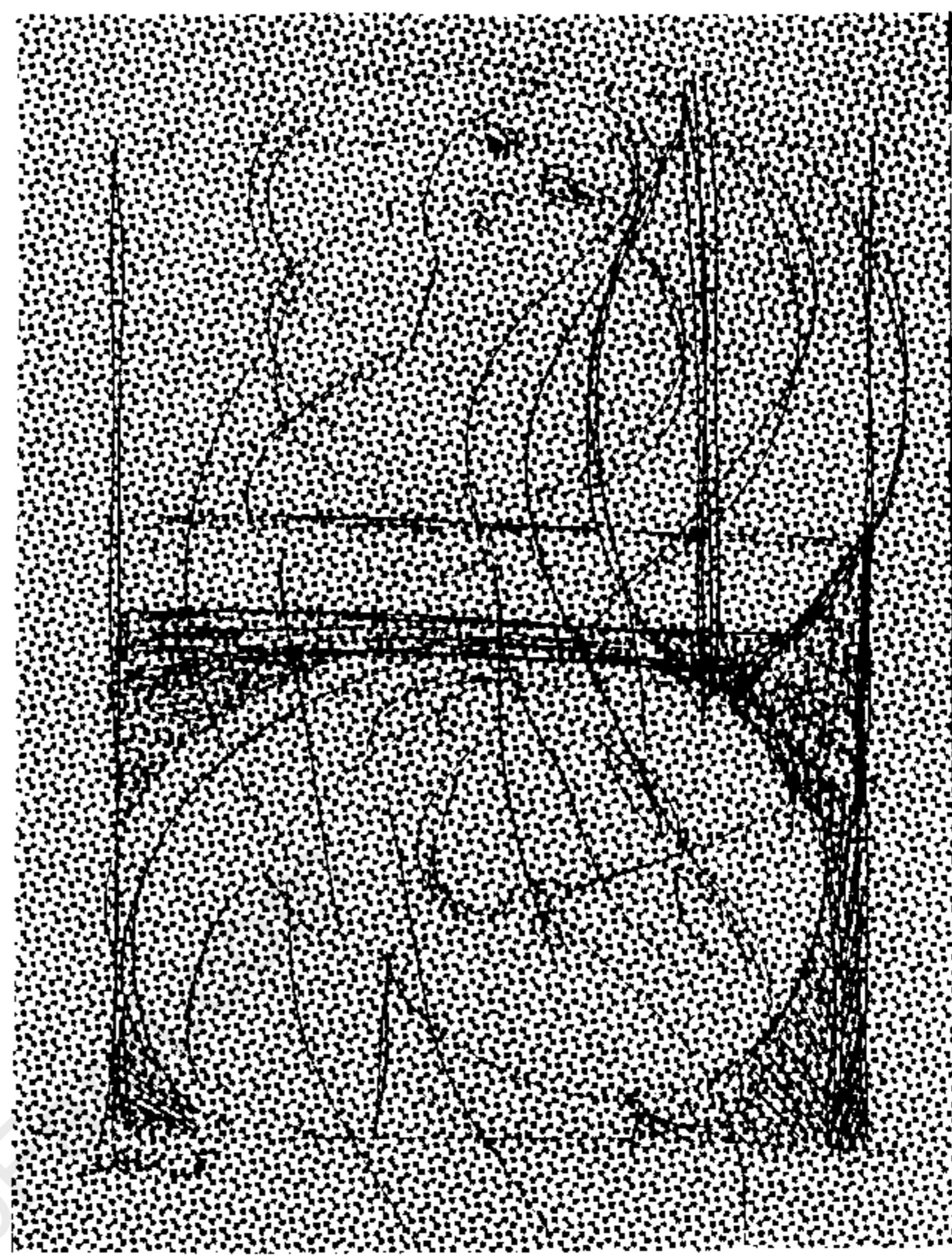
من از عهده ای این کار برمی آم. بذار بخندن. یه ذره می ری جلو بعد میای عقب. هر سیستمی مقررات خودش رو داره. وقتی تنها



Moshik/Davar/Tel Aviv



Dobritz/Le Figaro/Paris



«برن ساید» می شم. به گداها نگاه هم نمی کنم. وقتی دارم از رو بدل برن ساید رد می شم، فقط جلوم رو نگاه می کنم. اگه ازم پول خواستن محل نمی ذارم.

وقتی مایکل تلفن بزنم که کارها چه جوری پیش می ره، اگر زنگ بزنم، می گم بدنیست. فقط همین.

او خواهد گفت، بارک الله جویس! این راهی بود که باید می رفتی. گفت که کار آسون و پرفایده بی گیرت آمده.

برای شام پوره‌ی سیب زمینی درست می کنم یا شاید برنج، توی آشپزخانه در حالی که غروب آفتاب رو تماشا می کنم، شام می خورم. بعد ساعت رو برای شش کوک می کنم که به اتوبوس خیابان سندی برسم. اتوبوس برن ساید دیر می کنه. شام هات همیشه کارت حضور و غیاب رو بازرسی می کنه. اگه دیر کنی، جریمه ات اینه که باید جیب های بیشتری بدوزی، اینم اضافه میشه به اونای دیگه. ساعت رو می ذارم رو شش، ساعت ۱۰ می رم تو رختخواب. اگه شب خواب یا کابوسی بیدارم کنه، سعی می کنم سریع دویاره بخوابم. به دختر کارگر به خواب کافی احتیاج داره.

* ساریغ Opossum جانور کیسه دار که از شاخ درختان خود را می آویزد.

* Project خانه هایی است که برای افراد بی بضاعت به وسیله دولت ساخته می شود. این خانه ها که معمولاً برجمعیت نیز هستند شرایط بسیار فقرانه و نا امنی دارند.

زندانی جدید

فربیا و فی

سینگ

«خوب، خوشش می اومده!»

سکوت مریم، بهیار را از کوره به در بردا:
«حالا خوب شد گیر افتادن، و گرنه معلوم نبود بعد از این چه
افتضاحی بالا می آورد.»

رنگ مریم کبود شد ولی چیزی نگفت. پرستار میان سالی
لبهایش را با بیزاری جمع کرد:
«مردها همه شون سروته یه کریاسن. به هیچ کدومشون نباید
اعتماد کرد. از سگ بدترن.»

بهیار عصبی بود:
«مرد دلش می خواهد، زن باید جلو خودشو بگیره. ببین چقدر
عشوه اومده که تونسته ببابای دوتا بچه رو از راه بدر کنه.»
جرویحت بالا گرفت. مریم انگار جای امنی برای نگاهش
پیدا نمی کرد به سقف خیره شده بود. چشم هایش سرخ بود و عرق
ریزی روی پیشانی اش نشسته بود. پرستار کوچک اندامی با دلسوزی
نژدیکش شد:

«حالا چه بلایی سرت می آرن؟»
بهیار که چشم از مریم بر نمی داشت یک دفعه انگار طاقتمند
تمام شده باشد پنجه اش را جلو صورت مریم گرفت:
«هر بلایی هم سرش بیارن حقشه. خاک تو سرت کنند
کنافت لجن...»

دکتر و خانم قیاسی به اتاق آمدند:
«خانم ها بسه دیگه. اتاقو خلوت کنین.»
مریم نفس راحتی کشید و به خانم قیاسی نگاه کرد.
دکتر، مریم را معاينه کرد. مریم از درد جیغ بلندی کشید و
کبود شد. نفسش بند آمده بود:

«زوبدباش یه چیزی بهش بده.»
خانم قیاسی لیوان را پر آب کرد و توی حلقش ریخت:
«دکترا! کی مرخصش می کنین؟»
«نمی تونین ببریدش. خونریزی داره.»
خانم قیاسی با بی قراری توی اتاق قدم می زد:
«شانس منه ترا خدا، باید تا فردا تو این مرده شور خونه
بمونم.»

ساعت ملاقات که شد خانم قیاسی بیرون رفت. میز زانوها پر
از گل و شیرینی شد. توجه ملاقات کننده ها خیلی زود به مریم جلب
شد. پنج پنج یکنواخت آنها مثل پشه های سمعجی بالای سر مریم دور می
زد. ملافه اش را تا زیر چانه کشید و نگاهش را به در دوخت.
نظافت چی لگن به دست آمد و دستمالی روی میز خالی مریم کشید:
«بارتو گذاشتی زمین، راحت شدی؟»

اتم قیاسی سرش داد زد:

«به جای این که اینقدر زر بزنی، یه خرد هم زور
بزن.»

مریم زور زد. لشهای کبود شده اش از میان لب های
خشکش بیرون زده بود و ناله های کوتاه و بزیده بزیده اش در میان
فریاد زن های دیگر بخش گم می شد:

«خداد... مردم... خدا...»

بهیار بالای سرش با هیجان کسی که بهانه ای خوبی پیدا
کرده داد زد:

«ازهر مار... چته، خدا خدا می کنی. چطور وقتی جلو خودتو
ول کرده بودی خدا یادت نبود؟ کسی که خربزه می خوره پای لرزش
هم می شینه.»

مریم میله ای تخت را چنگ زد و لبشن را گاز گرفت.
پرستار قدبلندی که ناخن های بلند لاک زده ای داشت با
حیرت مریم را ورانداز کرد:

«من که باورم نمی شه... آخه چطور می شه یه دختر...»

بهیار توی حرفش دوید:

«زن شل باشه، هر بلایی سرش می آد.»

«می گن جای پدرشه.»

«آره، دوتام بچه داره.»

پرستار رو کرد به مریم که درد صورتش را از ریخت انداخته
بود:

«نمی تونستی جوونترشو پیدا کنی؟ رفتی با این که نز هم
داره ریختی رو هم؟»
کمک بهیاری که صورت پرمومی داشت چشمک زد و

خندید:

«الابد جوون دم دستش نبوده!»

ماما معاينه اش کرد:

«دیگه چیزی نمونه... اتاق زایمان.»

بهیار صدای بچه را که شنید اخم کرد:

«مرده شور بردۀ دختر زاید. باز اگه پسر بود یه چیزی...»
وقتی مریم از اتاق زایمان بیرون آمد رنگ به صورت نداشت.
خیلی زود به یکی از اتاق های بخش بالا بردۀ شد. دو زانوی دیگر
اتاق با بی حالی نگاهش می کردند.

پرستارها و بهیارها دور تخت مریم جمع شدند:

«چرا گذاشتی این کارو باهات بکه؟»

کمک بهیار خنده ای ریزی کرد:



بودم...»

«نایدریت چرا کنک می‌زد؟»

«یه روز که من تو خونه تنها بودم اومد از پشت بغلم کرد و من رو به خودش فشار داد. بعدش هم می‌خواست و من از دستش فرار کردم. برای همین سر هرچیز کوچکی کنکم می‌زد. برای اینکه دیگه نمی‌خواستم... وقتی دید دیگه نمی‌ذارم، هی کنکم می‌زد.»

زانو گفت: «پس اول نایدریت؟»

مریم آب دهانش را قورت داد.

«خر بودم. هیچی حالیم نبود. بعدش که همه چی رو فهمیدم از دستش فرار می‌کردم.»

«پس اون مرده؟»

«اون همسایه‌مون بود. اون روزم از نایدریم کنک خورده بودم و تنها بودم. احمدآقا اومد خونه‌مون. اسمش احمدآقا بود. وقتی دید تنهام گفت: بازم کنک زده؟ هیچی نگفتم. سرمو انداختم پایین. اومد دست کشید رو موهم. گفت گریه نکن. همه چی درست می‌شه. بعدشم هروقت نایدریم نبود یوانشکی می‌اوهد. بعضی وقتان منو می‌برد بیرون. هرچی دوست داشتم برام می‌خرید. باهام خیل مهریون بود. منو می‌برد سینما.»

صبح خانم قیاسی پیدا شد. برای رفتن عجله داشت. ماشین دم در منتظر بود. تلوتلخوارن دنبال خانم قیاسی راه افتاد.

«زودباش دست و پا چلفتی. لباس‌های بچه کو؟»

مریم وقتی بچه را از خانم قیاسی گرفت زیر چادرش برد و نگاهش کرد. خواست به دیوار تکیه بزنند که خانم قیاسی تشر زد:

«ده یالا راه بیفت.»

با عجله سوار شدند و ماشین به طرف زندان حرکت کرد. راننده از آینه به مریم زل زد. مریم نگاهش را پایین انداخت و سرخ شد. خانم قیاسی تند و تند به ساعتش نگاه می‌کرد:

«شیفتمن تمومه. خیلی دیرم شده... این کنافت‌ها کارشنون تمومنی نداره که. پس فردا می‌کنم می‌زاد. اونم درست تو شیفت من.»

مریم سرش را پایین انداخت و با دست پاچگی بچه را که با صدای بلند گریه می‌کرد به سینه اش فشد.

مریم چیزی نگفت.

«امادرت نمی‌آد؟»

«نه... از نایدریم می‌ترسه.»

«حالا اون مرده تو را می‌گیره؟»

«نمی‌دونم.»

«بیسم... بچه چی می‌شه؟»

مریم به بچه نگاه کرد و جواب نداد.

شب خیلی دیر رسید. خانم قیاسی که روی تخت آخری دراز کشیده بود خمیازه‌ی بلندی کشید:

«راستی، اسم بچه رو چی می‌ذاری؟»

«نمی‌دونم.»

خانم قیاسی رویش را برگرداند:

«وقتی رفتم یه اسمی براش پیدا می‌کنم.»

مریم مثل مرده به سقف خیره شد. از جایی صدای چکه چکه‌ی آب می‌آمد. گاه صدای پایی روی کف راهرو کشیده می‌شد و به طرفی می‌رفت. مریم دستش را روی شکمش گذاشت و نالید. چشم‌هایش را بست و وقتی باز کرد با ترس به دورویرش نگاه کرد. خانم قیاسی خواب بود. یکی از زانوها رفته بود و زانوی دیگر مثل مرده‌ای بی حرکت بود. هیچ صدایی نمی‌آمد. صورتش مثل وقتی که می‌زائید بهم آمد. ملافه را توی دهانش چباند و گریه کرد.

«درد داری؟»

مریم با ترس و حیرت به زانو که هم چنان بی حرکت بود نگاه کرد و با صدای فروخورده‌ای گفت:

«آره، خیلی.»

نور مهتابی اتاق رنگش را پریده تر نشان می‌داد و ملافه‌ای خونی از زیر پایش بیرون زده بود. صدای زانو گرم و مهربان بود:

«چیه؟»

مریم راحت تر گریه کرد:

«من... نمی‌دونستم اینجوری میشه...»

زانو خیلی آرام به تخت مریم نزدیک شد.

«نایدریم سر هرچیزی کنکم می‌زد و فحشم می‌داد. مادرم هم جرات نداشت چیزی بگه. اصلاً من تو اون خونه یه نون خور اضافی

شکافی در میان اعراب

در باره‌ی روابط فرهنگی با اسراییل

نوشته: یوسف ابراهیم

برگردان: م. بهروز

۱ عروف‌ترین شاعر دنیای عرب، به خاطرات ملاقات با روشنفکران اسراییلی از «اتحادیه نویسنده‌گان عرب» اخراج شد. این مجازات مناظره‌ی تلخی را بین روشنفکران و هنرمندان، در سراسر خاورمیانه دامن زده است.

ماله ظاهراً در باره‌ی مراوده‌ی فرهنگی با اسراییل است، اما در بطن آن طغیان روشنفکران علیه فشاری است که حکومت‌های عربی بر روی بنیادهای فرهنگی خود اعمال می‌کنند. اخراج «ادونیس»، شاعر ۶۵ ساله که نام واقعی او «علی احمد سعید» است و توسط رئیس اتحادیه نویسنده‌گان عرب «علی عکل‌اعرسان» در ۲۷ ژانویه اعلام شد ظاهراً عملی پوج به نظر می‌رسید. ادونیس که شاعری سوری است و ملیت لبنانی را برگزیده و در حال حاضر در فرانسه زندگی می‌کند، به خاطر ملاقاتی تبیه می‌شد که دو سال پیش در «گرانادا» اسپانیا، صورت گرفت. این مراسم توسط یونسکو برپا شده بود که در آن رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین، یاسر عرفات، و وزیر امور خارجه‌ی اسراییل شیمون پرز، به همراه جمعی دیگر در آن شرکت داشتند. نشست‌های مشابه دیگری نیز بعد از آن بین اعراب و اسراییلی‌ها برپا شده است.

شار سوریه بر روی اتحادیه نویسنده‌گان عرب در اخراج ادونیس در رفتار سایر دولت‌های عربی نیز انعکاس یافته است چه این دولت‌ها در حالی که مستقیماً با اسراییل در حال مذاکره هستند، از ارعاب روشنفکران کشورشان در جلوگیری از چنین تماس‌هایی کوتاهی نمی‌کنند.

ماله‌ی مهم‌تر، دست یازی این حکومت‌ها به اتحادیه‌ی ناشناخته است که سازمان دهنده‌گان آن در واقع دولت‌مردانی هستند که شخصیت‌های عمدی ادبی عرب را به بند می‌کشند. این پدیده برای محافل روشنفکری عرب، جدا از موضع‌گیری شان در باره‌ی رابطه با اسراییل، همواره هم‌چون غده‌ای چرکین بوده است.

«حاضم سقیه»، دیپر بخش فرهنگی روزنامه عربی «الحیات» چاپ لندن می‌گوید: «این به اصطلاح اتحادیه‌های روشنفکران در واقع بقایای گذشته‌ای استالینیستی هستند. در مورد ادونیس که برجسته‌ترین شاعر عرب زیان معاصر است، ماله خیلی مهم‌تر از به اصطلاح اتحادیه نویسنده‌گان دمشق است، این واقعیت که او له یا علیه برقراری رابطه با اسراییل است، ماله‌ای فرعی بیش نیست.»

ادونیس برخلاف خیلی از شخصیت‌های فرهنگی عرب، هیچ گاه خود را مقيد به تبیت از کشورش نکرده و همواره خود را فراتر از این

مجادلات لفظی نگاه داشته است. ادونیس در مصاحبه‌ای کوتاه در پاریس خاطرنشان ساخت که برای اولین بار او این ماله را در مقاله‌ای بیان خواهد کرد، او گفت: «آنچه که در حال حاضر می‌توانم بگویم این است که تمامی این موضوع نمایشی جانبی برای دنیای عرب است.»

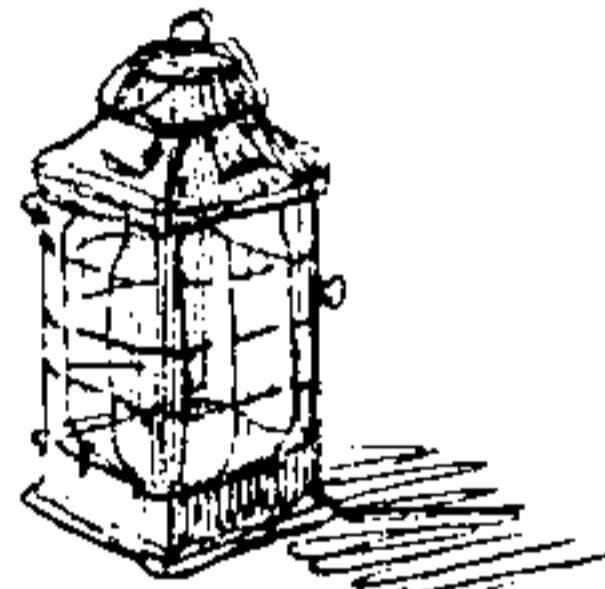
مجادله بر سر اینکه تا چه حد مراوده بین اعراب و اسراییل باید وجود داشته باشد از زمان کنفرانس صلح مادرید در ۱۹۹۱ درگرفت. این کنفرانس بعد از جنگ خلیج فارس، اعراب و اسراییل را به مذاکره‌ای مستقیم واداشت. از آن زمان به بعد روشنفکران عرب دیگری نیز خواستار پایان دادن به قطع مراوده بین متفکرین عرب و یهودی که از آغاز این قرن صورت گرفته شدند.

اخراج ادونیس از اتحادیه نویسنده‌گان عرب چیزی بیشتر از سرزنشی سیاسی و اخلاقی برای او نیست. این عمل مجادله‌ای ایستا را در ماه گذشته تبدیل به مناظره‌ای آتشین کرد و باعث شد که صدها مقاله از جانب شخصیت‌های عمدی فرهنگی از مراکش گرفته تا خلیج فارس انتشار یابند. این مناظره‌ی دو نویسنده‌ی طراز اول سوریه، «سعدالله وانوس» و « Hanna Mina » را نیز در برگرفت که در همبستگی با ادونیس از اتحادیه نویسنده‌گان استفاده دادند.

در میان روشنفکران، این مناظره طیف وسیعی را در برگرفته است. بعضی‌ها ترس از «سلطه‌ی فرهنگی» اسراییل در میان جامعه‌ی ضعیف و متشتت عرب که نیاز به التیام دارد، را عنوان می‌کنند.

شخصیت‌های ادبی عرب - منجمله «امیل حبیبی» فلسطینی، رمان نویس، برنده‌ی جایزه ادبی و «نجیب محفوظ» مصری، برنده‌ی جایزه ادبی نوبل - معتقدند که نباید از مراوده‌ی فرهنگی با اسراییل ترسید و شاید بشود چیزی هم از آن کسب کرد.

آقای محفوظ که در اکتبر ۱۹۹۴ از سو، قصد به جانش توسط مبارزان اسلامی مصون ماند می‌گوید: «اگر دنیای عرب که زیرینای ۱۴ قرنه‌ای از میراث عربی و اسلامی دارد، در مراوده‌ی فرهنگی با اسراییل ترس از این دارد که هویت فرهنگی خود را از دست بدهد، شاید لایق همچو سرنوشتی باشد.»



سال گذشته حکومت لبنان که به شدت تحت نفوذ سوریه است، تهدید کرد که ملکه زیبایی لبنان در سال ۱۹۹۴ را به محاکمه بکشد. جرم او این بود که در عکسی در کنار ملکه زیبایی اسراییل دیده شده بود. حکومت لبنان تنها وقتی که مورد تمسخر عامه مردم قرار گرفت از پی‌گیری آن حکم دست برداشت.

در واقع این مناظره در میان روشنفکران، خیلی از عامه‌ی مردم عرب جلوتر است که عمدتاً با عادی سازی روابط با اسراییل با دیده‌ی بی‌تفاوتی می‌نگرند.

«لطفى الخورى»، یکی از برجسته‌ترین روشنفکران، روزنامه‌نویسان و نویسنده‌گان مصری که مصراوه در پی عادی سازی روابط اسراییل بوده، معتقد است که در میان عامه‌ی اعراب مقاومت زیادی در این مورد مشاهده می‌شود. او در مصاحبه‌ای گفت: «اسراپیلی‌ها فکر می‌کنند که با صحبت درباره‌ی صلح با اعراب به تعهدات خود در قبال صلح جامدی عمل می‌پوشانند، در حالی که ما پی بردۀ ایم که یک فرد عادی عرب که هرشب بر روی صفحه‌ی تلویزیون و هر روز در صفحات اول روزنامه‌ها و کارتون‌ها فقط ناظر استمرار اشغال سرزمین‌های عربی و بدرفتاری با فلسطینی‌هاست، طور دیگری می‌اندیشند.

من معتقدم که زمان مناسبی در گشایش مرحله‌ی جدیدتری از مبارزه که نه نظامی و نه مطلق است، بازشده است. اما مطمئن نیستم که جریانات عمومی آن را محاذ بدانند.»



ولی نویسنده‌گان دیگری نظیر «سعدالدین وحبا»، رئیس سندیکای هنرمندان عرب که کنترل صنعت بسیار با نفوذ سینما و تئاتر را در دست دارد، یا نویسنده‌ی سوری هادار حقوق زنان، «کولت خوری» معتقدند که هنوز برای مراوده فرهنگی با اسراییل خیلی زود است. مراوده تنها بعد از رفع تضادهای سیاسی می‌تواند آزادانه جریان یابد.

آقای حبیبی، نویسنده‌ی فلسطینی که برنده‌ی بزرگترین جایزه‌ی ادبی اسراییل در سال ۱۹۹۳ بود، می‌گوید: «تا کی ما می‌خواهیم به جنگ آسیاب‌ها برویم؟» او که در گذشته مبارزی کمونیست بود و هنوز عمیقاً به چپ معتقد است در مصاحبه‌ای گفت: «ما نیاز داریم که روزنه‌های بیشتری را باز کرده و روشنفکران اسراییلی را با دیدگاه‌های حقوق فلسطینی‌ها آشنا سازیم. چگونه می‌توان این امر را، مدامی که متوفکران عرب را از بحث با یهودیان برحدار می‌داریم، عملی کنیم. در حالی که حکومت‌های عربی سال‌هاست که آشکارا به این عمل مبادرت می‌ورزند؟»

«رفعت السعید» یکی از رهبران احزاب چپ در مصر می‌گوید: «در حالی که منطق این عمل اتحادیه‌ی نویسنده‌گان عرب تقریباً توسط همه‌ی روشنفکران عرب به عنوان حرکتی عوام فریبانه مورد تحظیه قرار گرفته است، مساله‌ی هر نوع رابطه با اسراییل در میان روشنفکران عرب عمیقاً بحث‌انگیز برخواهد ماند.»

آقای سعید در مصاحبه‌ای می‌گوید: «عده‌ای هستند که هادار رابطه‌ی فوری با اسراییل اند و عده‌ای که عمدتاً اسلامی‌گرا و دست چی دوآتشه‌اند این ایده را به کل مردود می‌شمارند. اما اکثریت روشنفکران معتقدند که برقراری روابط عادی فرهنگی بین اعراب و اسراییل که آخرین برگه در دست اعراب است، باید تنها بعد از برقراری صلح پایدار و قطعی با طرف مقابل به بازی گرفته شود. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم.»



در این یکی دو دهه، شعر امروز ایران با توجه به علل گوناگون که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست، اما اندیشیدن به آن لازم است. شاید به بحران‌هایی دچار شده که اگر شاعران صاحب اندیشه و خردمندان در این زمینه به تبادل نظر و کنکاش مشورت نپردازند شاید در این راه فرصت‌هایی برای خلاقیت و سرودن شعر را از دست بدھیم و چندی در بی‌راهه برآئیم. شک نیست که این راه در فرآیند خود فراز و فرودهایی دارد تا خود را بیالاید و کامل کند و از سستی‌ها و ضعف‌ها و کاستی‌ها برهاند. اما هیچ‌چیز بدون کوشش و اندیشه و عمل منطقی به جایگاه راستین خود نخواهد رسید. این راه دشوار است و از سوی آگاهان همت بسیار می‌طلبد. سیمرغ برآن است که جای بحث و نقد و پاسخ‌گویی برای همی شاعران ارجمند و کسانی که در این راه می‌کوشند و با نگرانی کاروبار شعر را دنبال می‌کنند، مهیا است. ضمن اینکه نظرات چاپ شده به هیچ وجه ارایه دهنده‌ی نظرات سیمرغ نیست.

بد نگوییم به مهتاب اگر قب داریم!

مسعود خمامی

شعری در باره‌ی معشوق نیست.

شعر در روایت شکل می‌گیرد، مبتنی بر اسلوب رمان نو است، یک راوى در موقعیت‌های مختلف بازسازی می‌کند موقعیت و عناصر غایب را، بیان ذهنی شعر درهم پیوندی با تکنیک روایت تکیه بر تداعی آزاد ذهن دارد و منطبق بر منطق تداعی و سیالی زمان و مکان است که با صور و اسباب دستور زبان و یا صفرا و کبری منطق اسطوی نمی‌توان به سراغ آن رفت.

شعر با بیان راوی و با تکیه بر موقعیت عینی و فضاسازی از مناظر بومی آغاز می‌شود:

از تیره‌ی ترانه شالیزار / از خطه‌ی منی ا

آنجا که ابر را / با شاخه‌های خاطره / پیوندیست / و سیزه‌ی سفال / آینه‌دار دانش باران است / و خطاب به شاعر دارد:

آنجا / آن درخت کهنسال / نام ترا / هنوز / با غروب / می‌گوید /

و با بازسازی حس و عناصر خیال و حضور بخشیدن به اشیاء و طبیعت او را با خود هم سفر می‌کند به سرزمینی که از آن دورمانده است.

در بامداد / مثل همیشه / هم بوی ریشه‌های درخشنده / شب را از پلک پنجه‌های شوید / و می‌گوید آگرچه سالیانی از دوریت می‌گذرد، در اینجا هنوز همان گونه که تو نیز بارها شاهد بودی، روز با براده‌های الماس نور، سیاهی‌های شب را از قاب پنجه‌ها می‌شوید.

شمال ایران همیشه در خاطرات باران و در بستر باران به سر می‌برد و تلالو قطرات آب حتا در صبحگاهان آفتابی به جان ساقه‌ها و ریشه‌هایند. «ریشه‌های درخشنده» اضافه استعاری و معنی به تکیه داشتن ریشه‌ها به ذخیره‌ی آب ناشی از ریزش مدام باران دارد، باران شستشو دهنده‌ی طبیعت است و تازگی و رویش بیار می‌آورد، روز نیز روبانده‌ی سپیدی و شستشو دهنده‌ی گیاهی است، همیتر باز لالی آب ذخیره در ریشه‌هاست.

موسیقی شناور گنجشگان / رویای روز را / در ذهن پلکان تو / می‌ریزد /

من نمی‌دانم چرا میرزا آقا عسکری هنگام تاویل و تفسیر بندهای بالا، تمام دریچه‌های چشم و ذهن و قلب خود را آن گونه بتونه می‌کند که هیچ ترسی از این جوارح و احشاء و امعاء به بیرون درز پیدا نکند تا خدای ناکرده جایی از احساسش را بلرزاند و تاملی را در او وادرد، آخر چگونه می‌توان باور کرد از تئوریین شعر و شاعری که روز و روزگاری نه چندان دور در باره‌ی شعر در کتابی بنام «عناصر شعر» گفت که: «یکی از اصلی ترین میزان‌های سنجش شعری، میزان تصویری بودن آنست، در وجه هنری «تصویر» نوعی تجسم بخشیدن به اجزاء دریافت‌های ذهنی است. «تصویر» بیان این درک و دریافت‌ها به

ایران دچار بحران گردیده و اندیشیدن به آن برای آنانی که پاکی اندیشه دارند، امری است ضرور.

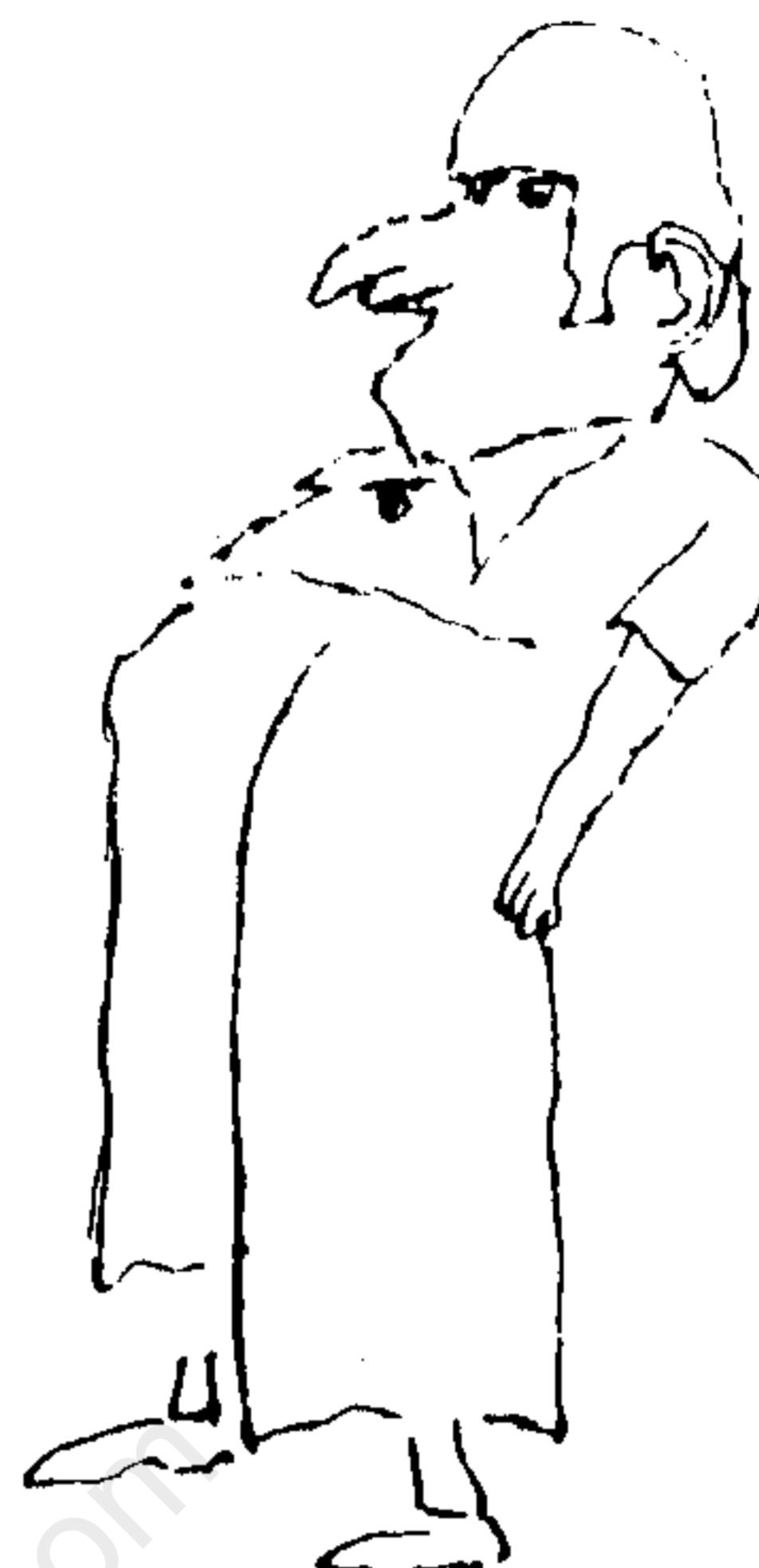
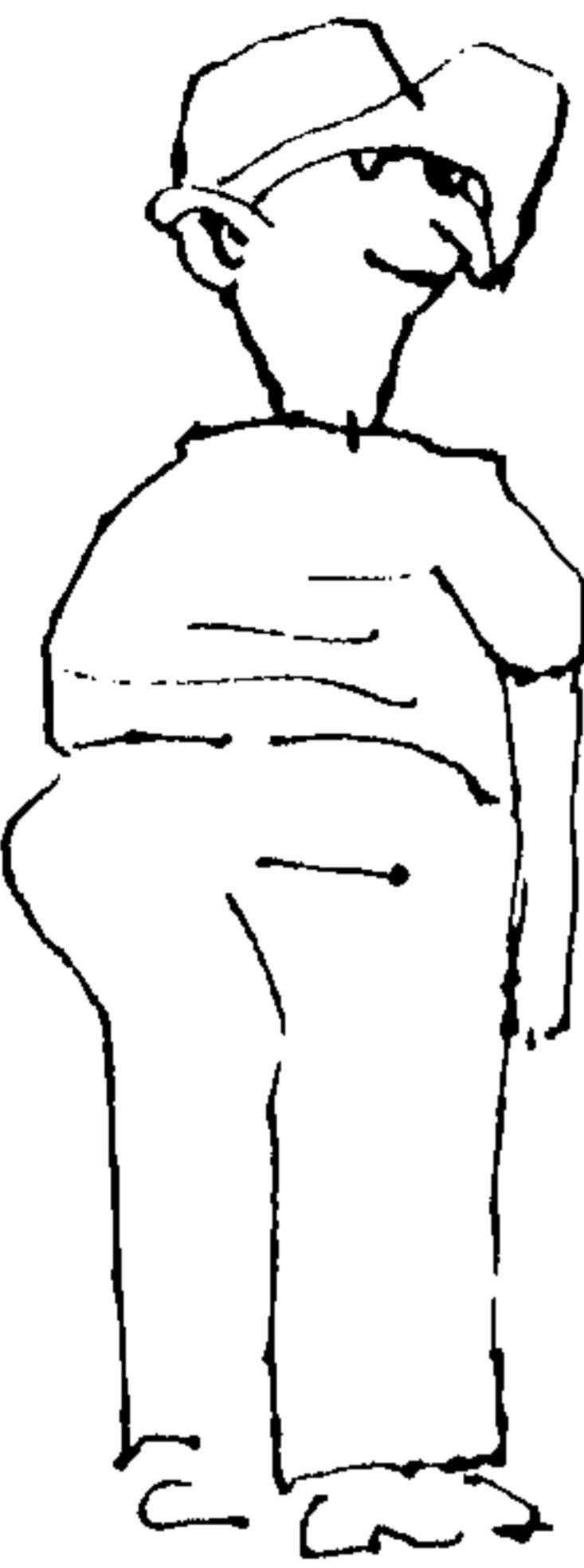
ولی مساله‌ی بحران در شعر تمامی حقیقت نیست، بلکه بخشی از آن است، بخش دیگر مربوط به مساله‌ی بحران در درک و دریافت‌های تئوریک و نقد شعر است.

بسیاری از ناقدان بدون اینکه به بررسی و تاویل و سنجش شعر از زاویه‌ی داده‌های نظری پردازند با کلی گویی به دنبال حساب بازکردن و یا تصفیه خورده حساب هستند.

نمونه‌اش نوشته‌ی غرض ورزانه‌ی میرزا آقا عسکری در سیمیرغ شماره‌ی ۶۶ درباره‌ی کتاب‌های رضا مقصدی است. میرزا آقا عسکری با چهره‌ی «مانی» شاعر خوبی است ولی با قلم میرزا آقایی که به غیر از شعر، تئوری شعر، داستان برای کودکان و نوجوانان - رمان - خاطرات، نقد شعر می‌نویسد در عرصه‌ی محک زدن به آثار دیگران از یک طرف مجیزگو و از طرف دیگر چوب حراج زن است.

تا کنون چند فقره نقد در مورد کارهای شعری علی باباچاهی (مستول صفحه‌ی شعر آدینه)، محمد شمس لنگرودی (نویسنده تاریخ تحلیلی شعرنو) و... از وی در اینجا و آنچا چاپ شده و تا آنچا که در این نوشته‌جات مشاهده می‌شود اشاره‌ای به شناسنامه و حواشی زندگی شاعر ندارد و گویا که بیرون ادبیات مدرن که وی نیز از زمرة طرف‌داران این نعله‌ی فکری می‌باشد به دنبال اطلاعات این گونه نیستند و اعتقاداتشان بر این است که ادبیت یک اثر ادبی باید در خود اثر جستجو شود نه در شجره‌نامه‌ی صاحب اثر و یا دیگر زوایای بیرونی. و اما چرا او در مورد مقصدی به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند، به حواشی می‌پردازد و طنزاری می‌کند و معرفی نامه‌ای می‌نویسد که به کیفرخواست دادگاه‌های نظامی شبیه است و محکوم سزاوار خوایدن - البته به طور داؤطلبانه - به روی تخت شلاق برای مالیدن؟ چندوچونی متذ برخورد میرزا آقا عسکری حسابی بررسی جداگانه دارد که در اینجا مد نظر من نیست و اما اشکالاتی که به شعر مقصدی از زاویه‌ی کالبد شکافی شعر «بارانی دیگر» می‌آورد اشکالات فراوانی دارد. می‌نویسد: «شعر بارانی دیگر نیز مانند انبوهی از اشعار این مجموعه حکایت از ذهنیتی درهم ویرهم می‌کند، این شعر خطاب به معشوق است. سیمیرغ ۵۶ ص ۲۳

«بارانی دیگر» شعری است با ساخت اتوبیوگرافیک، سرشت تصاویر، نظام واژه‌گانی و هم پیوندی معنایی آنها تاویل دیگری را بیان می‌کند و گویای نوستالژی شاعری است از یادها و یادبودهای سرزمینی که از آن دورمانده است. از آنجایی که بیان غنایی از مشخصه‌های شعری رضا مقصدی است، شعر بافت زیانی عاشقانه دارد ولی «بارانی دیگر»



جیک جیک گنجشگان گنگ و نامفهومند و از نظری شبیه به هیاهوی گنگ جرگه‌های محصلینی است که صبح‌ها راهی مدرسه می‌شوند، در شمال ساختمان مدارس قدیمی اغلب کرسی بلند و پله دارند. تصویر بالا تداعی کننده‌ی تمامی این مناظر است.

از سنگچین باع/ تا ظهر کهربایی دروازه/ جا پای شوق توست.
جبایی در زاویه دید یا در موقعیت نگاه روایت شکل می‌گیرد، راوی از منتظر مادر به ادامه‌ی روایت می‌پردازد.

زمان ظهر روزی آفتایی است، خورشید عمود می‌تابد و تابش نورش به دروازه رنگ کهربایی داده است. زمان و مکان بعد انتظار را دارند و معنا به چشم برای مادری باری بازگشت فرزند در ظهر روزهای مدرسه و کار می‌برند. دروازه از لحاظ بازویسته شدنش تشیه به ساعت‌های قدیمی شده که بهنگام رسیدن عقریه‌ی ساعت‌شمار به روی عدد دوازده که وقت ظهر را تداعی می‌کند باز می‌شند و پرنده‌های مصنوعی ای از آن بیرون می‌آمدند و آهنگی می‌نوختند و دویاره به درون محفظه می‌رفتند. رنگ کهربایی با ته گرایش زردی‌اش به کهنگی تعامل دارد و به وجه انتظار بعد قدیمی و دیریای می‌دهد از سنگچین باع تا دروازه طول مسیری است که مادر بارها و بارها با هر صدای زنگ و یا چرخش کلید در قفل آهنگ قدم‌های فرزند را دویده و دیده و آکنون جایش خالی است حتاً اگر سال‌ها بگذرد هر زنگی و هرچرخش کلیدی جایی شوق را در طول مسیر حک می‌کند.

روابط تصاویر فوق حسی‌اند بار معنایی‌شان را فقط می‌توان از طریق قوای شهودی کشف کرد و در «شفافیت رازگونه» آن با عناصر خیال خیمه زد، دایره‌ایست با شعاع‌های گوناگون به سینمای شاعرانه و نقاشی‌های مینیاتور شبیه‌اند.

روی طناب رخت/ بوی گلی ز پیراهنت/ مانده است.

نمونه‌ی این گونه خیال‌ها را در زیان روزمره نیز به وفور می‌توان یافت: «جایت خالی، جایت سبز و این فقط در چارچوب خیال امکان پذیر است، تنها صدا نیست که باقی می‌ماند، یادها و خاطرات نیز به همان قوت باقی می‌ماند که صدا می‌ماند. از آن جا که جهان

صورت نقاشی ذهنی، به صورت طرحی است که از طریق حواس قابل حصول می‌باشد، گفتن اینکه یک زخم عمیق مانند دهانی است که رنگ سرخ دارد، کلامی معمولی و حداکثر دارای یک «تشیه» است. اما بیان «دهان سرخ زخم» یک تصویر عینی از همان مفهوم است. «نتواند کشف کند که صحبت از خاطرات پلکانی شده‌ای است در انبار زمان که با عبور از پله‌های یاد به روشنای امروز روایت می‌آید و بگوید «اعشق شاعر یک پلکان دارد که این پلکان هم یک ذهن دارد و فاعلی نامعلوم موسیقی شناور گنجشگان را در ذهن پلکان می‌ریزد.» «مانی» از آنجایی که نخواست و یا نتوانست به ساخت کلی شعر دست پیداکند، در پی کشف بندهای شعر دچار سرگیجه می‌شود و آن گونه که در آغاز خشت را کج می‌چیند و می‌پندارد که شعر در باره‌ی عشوق است در تفسیر و نقد پاره‌های شعر تا ثریا کج می‌رود و هیجان‌زده راضی از نزد قاضی با فریاد یافتم، یاقتم بر می‌گردد و سیاه بر سپیدی می‌نهد که: چه کسی شب را می‌شوید؟ و باسخ می‌دهد: «علوم نیست، فاعلی نامعلوم؟» چرا معلوم نیست؟ به جستجویش آقای مانی نه چراغ احتیاج است و نه روشنای روز، فاعل، «همبوی ریشه‌ای درخشنده» است که تعبیری تازه و نو از روز است. روز، شب را می‌شوید و شادی صبح گاهی جیک جیک گنجشگان را به تالار خواب مشتاقان روز می‌ریزد.

خواب صبحگاهی اغلب همراه با رفت و برگشت رویاهاست و در فاصله‌های کوتاهی که ذهن به بیداری و هشیاری تزدیک می‌شود ای بسا که تاثراتی از سروصد و اتفاقات بیرونی بگیرد و با آن عناصر رویایی تازه بازسازی کند. شاعر ذهن را به دلالی تشیه کرده که جیک جیک گنجشگان در آن در رفت و آمدند و رویاهای صبح‌های کودکی و جوانیش را می‌سازند، مقصدی این فضای وهم گون و سورئالیستی را با تکیه بر ارزش صدایها و واژه‌ها و هم‌خوانی خوش آهنگ و مهربانانه‌ی آنها با یکدیگر می‌آفریند و به ساختن چند بعدی از تصویر راه می‌یابد که تودرتو و لاپرنتی هستند که هم پیوندی و هم معنای دارند و جزء ارزش‌های سبکی وی محسوب می‌شوند.

است که عروس و دامادی عروسکی دست در دست هم از پلکان کیک به بالا می روند.

فعل گذرنگدن یا گذشتن برای عبور خاطرات کاربرد معنایی وسیع تری از فعل بالا و پایین رفتن دارد و تناسب بجایی از زاویه معنایی برای استمرار خاطره بجا می گذارد.

چشم تو نیست / تا بارش باران را / بر ظلمت برعیاند /

بارش ستاره باران که میرزا آقا آن را ترکیب غلطی می داند و می گوید «حکایت از یک تک ستاره می کند و یک تک ستاره مجموعه ای از ستارگان نیست که بیارد، بلکه فقط می تواند بتاید یا فرو بیفت». در شعر مسبوق به سابقه است چنانکه مسعود سعد سلمان می گوید: یا ز دیده ستاره می بارم / یا به دیده ستاره می شرم. / فروغ می گوید: امشب از آسمان دیده‌ی تو / روی شرم ستاره می بارد. / در اینجا مراد، تقابل روشنایی ستاره و برکت باران با ظلمت برعیان است، بین لازمه‌ی روشنایی و زلالی ستاره و باران با ظلمت برعیان ایهام تضاد است. برعیان باید هم بستر برکت و زلالی باشد ولی دستی و حادثه‌ی به جای برکت، ظلمت بر او حاصل کرده.

بوی بهار نارنج / در جاده‌های طی شده صبح گردنت / محبوب هرجوانه شوریده است. /

جابجایی قید و صفات از مشخصات شعر نو است و جاندار پنداری طبیعت و اشیاء یکی از اساسی‌ترین موتیف‌های شعر کلاسیک و شعر معاصر است.

مادر به جاده‌ها جان می دهد و آن‌ها را به هیات آزویش در می آورد با گردبندهایی از بهار نارنج که در صبح‌ها طراوت عطرشان چند برابر است و عبورشان می دهد از کناره‌ی جوانه‌های دیگر. اشاره دارد به بهار جوانی شاعر که برای وی غرورآفرین بوده.

چمخاله / در عروسی تابستان / شادی آب را / در ساحل خیال تو می رقصد. /

و اشاره دراد به زادگاه شاعر به بند چمخاله و تابستان‌های کنار ساحل که با خاطرات وی طی می شود.

دیروز / مادرت / با آسمان یخ زده می گفت: / دست کدام باد / آن ماه را ز پنجه‌ه / بیرون کرد. / بی نور نازینین نفس‌هایش / تاریک / آغوش شبنم است. /

شعر که با بازسازی خاطرات شروع شده بود و در زمان می گذشت به اکنون نزدیک می شود، شکل روایت ذهنی پایان می گیرد، راوی با فاصله‌ای که زاویه دید مادر می گیرد به گزارش موقعیت عینی می پردازد، صحنه‌ها عوض می شوند، شعر از موقعیت ذهنی و بازسازی حسی به موقعیت عینی برمی گردد، مادر به جستجوی پاسخ برای غربت ناخواسته از متن روایت بیرون می رود، راوی حذف می شود، مه خاطرات فرو می نشیند باغم غربتی که به جان شاعر می ریزد، شاعر با خود واگویه می گند:

نه سیب / نه سپیده / نمی دانند / یاد کدام برگ / پاییز را / به چشم تو / می بارد. / این دو واژه بار معنایی متفاوتی را به ذهن متبار می کنند. سیب بمعنای مائده‌ای زمینی که منجر به رانده شدن آدم از بهشت گردیده و سپیده بمعنای مائده‌ای آسمانی. شاعر می گوید:

روشنای سپیده و گرمای سیب سرخ که با هردو پیوندی دیرینه دارد قادر به کشف راز غم از پای درآورنده غربت نیستند.

آنگاه / با دریغ گیاهی / خم می شوی به چهچه‌ی یک گل / بوی هزار بلبل / به غربت صدای تو می ریزد / و بیاد می آورد نام جدیدش را آوارم و لی به هر کجا که می رود از آنجا که با باران، با شالیزار با

شعر نه جهان واقعی و نه ناواقعی، شاید آمیزه‌یی است که از این دو برای زیستن در چنین جهانی است که به تخیل نیاز داریم، جهان استعاره‌های شعر، استعاری‌اند و واقعیت ندارند، اما برای آن که کسی که چنین جهانی را دوست می دارد این خیال‌ها از هر واقعیت بالفعلی زنده‌تر و حقیقی‌ترند. تا آن جا که او تنها با آنها و در آنها زندگی می کند، به جز تخیل واقعیتی در شعر وجود ندارد.»

ع. پاشایی از زخم قلب

و مقصدی رفتاری این گونه با شعر دارد. در چهارشنبه‌ها / زنبیل‌ها به سبزی بازار می روند / تا / رنگین کمان نعناع / برآسمان کوچه بروید. / شاملو می گوید: «گهواره‌های خستگی / از کشاکش رفت و آمدها / باز ایستاده ند. /»

البته حذف مستدالیه در کاربرد عادی زیان امری است نادرست و باید گفت که چه کسی زنبیل‌ها را به بازار می برد. اما در اثر ادبی که ابهام از مشخصات اصلی آنست جایز است و در اینجا زنبیل‌ها با پاهای خاطرات به سبزی زندگی بازار محلی در آمد و شد هستند. چهره‌های حاملین آن گیله‌مردان و گیل زنانی‌اند از خطوط مشخصاتشان از یاد رفته، اما آمدوشدشان هم چنان برقرار است و این تعهد به عهد هر هفته جاپای عطر نعناع و سبزی تازه را در کوچه‌های محله باقی می گذراد، تنوع و رنگ آمیزی این بوها به رنگین کمان تشییه می شود که در آین رمزشناسی اسطوره‌ای به نشانه‌ی عهده‌یین خدا و مردم است و در اینجا نوعی آشنازدایی با عادات تصویری ذهنی است که کللاح را سیاه می داند و ذغال را سیاه و سرانجام نتیجه می گیرد که کلاح ذغال است.

اساساً ارزش ای بیانی هر شاعری را که سبک آن شاعر را می سازد باید در انحراف از زیان روزمره جستجو کرد، زیرا که رعایت دقیق عادت‌های زیانی منجر به نازایی عاطفی زیان می گردد، شفر حادثه‌ای در زیان و در محدوده‌ی صور خیال مخصوصاً تشییه به استعاره و جابجایی صفت و موصوف و... متجلی می گردد و بدون هجوم به زیان روزمره هیچ شاعری قادر به آفرینش معانی چندگونه نخواهد بود و به همین خاطر در شعر از طرق هم جواری واژگان برای توضیح معنایی آن راه به جایی نمی توان برد، شعر را باید حس کرد

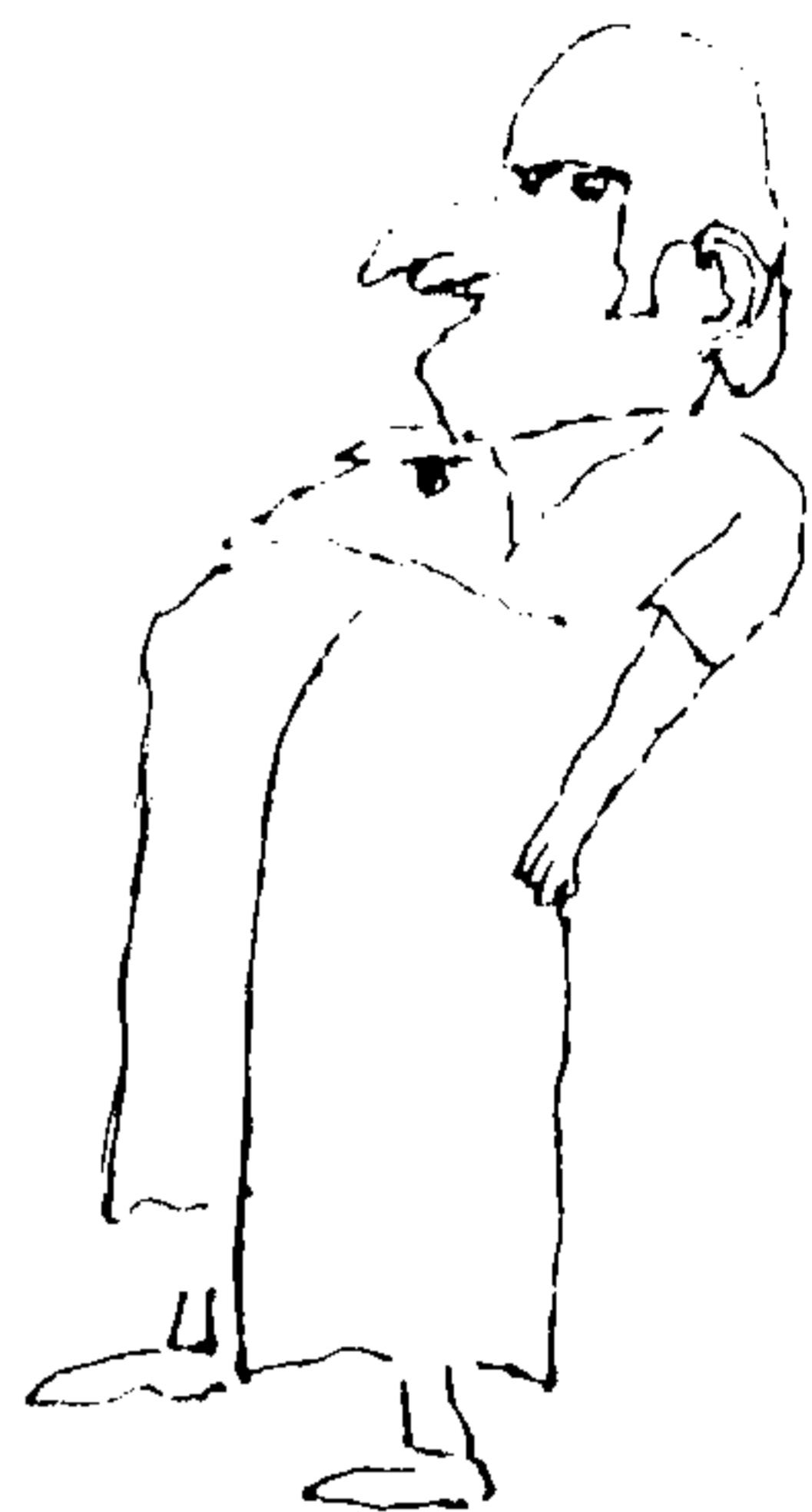
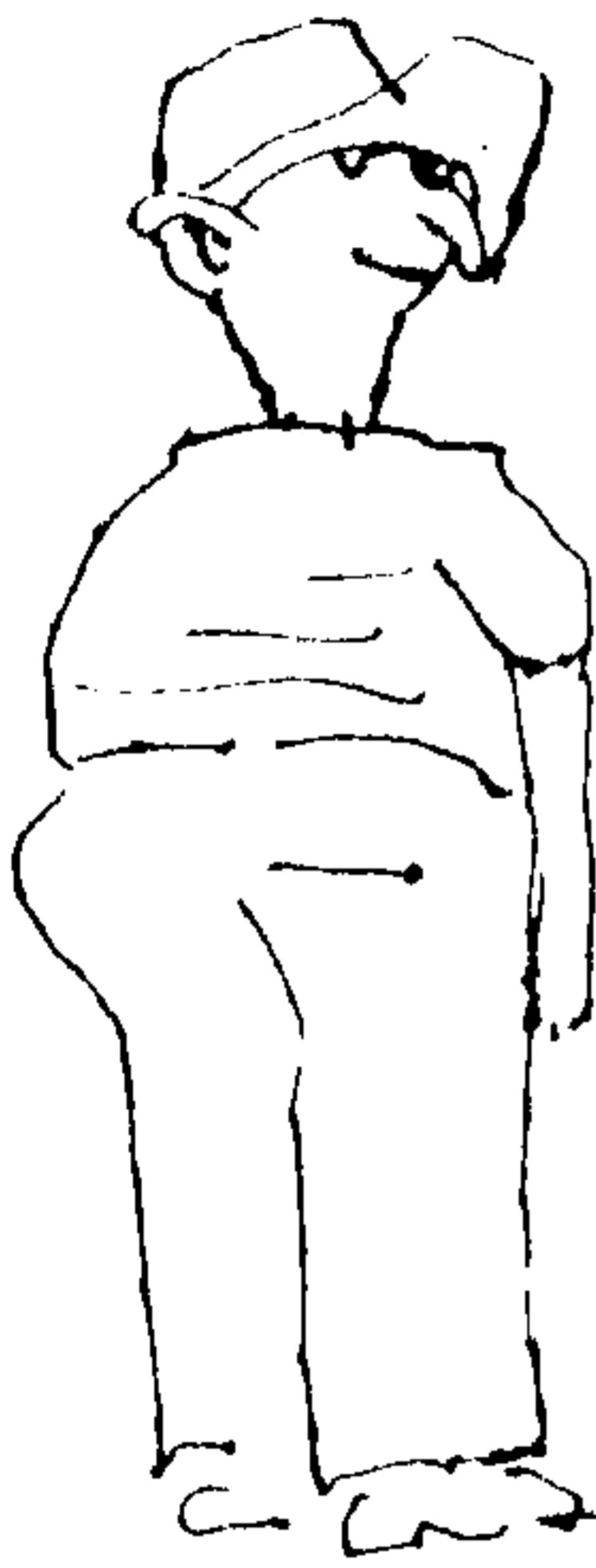
بقول حافظه:

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش. /

باید نشانه‌ها را گرفت و راز شکافی شان کرد تا به سر وجودشان بی برد و این بدون عرق ریزان روح و ذهن خیال‌پرداز امکان‌پذیر نمی باشد.

بی نعمه برنه دستانت / شمشادها / از پله‌های نقره‌ای نقل می گذرند. /

راوی حذف می شود، مادر وارد گفت و گوی مستقیم ذهنی با فرزند می شود و از آرزوها و امیدها و رویدادها می گوید از عروسی‌ها می گوید، از عبور شاخ شمشاد دامادهایی می گوید که به راهشان از بارش نقل و گل و پولک پله‌های نقره‌ای درست می شود و از جای خالی دستانش که در شادی عروسی‌ای درست نزد و گل نفشناد. تصویر فوق چند بعدی است فشرده‌ای تصاویری است که از عروسی‌ها می توان ثبت کرد، بنوعی تداعی کننده‌ی آهنگی از خواننده‌ای که می خواند: «دست بزنید، شادی کنید، چه قشنگ‌ه شاه داماد. شاخ شمشاد شاه داماد، گل بپاشید نقل بپاشید...» و تداعی کننده‌ی کیک عروسی



بدون اغراق در این آشفته بازار لال بازی شعر، شعرهای مقصدى اعتبار و ارزشی برای ادبیات معاصر است و یکی از پل‌های آشتی بسیاری از دورشدگان از شعر با شعر امروز ایران است. زیبایی‌های بیانی، موسیقی کلام، عاطفه‌ی سرشار بار معنایی تصاویر شعرهای مقصدى بدون رمل و اصطلاح با جان‌هایی که جهان این‌گونه شعر را دوست دارند رابطه برقرار می‌کند و زمزمه‌گر می‌شود.

برخورد آشفته و تخطه آمیز مانی از شعر مقصدى تحت عنوان «هجوم ملخ وار بی‌مایگی و بی‌ریشگی، اقدام برای اضمحلال شعر فارسی، جنون زدگی و غیره و ذالک» «نه در اختلاف سلیقه بلکه ریشه در جای دیگر دارد که کالبد شکافی آن فرصتی دیگر را می‌طلبد.

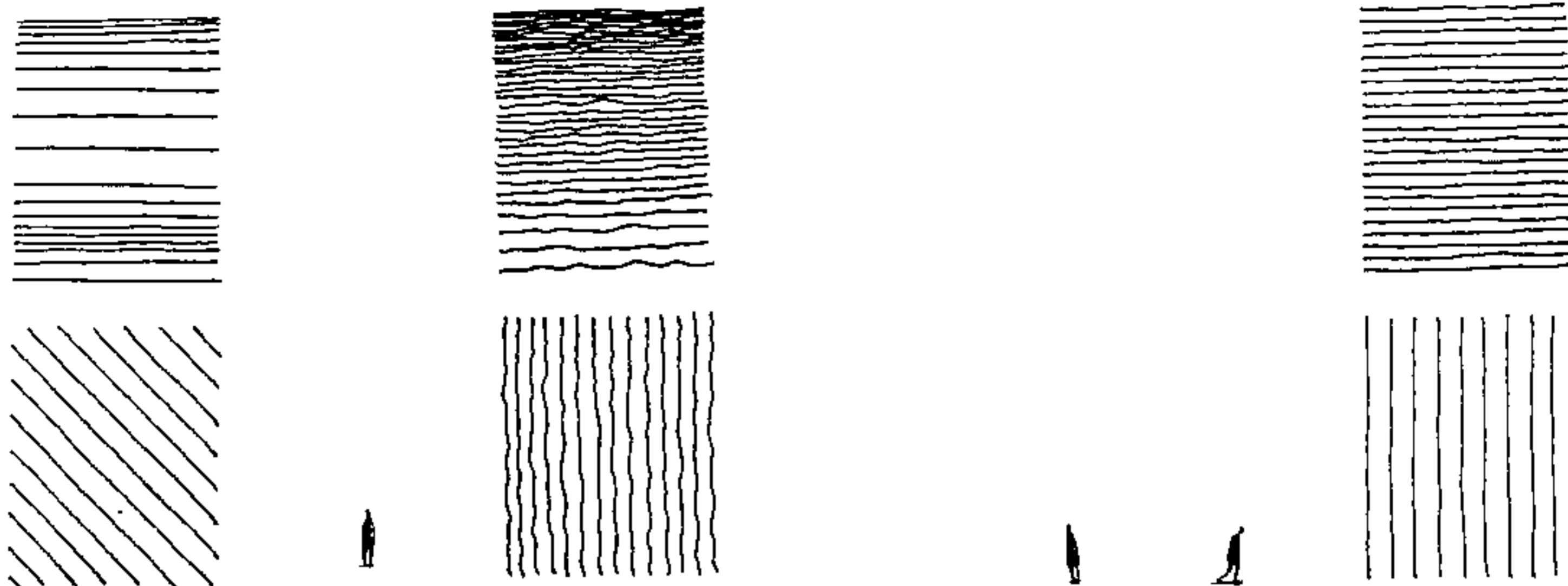
در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است / خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

عطر برنج الفتی دیرینه دارد، نگاه دریغ آمیز از یادهایش را با خود حمل می‌کند و از هر رخداد، حتا خم شدن برای بوییدن گلی نقب می‌زند به سمت خاطرات بومی اش و آشنازدایی می‌کند از تعابیر روزمره از طریق واگذاری صفات گل و بلبل به یک دیگر و با نگاه تازه‌ی خود معادلهای تصویری جدید ایجاد می‌کند.

گو/برف / یا تنگرگ / بر خاطرات شاخه / بیارد / در هر کجای خاک / لبخنده‌ات / تبسیم گیلاس است. / به خود نهیب می‌زند که سردی زمستان غربت را با گرمای آتش دوردست‌ها با شادی گرمای رنگ ارغوانی گیلاس خاطره‌ها به سر خواهد آورد و بچای خواهد ماند.

شرع «بارانی دیگر» در شمای کلی اش تراژدی انسان امروزی در آشوب جهانی ظالمانه است، انسانی که جغرافیای وطنی اش را در کوله پشت اش از کشوری به کشور دیگر حمل می‌کند.

چواغ کوچک سیموغ با اشتراک‌های شما روشن است
اشتراک سیموغ را به دوستانتان پیش نهاد کنید
اشتراک سیموغ را به کتاب خوان‌ها پیش نهاد کنید



دموکراسی

فویدون دادرس

طی چند قرن گذشته، برخاسته از رشد صنعتی و تغییر بافت سازمانی جامعه و از جمله توسعه بوروکراتیک و نقش گسترده دولت در کشورهای اروپائی و پیشرفت روزافزون مناسبات اقتصادی-اجتماعی توجه به پدیده دموکراسی بیشتر شده است. انقلاب بورژوازی ۱۷۷۶ فرانسه نقطه عطف مهمی در استنباط از مقوله دموکراسی بشمار می‌رود. در این دوران بخاطر رشد اجتماعی طبقات متوسط و شهرنشین و استقلال اقتصادی آنها بخشی از این اشاره در قالب تولید کنندگان صنعتی، بازرگانان، کارمندان و روشنفکران نظرگاه‌های مترقبی مطرح می‌گردند. ایده‌های فرهنگی-سیاسی آنها بتدریج دور محور آزادیها، خردگرایی و پیشرفت در اروپا اوج گرفت. در این میان پیدایش و رشد نظام رقابتی اقتصادی در میان تولیدکنندگان داخلی و توسعه آن به سطح بین مراکز مالی-صنعتی و صاحبان صنایع پیشرفت تر (خصوص در انگلستان) که در پی صدور کالاهای خود به سایر بازارهای اروپا و جهان بودند به رشد حقوق فردی و پیشرفت تفکرات دموکراتیک کمک کرد.

در اکثر مواقع، تولیدکنندگان و سرمایه داران، تز اقتصادی بازار آزاد و سیاست عدم دخالت دولتها خودی و خارجی در امورات اقتصادی (مثل تعرفه و مالیات) را ترویج می‌گردند. با توجه به شرایط جدید صنعتی در بیشتر جوامع اروپایی غربی، آزادی فعالیت اقتصادی، بنیاد سیستم نویای سرمایه داری را تشکیل داد. در نتیجه ضرورتهای اقتصاد کالائی و آزادیهای متاثر از آن بتدریج حقوق اجتماعی-سیاسی و بخصوص آزادیهای سیاسی و سیستم انتخابات در این جوامع با نسبتی کم و زیاد پدیدار شده طی فعالیتهای سیاسی طولانی سرانجام از طرف حاکمین مالی و صنعتی تحمل شدند. در واقع شیوه تولید سرمایه داری و خصلت بازار آزاد حکم می‌گرد که دموکراتیزاسیون بتدریج بوقوع پیوندد. البته، در کشورهایی که رشد صنعتی دیرتر شروع شده بود و سیاست دولتی حمایت از صنایع داخلی وجود داشت (نظیر آلمان)، با درجات کمتری از تاثیر شرایط اقتصادی بازار آزاد، ترویج آزادیهای اجتماعی-سیاسی هم بکنده پیش رفت.

مفهوم دموکراسی به مثابه حاکمیت مردم، طی زمانهای مختلف تفسیرهای گوناگون از خود بجای گذاشته است. در این رابطه مقولاتی مانند عدالت اجتماعی، آزادیهای سیاسی و از جمله حق شرکت و رقابت در امورت اجتماعی، تمرکزدائی قدرتهای جامعه و استقرار قانون جلب توجه می‌کنند. در اینجا، مقصود از دموکراسی خصوصیات یک نظام سیاسی است که در آن افراد و گروههای مختلف اجتماعی، قانوناً حق رقابت برای اخذ قدرت سیاسی داشته باشند. نظامی که نهادهای اجتماعی قدرت در آن انتخابی بوده و در مقابل مردم مستولیت داشته باشند. و بنظر عواملی مثل درجه رشد اقتصادی، پیشرفت فرهنگ ناشی از تعلق و خرد، درصد بالای باسوسادی و تقلیل فاصله طبقاتی بیشترین تاثیر را در جهت پیشرفت شرایط دموکراتیک می‌گذارند. در چند سال اخیر بخاطر تحولات عظیم سیاسی در عرصه بین المللی دموکراسی به بحث انگیزترین مقوله تبدیل شده است. هدف از این نوشته مختصر این است که با نگاهی گذرا به مفهوم تاریخی دموکراسی و سپس جایگاه آن در پیشرفت جامعه به شناخت و اهمیت این مقوله در مقطع کنونی پرداخته شود.

نگاهی تاریخی

در میان تمدنهای کهن، در یونان و روم قدیم نمونه‌های اولیه دموکراسی وجود داشته است. با اینکه زنان و بردگان از مزایای اجتماعی محروم بودند، با این وجود شهر وندان آتن و روم در انتخابات نمایندگان مجلس و امورات شهری و کشوری شرکت مستقیم داشتند (дал، ص ۳۰). این دموکراسی‌ها به سبب محدودیتهای جغرافیائی، اختلافات درونی و هجوم اقوام خارجی کوتاه مدت بودند. همچنین، در قرون ۱۰ و ۱۱، در نواحی شمال ایتالیا نوعی روابط دموکراتیک در میان صنعتگران، بازرگانان و دیگر اقشار شهرنشین وجود داشت ولی بتدریج در نتیجه سلطه ارستوکراسی (فتووالی، اشرافی) و استبداد و همچنین سلطه اقوام خارجی، بتدریج محو گشت.

رکود اقتصادی، رقابت‌های ناسالم، مشکلات بیکاری و نارسانی در نظام آموزشی متأثر از قوانین بازار آزاد هستند. با اینکه، عمولاً دولت حريم حقوق فردی مثل آزادی فردی و مالکیت خصوصی را رعایت میکند ولی در رقابت‌ها و اختلاف نظرها، نهایتاً افسار ثروتمند و شرکتهای بزرگ مالی اهرمها و سیاستهای اصلی جامعه را در دست دارند. عدم شرکت اشتیان آمیز مردم در انتخابات و فعالیتهای سیاسی ۵۰٪ درصد در امریکا) از بی‌اعتمادی آنها به نظام سیاسی‌اجتماعی و شناخت از نبود قدرت واقعی در دست اکثریت مردم در جامعه سرچشمه میگیرد.

ژان زاک روسو، مارکس و لنین بوده‌اند. با اینکه تفاوت زیادی در دیدگاه‌های آنان وجود دارد ولی در ارزیابی از موقعیت دولت بعنوان اهرم «انقلابی» برای پیشرفت اجتماعی و مشخصاً «دموکراسی مردمی» اشتراک نظر دارند. از نظر روسو بین خواست اکثریت مردم و خواست فردی در رابطه با شیوه‌های اصلی جامعه چندان فرق نماید ای نیست. وی پتانسیل وجود اختلاف نظر بین افراد و گروهها را نمیدید و بدین خاطر به نوعی دولت همگانی با شرکت همگی توده‌ها در امور حیاتی جامعه معتقد بود. البته روسو اشاره میکند که نوع روابط مورد نظر او بیشتر با واقعیات یک شهر و یا ناحیه محدود جغرافیائی که مستلزم زندگی مدنی است میباشد. بنظر او در موقع اضطراری که موقعیت دولت مردمی ضعیف میشود روی آوری به نوعی حکومت دیکتاتوری بصورت موقت لازم است. این دیدگاه اتوپیائی در طی تاریخ کاستیهای سیاسی خود را بارها نشان داده است.

به موازات نظرات ژان زاک روسو و در پراتیک تاریخی انقلاب فرانسه، ژاکونهای با تصاحب قدرت دولتی سیاست دموکراسی توده‌ای یعنی شرکت مستقیم مردم در فعالیتهای دولتی بخصوص سرکوب مخالفین را اتخاذ کردند. متناسب‌انه، شرایط انفعاری آن گذرگاه سیاسی و غلبه احساسات انقلابی‌گری منجر به اختناق، اعدامهای وسیع و وحشیانه به اسم خلق انجام شد.

شاید حالا بعد از گذشت دو قرن و دور از جنجال مقطعي و اوضاع مربوط به مدنیت نوجوان آن مرحله بتوان قضایت صحیحتی کرد. انقلابیون اگر بجای ایجاد رعب و وحشت به اصلاح قوانین مدنی گذشته و دموکراتیزه نمودن روابط اجتماعی میپرداختند شاید نظامی انسانیتر و عادلانه تر بوجود میآمد. افرادی که تحت عنوان خلق و شعارهای عدالتخواهانه روی کار آمدند بجای احترام به دموکراسی و تصمیم‌گیری جمعی قیم وار خواسته‌های فردی و گروهی توطئه آمیز خود را به پیش بردن. روی‌سپر، یکی از رهبران ژاکونهای، که قدرت انقلابی را در دست داشت عملاً دموکراسی توده‌ها را رد کرده مطرح می‌کرد آنچه را که مردم خودشان نمی‌دانند و نمی‌توانند انجام دهند بوسیله نمایندگانشان عملی خواهد شد (дал. ص ۷۴). این انقلابیون در موضع قدرت دولتی دیکتاتوری خون آلود وضع کردند.

در ادامه این تفکر انقلابیونی به مانند مارکس و به نوعی افراطی‌لنین با طرح شعار دیکتاتوری پرولتاریا و سرکوب بورژوازی به این سبک فکری ادامه دادند. آنها آزادی کامل را در گرو تحوالات روابط اجتماعی‌اقتصادی و برقراری نظام سوسیالیستی (مالکیت عمومی بر وسائل تولید) همراه با نظام سیاسی تک حزبی و غیر انتخاباتی میدیدند. بر اساس ایدئولوژی مارکسیسم روابط قانونی و اشکال سیاسی جامعه از

در این دوران مطالب زیادی در مورد دمکراسی، آزادی و حاکمیت مردم نوشته شده است. با اینکه طرح اهم این نظرات و ایدئولوژیها بر پایه زمینه پیشرفت صنعتی و اقتصادی و سرانجام تسلط مناسبات سرمایه داری بوده، منتهی رشد نظری‌فلسفی راجع به دمکراتیزاسیون تا حدی مستقل از شرایط اقتصادی و در اشکال مختلف پیش رفته است. مناسبات بین مردم و دولت موضوع اصلی این تئوریها بوده‌اند. به برخی در اینجا اشاره میشود.

نظرات متفکرینی مثل جان لاک و جان استوارت میل نمونه‌های لیبرالیسم کلاسیک بوده‌اند. بر اساس این خط فکری، افراد میباید، طبق قانون طبیعت، از یکسری حقوق اولیه مثل حق زندگی، آزادی و مالکیت خصوصی برخوردار باشند. برای دولت نقش حداقلی در اداره جامعه قائل شده اصولی به مانند رأی اکثریت، سیستم پارلمانتاریسم، آزادی بیان و اجتماعات از جمله اهداف این طیف از نظریات است. بیشک این حقوق تأثیر فوق العاده زیادی در پیشرفت انسانی داشته‌اند و عدم وجود آنها در سایر نقاط دنیا نمودار توسعه نیافتگی حقوق مدنی در آن جوامع است. ولی در عین حال، اکتفا کردن به این اصول اساسی بشری یعنی رعایت حقوق صوری مدنی و آزادیهای سیاسی، معضل فاصله طبقاتی و مساله عدالت اجتماعی را مسکوت میگذارد. در دورانهای عمیق رکود اقتصادی دهه ۱۸۹۰، سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۲ و ۱۹۷۳ که به درهم‌ریزی تاریخی نهادهای اقتصادی اجتماعی بین المللی منجر شد، نبود مکانیسم‌های دموکراتیک در جامعه و بخصوص در برنامه و ماهیت دولتها جوامع سرمایه داری برای مقابله با مشکلات عظیم بیکاری، بیخانمانی، فقر و مسائل دیگر ناشی از آن بحرانها نقص عمیق مناسبات اجتماعی سرمایه داری را نشان میدهدند. هم اکنون، تقریباً در همه جوامع دنیا، بخاطر وجود نظام سرمایه داری و سلطه مکانیسم‌های رقابتی و بازار آزاد که بیشتر مواقع از طرف انحصارات بزرگ نقض میشوند، شرایط و خیم غیر انسانی، بخصوص در کشورهای توسعه نیافرته بیداد میکنند. گستردگی هرچه بیشتر بیماریهای اجتماعی به مانند جنگ، فقر، استبداد و ناسیونالیسم افراطی حاکی از ناتوانی این مناسبات اجتماعی برای برقراری زندگی انسانی است.

گروه فکری دیگر در مورد دمکراسی از «پولیسیزم» یعنی اعتقاد به حکومت توده‌ها و فعالیت انقلابی برای نیل بآن ریشه میگیرد. انکا به سیستم سازمانی، تمرکز اصلی بر تعویض اهرم دولت و تشویق آن برای تغییرات عده بنفع توده‌های زحمتکش در تمامی شیوه اجتماعی‌سیاسی از مشتقات این گروه فکری است. نمایندگان فلسفی این نگرش در طی چند قرن اخیر افرادی به مانند

اهرمها و سیاستهای اصلی جامعه را در دست دارند. عدم شرکت اشتیاق آمیز مردم در انتخابات و فعالیتهای سیاسی (۵۰ درصد در امریکا) از بی اعتمادی آنها به نظام سیاسی-اجتماعی و شناخت از نبود قدرت واقعی در دست اکثریت مردم در جامعه سرچشمه میگیرد. برای خیلی ها روشن است که بی عدالتیهای اقتصادی و اجتماعی فرصتها و آزادیهای عمل نابرابر برای مردم ایجاد میکند. نابرابری، فقر و فرهنگ تبعیض نوادی از جمله عوامل متأثر از روابط سرمایه داری هستند که فعالیتهای موثر سیاسی برای اغلب مردم در جامعه را محدود میکنند. اکنون، مثلاً در امریکا اشار پایین جامعه، اقلیتهای نوادی غیر اروپائی و زنان برای اخذ مقامهای بالای سیاسی به مانند سناتوری و ریاست جمهوری از شانس خیلی کمتری، در مقایسه با مردان متمول سفیدپوست برخوردارند.

علاوه بر این در زمانهایی که منافع قدرتهای بزرگ مالی به خطر میافتد آنها در صدد استفاده از قدرت دولتی برای سرکوب آزادیها و حقوق اجتماعی مردم خواهند بود. تجربه تاریخی جوامع صنعتی نشان میدهد که در صورت وجود آزادیهای نامحدود اقتصادی، قدرتهای بزرگ مالی از تحقق دمکراسی واقعی یعنی حاکمیت سیاسی-اجتماعی مردم جلوگیری میکنند. طبق گزارش ۱۹۸۶ کمیته مشترک کنگره امریکا در سال ۱۹۸۲ یک اقلیت ثروتمند یعنی ده درصد جمعیت تقریباً صاحب سه چهارم ثروت کشور امریکا بود (далص ۹۵). این اقلیتها و شرکتهای عظیم امریکائی و بین المللی با تمرکز قدرت اقتصادی تأثیر منفعت آمیز خود را در زندگی سیاسی کشور و جهان میگذارند. نمونه آن مقاومت موقفیت آمیز قدرتهای مالی و بخصوص صنعت بیمه در برابر رفرم رادیکال سیستم درمانی امریکا است. در جاییکه در بزرگترین شهر امریکا، نیویورک در حدود یک سوم بچه ها در فقر زندگی میکنند (نیویورک تایمز ۳۰ اگوست ۱۹۹۴) وجود مکانیسمهای کمک اجتماعی از جمله بیمه درمانی همگانی که از اولویتهای یک جامعه دمکراتیک میباشد باشد وجود ندارد. شکی نیست که اطباقات پایینی جامعه، چون توان اقتصادی کمتری دارند و در نتیجه از آزادی عمل اجتماعی سیاسی اقلیت ثروتمند هم برخوردار نیستند، خیلی از خواسته های آنها بیجواب خواهند بود. دمکراسی با واقعی وجود ندارد.

در بیشتر مواقع مسئولین دولتهای سرمایه داری متأثر از قدرت شرکتهای بزرگ مالی سیاستهای آنها را به پیش میرند. مثلاً بخارط نفوذ کمپانیهای صنعتی-نظمی برنامه هایی مانند کمکهای مادی و نظامی به اسرائیل، جنگ در ویتنام، فعالیت جهت سرنگونی دولت ساندینیستها در نیکاراگوئه و فروش بیلیونها دلار سلاح نظامی به حاکمین مستبد عربستان سعودی و زیر از جمله این سیاستها هستند. نقش سازمان سیا در جریانهای ایران-کنtra و زدوبند با مقامات جمهوری اسلامی قبل از انتخابات ۱۹۸۰ امریکا را میتوان به آنها افزود. همه این سیاستهای ماجراجویانه و سودآور برای سرمایه های عظیم مالی در حالیست که بیش از ۴۰ میلیون نفر از مردم امریکا زیر خط فقر زندگی میکنند و بیش از ده درصد مردم بیکار هستند.

کشورهای پیرامونی که در حاشیه تقسیم کار بین المللی و در عین حال در چارچوب روابط سرمایه داری هستند درگیر بیشترین پدیده های منفی داخلی و خارجی نظام سرمایه داری در این دوران هستند. دو رابطه با عوامل خارجی، وجود روابط اقتصادی نابرابر با جوامع پیشرفتة صنعتی که بخشی ناشی از توسعه نیافتگی صنعتی و تکنولوژیک است به استثمار شدیدتر منابع مادی و انسانی این کشورها منجر میشود.

شرایط مادی و مناسبات اقتصادی حاکم سرچشمه میگیرد و در نتیجه دمکراسی طبقاتی است. این سیر تفکر برقراری آزادی منهای و روابط دمکراتیک پیشرفته را به نظام کمونیستی آینده، جامعه بی طبقه ای که قدرت دولتی محو شده، روابط کاملاً انسانی برقرار شده و ثروت اجتماعی فراوان است محول میکند. بدین ترتیب مارکسیست-لنینیستها با معرفی دولت بعنوان «ارگان حکومت یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر در آرزوی برقراری جامعه ای بدور از بی عدالتی و استثمار بنای نظامهای بوروکراتیک، دیکتاتوری و پلیسی را پی ریزی کردند. حکومت ترور و وحشت دوران استالین و نوع بسیار افراطی آن طی حکومت انقلابیگری هستند. در این دوران، هنوز حکومتهای دیکتاتوری چین، کره شمالی و حتی کوبا به اسم سوسیالیسم و طبقه زحمتکش حقوق اولیه انسانی یعنی آزادی در تمامی ابعاد آنرا پایمال می کنند. قیود ایدئولوژیک در سطح دولت، خواهی نخواهی در عرصه جامعه تقابل با پلورالیسم سیاسی و اجتماعی را بوجود می آورد.

اهمیت دمکراسی در پیشرفت جوامع

تجربه دو قرن گذشته نشان میدهد که ایدئولوژی بنهایی نمیتواند جوابگوی مشکلات جامعه باشد. در عین حال، بدور از وجود هر نوع اصول فکری، عقیدتی و مدنی، دورنمای یک جامعه انسانی بر مبنای دمکراسی و عدالت مشکل مینماید. در این مقطع، با توجه به اینکه اغلب اندیشمندان اجتماعی از ارائه فرمولهای استراتژیک، مثل گذشته احتراز میکنند بنظر میرسد که بر اساس تجربیات پیشرفتاهای اجتماعی جهانی میتوان جنبه هایی از کارکردهای موثر دو بینش عمده گذشته سرمایه داری و سوسیالیسم را حفظ و کاملتر کرد. شکی نیست که در مجموع تمام برداشتها، نظرات، عملکردها و شیوه های هردو کمپ نارسا و یا ارتجاعی نبوده اند. در این رهگذار به سمت پیشرفت اجتماعی چاره در این است که با کارکردهای آگاهانه به ارزشها عقلایی مترقبی و کارکردهای مثبت ساختاری نظامهای تجربه شده و با اتخاذ شیوه های دمکراتیک بر مبنای ارزشها و سیاستهای مردمی با توجه به شرایط ویژه هر جامعه اقدام کرد.

سلطه نظام سرمایه داری بیشک در چندین قرن گذشته تأثیرات مطلوب زیادی در زندگی بشری گذاشته است. مناسبات اقتصادی بازار آزاد در جوامع پیشرفتة سرمایه داری مزایایی به مانند ازدیاد ثروت، امکانات مادی، رشد تکنولوژی و فرصت برای یک حداقل زندگی مدنی برای شهروندان پدید آورده است. آزادی انگیزه و خلاقیت، ایجاد انتظار در قبال فرصتهای مادی، جوامع صنعتی را با سرعت چشمگیری بجلو کشانده است. در جوامع لیبرال-دمکراتیک سرمایه داری بخششایی از حقوق مدنی سیاسی و از جمله انتخابات آزاد، حق آزادی عقیده و بیان و حق تشکیلات و احزاب برقرار گردیده است. این داده ها را نمیتوان نادیده گرفت.

ولی، مهمتر اینکه این نظامها شرایط غیر انسانی بیشماری هم بوجود آورده اند. در جوامع لیبرال دمکراسی، مکانیسم بازار آزاد گرایش به تابع نمودن روابط اجتماعی و فردی به قواعد بازار را دارد. رکود اقتصادی، رقابتیهای ناسالم، مشکلات بیکاری و نارسانی در نظام آموزشی متأثر از قوانین بازار آزاد هستند. با اینکه، معمولاً دولت حریم حقوق فردی مثل آزادی فردی و مالکیت خصوصی را رعایت میکند ولی در رقابتیها و اختلاف نظرها، نهایتاً اقلیات ثروتمند و شرکتهای بزرگ مالی

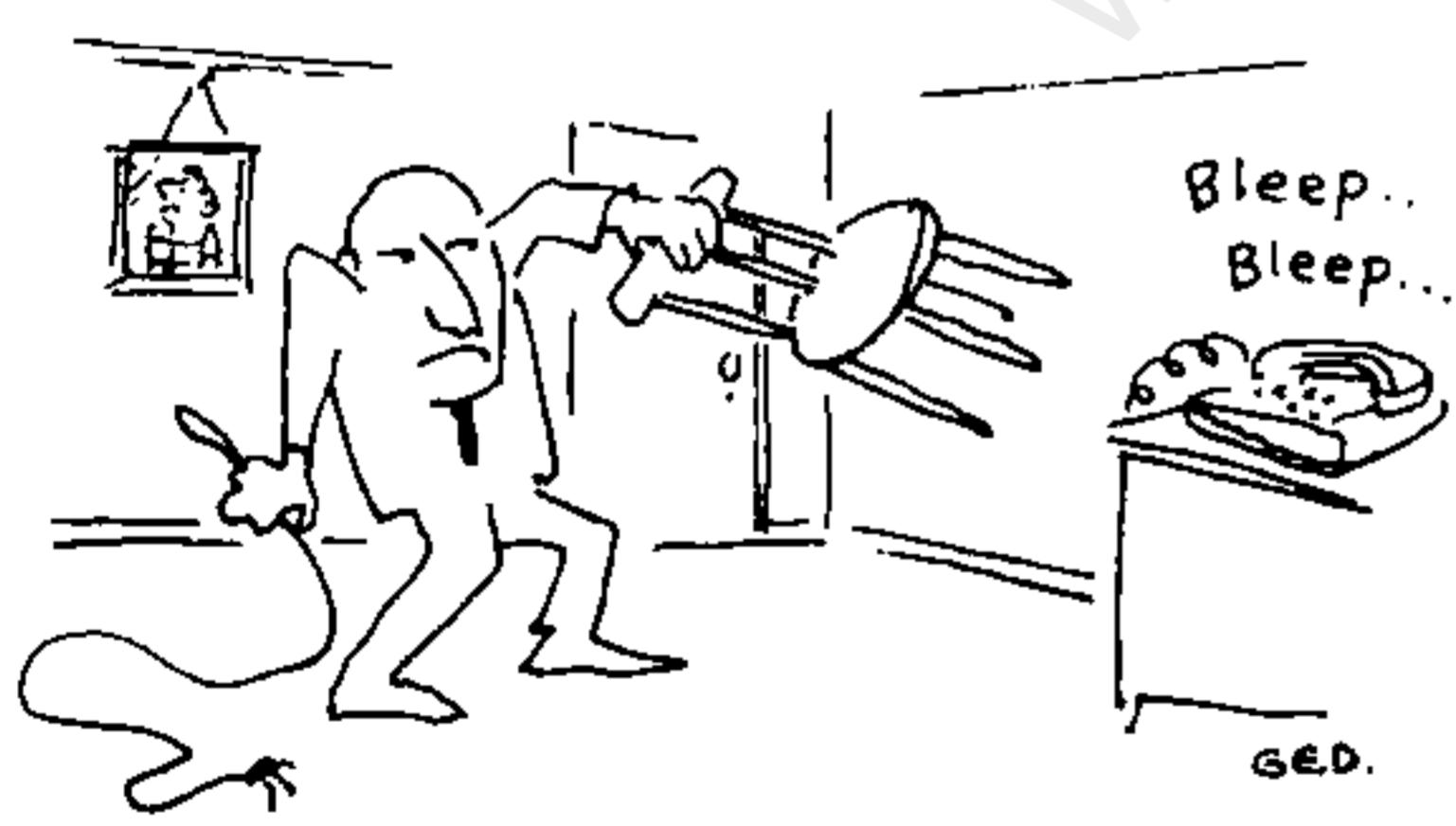
سرمایه‌های فراملیتی، بانکهای جهانی و دول سرمایه داری پیش‌رفته، جهت منافع خود، بیشتر به ثبات سیاسی جوامع پیرامونی ارجهیت قائلند تا به چگونگی ماهیت دولتها بومی و شرایط دمکراتیک در آنها. در اغلب مواقع، اقلیت ثروتمند در این کشورها، در شراکت و همکاری با بوروکراتهای دولتی، هموار کننده شرایط مناسب برای اقتصاد بازار و به موازات روابط جهانی سرمایه داری هستند. تا چند سال پیش گواهی به این وضعیت دارند. بدون شک، تحولات زرف سیاسی اخیر در دنیا و روند پریج و خم دمکراتیزاسیون در جوامع قبلی سوسیالیستی و در خیلی از کشورهای نزدیک به هردو کمپ قبلی جهانی امکان ارزیابیهای جدیدتری از حکومتها این جوامع را از طرف محاذ قدرتها بزرگ بوجود آورده است. تجربه کشورهایی و حمایت دول سرمایه داری از رئیس جمهور انتخابی آن و همچنین بهبود روابط با رژیمهای مثل ویتنام دال بر این تغییرات است. این موضوع مهمی است که میتوان در جایی دگر بآن پرداخت.

از میان عوامل داخلی که تاثیرگذار در عدم رشد دمکراسی هستند میتوان از توسعه نیافتگی اقتصادی، ضعف اقتصادی طبقات متوسط و پایین جامعه و درصد پایین باسادی و نبود فعالیتهای فرهنگی-انتقادی نام برد. بیشک در صورت توسعه این پدیده‌های اجتماعی و درگیری بیشتر مردم در امورات سیاسی-اجتماعی به پیشرفت شرایط دمکراتیک کمک میشود. در اغلب این جوامع مالکیت و کنترل منابع اصلی ثروت مانند زمینهای کشاورزی، فعالیتهای بازرگانی و اهرمهای مالی در دست گروههای اقلیت ثروتمند هستند نمونه‌های این نظامهای استبدادی را میتوان در بیشتر جوامع امریکای لاتین و بخصوص در کشورهایی مثل السالوادور، هندوراس، گواتمالا و نیکاراگوئه قبل از انقلاب ۱۹۸۰ یافت. در کشورهای هم که کنترل منابع زیرزمینی و صنایع عمده در دست دولتها غیر انتخابی مرکز هستند پتانسیل برای شرایط غیر دمکراتیک زیاد است. تقریباً تمامی کشورهای نفتخیز عضو ایک مثلاً ایران و عربستان سعودی حامل حکومتها غیر دمکراتیک هستند. در اغلب این کشورها وسائل اصلی تولید یعنی صنایع نفت در تحت کنترل دولت بوده استخراج آنها به موازات منافع کمپانیهای نفتی جهانی انجام میگیرند. با توجه به اینکه مرکز مالی و تکیکی این منابع اقتصادی بیشتر در دست تعداد محدودی از امیران و شیوخ خلیج فارس و همچنین زیر کنترل بوروکراتهای کشورهایی از قبیل الجزایر، لیبی و ایران است جای ابهامی برای نبود دمکراسی در این نقاط نمیگذارد. در این جوامع، عدم توزیع منابع قدرت اقتصادی و نبود فعالیتهای آزاد و غیر مرکز گروههای متعدد سیاسی، فرهنگی و مذهبی و بخصوص سانسور رسانه‌ها در تمامی ابعاد چه در حمایت و یا مخالفت با برنامه‌ها و سیاستهای مطرح در جامعه در تبلور هرچه بیشتر حکومتها خودکامه تاثیر میگذارند.

در مقابل، نظامهای سوسیالیستی و نمونه‌های الگویی آن در خیلی از جوامع پیرامونی هم تجربیات متفاوت داشته‌اند. اغلب دولتها این جوامع تقسیم ثروت عادلانه و رفاه عمومی را در صدر برنامه‌های خود اعلام کرده بودند. برنامه‌های تضمین شغل، آموزش و بهداشت و ایجاد زندگی متوسط مساواتگرایانه از جمله بی‌آمدهای مثبت در آنها بوده است. برای نمونه، در مقایسه با زندگی اکثریت مردم در سایر کشورهای امریکای مرکزی، مردم کوبا، تا چند سال پیش از شرایط بهتر زندگی برخوردار بودند. این نظامها که دو چند دهه اخیر، اکثرا در



Rivero/Clarín/Buenos Aires



Ged/Sunday Telegraph/London

در بیشتر مواقع مسئولین دولتهای سرمایه داری متاثر از قدرت شرکتهای بزرگ مالی سیاستهای آنها را به پیش میبرند. مثلاً بخاطر نفوذ کمپانیهای صنعتی-نظامی برنامه هایی مانند کمکهای مادی و نظامی به اسرائیل، جنگ در ویتنام، فعالیت جهت سرنگونی دولت ساندینیستها در نیکاراگوئه و فروش بیلیونها دلار سلاح نظامی به حاکمیت مستبد عربستان سعودی و زئیر از جمله این سیاستها هستند. نقش سازمان سیا در جریانهای ایران-کنtra و زدوبند با مقامات جمهوری اسلامی قبل از انتخابات ۱۹۸۰ امریکا را میتوان به آنها افزود.

وجود نهادهای اجتماعی جهت دسترسی مردم جائی برای دمکراسی باقی نمیگذارد.

شیوه فکری چپ سنتی برنامه هایی به مانند در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، ویران نمودن بنیادهای مادی و معنوی نظام گذاشت، دولتی نمودن کامل وسائل تولید و برقراری نظام سیاسی تک حزبی و توتالیتی را جهت رسیدن به عدالت اجتماعی و دمکراسی تبلیغ میکرد. ولی در جوامعی که چنین نیروهایی به قدرت رسیدند بخود دمکراسی نمیدیند. اگر بعد از هر تحول عظیم اجتماعی ابزار کنترل جامعه بعده اهرمهای ایدئولوژیک، حزب فراگیر و نیروهای امنیتی بیافتد امکان برقراری فضای آتشی، همکاری، سازندگی، رعایت حقوق اجتماعی، آزادی و دمکراسی خیلی کم است. تجربه جوامعی که به برنامه های رادیکال اقتصادی و سیاسی روی آوردن نشان میدهد که بی توجهی به ضرورتهای آزادیهای اولیه، حکومت قانون و انتخابات آزاد و در عوض عرض کردن دستگاههای بوروکراتیک دولتی و سانترالیزه نمودن تمامی شون اقتصادی-اجتماعی سرانجام به بحرانهای عظیم اقتصادی و سیاسی منجر میشوند. در چند سال اخیر حرکتهای سیاسی میلیونها مردم اروپای شرقی و سایر کشورهای سوسیالیستی و در نتیجه شروع تحولات دمکراتیک و آزادیخواهانه بازگوی کاستیهای عده این جوامع بوده اند. ناگفته نماند که در بیشتر جوامع توسعه نیافته دمکراسی وجود ندارد.

این هم شامل حال کشورهاییست که در چارچوب تقسیم کار بین المللی، بیشتر تامین کننده محصولات کشاورزی، مواد خام معدنی و نفت بوده اند و تقسیم ثروت بسیار ناعادلانه وجود دارد و همچنین آنسته از جوامع را در بر میگیرد که از نظامهای قبلي سوسیالیستی الگوبرداری می کردن و بوروکراتیسم و استبداد دولتی به قیمت انحصار اندیشه ها و تصمیمگیریهای اجتماعی مثبت سایه سنگین بر فراز آنها از تحقق دمکراسی جلوگیری کرده و میکند. البته شکی نیست که نبود فعالیت مراکز و گروههای متفاوت اجتماعی و فرهنگی، که از ضرورتهای اولیه یک جامعه مدنی و دمکراتیک است، اضافه بر عوامل دیگر در ادامه حیات شرایط غیر دمکراتیک کمک کرده است. در این جوامع، تا وقتی که موازنۀ توزیع قدرت اقتصادی و فکری بنفع اقلیت ثروتمند و بوروکراتهای بالای دولتی باشد نظامهای استبدادی با ویژه گیهای بومی و ایدئولوژیک خود ادامه میدهند. دمکراسی در قید پروسه موقعیت آمیز برای غیر متصرکز کردن قدرتهای اقتصادی و اجتماعی-سیاسی است. حرکت در جهت رویش مراکز و تجمعهای پلورالیستی سیاسی و فرهنگی بسیار مهم مینمایند. ضرورت این تحولات در جوامع پیرامونی خیلی بیشتر است.

کشورهای رشد نیافته به آزمایش گذاشته شد، در عرصه های عده زندگی مثل اشتغال، مسکن، سیستم آموزشی و مسئله درمان و بهداشت پیشرفت‌های حاصل کردند. در واقع بخاطر تقسیم عادلانه منابع قدرت اقتصادی و فکری در سطوح معینی، یعنی تقلیل تمایزات طبقاتی و اجتماعی، درصد بالای باسادی و تضمین شغل در جوامع قبلی سوسیالیستی و تا اندازه ای در کشورهای پیرامونی با سمتگیری سوسیالیستی شرایط بهتری برای دمکراسی در مقایسه با جوامع طبقاتی سرمایه داری و سایر کشورهای توسعه نیافته بوجود آمده بود. بدون شک، از زاویۀ عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت و اصلاحات ارضی وضعیت مردم کویا و نیکاراگوئه در چند سال پیش، بهتر از اکثریت مردم امریکای مرکزی بوده است. کشور کویا در سال ۱۹۸۵، در حیطۀ برنامه های اجتماعی مثل طول عمر زندگی، کاهش مرگ اطفال، درمان رایگان و درصد باسادی مقام ناخالص ملی، بر اساس سهمیۀ فردی، کویا وضع بهتری نسبت به سالهای قبل از انقلاب ۱۹۵۹ دارد. ولی در سالهای اخیر بخاطر تاثیر عوامل خارجی، تناقضات اجتماعی نظام سریسته و همچنین پیشرفت و تنوع افکار و خواسته های مردم در این کشور شرایط بحران اجتماعی بوجود آمده است. مردم طالب دمکراسی هستند.

در اغلب این جوامع با اینکه قدرت اقتصادی، یعنی مالکیت و کنترل اهرمهای اصلی تولیدی و توزیعی جامعه در دست یک اقلیت ممتاز و ثروتمند در جامعه نیست ولی تعامی و یا اغلب منابع اقتصادی از قبیل کارخانه، زمین، واحدهای تولیدی و سرمایه پولی تحت مالکیت و کنترل دولت قرار دارند. در واقع اهرمهای اصلی قدرت در انحصار عده محدودی در موقعیت حکومتی بوده و طبیعتاً این سیستم از توزیع قدرت اقتصادی، فکری و بخصوص سیاسی شدیداً میکاهد. دمکراسی مشروط به وجود موازنۀ منابع قدرت است. عدم وجود مراکز متعدد فرهنگی-سیاسی در مواضع انتقاد به سیاستهای حکومت و نبود گروه های اجتماعی که در حیطۀ موازن اقتصادی و اجتماعی، بخصوص آزادیهای سیاسی فعل باشند نمودار یک جامعه دمکراتیک نیست. کویا دمکراتیک نیست و هنوز شرایط و ضوابط سنتی حکمفرما در جوامع قبلی سوسیالیستی و خیلی از کشورهای تک حزبی و آمرانه را حفظ کرده است. در این شرایط عدم دسترسی غیر متصرکز مردم به اهرمهای اقتصادی و نبود حقوق اجتماعی-سیاسی یعنی نبود حق انتخاب آزاد برنامه ها، احزاب و کاندیداهای مقامات محلی و دولت و همچنین خلا-



در خاقمه

بوده اند. اغلب این کشورها در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین گرفتار مشکلات عظیم فقر، بیکاری و استبداد هستند. راه پیشرفت از این مخصوصه ها تنها در گرو رشد اقتصادی نیست که از طرف بانک جهانی و سایر موسسات بین المللی به این جوامع رهنمود میشود. وضعیت دمکراسی مسئله حیاتی آنهاست. اگر، بدون اینکه ذهنیت عامی جامعه یعنی خواسته ها و انگیزه های خلاق اکثر مردم از طریق تجمع ها و نهادهای خودجوش مردمی گرفته تا پارلمان و سازمانهای دولتی در پیشرفت جامعه شرکت داده نشوند، مسائل مجزای اجتماعی مانند رشد اقتصادی و مقابله با فقر و بیکاری هم طبیعتاً لایحل خواهند ماند.

بنظر میرسد که اعتقاد به جامعه آرمانی که در آن همگی انسانها بدور از خصیصه های ناگوار مثل مالکیت پرستی، ثروت اندوزی، حسادت، جنگ و برتری طلبی بتوانند زندگی کنند میتواند بعنوان یک انگیزه بسیار مهم معنوی مشوق اهداف و فعالیتهای انسانی باشد. در عین حال، پذیرش این واقعیت جهانی که نظام لیبرال دمکراسی و سیستم بازار، که بر اساس عدالت اجتماعی استوار نیست ولی تا بحال، بعنوان مناسبات عمده اقتصادی این دوران را تشکیل میدهد لازم است. نوع توسعه نیافتن آن در اکثر نواحی دنیا مملو از ناهنجاریهای بیشتری است. باین خاطر در برخورد به این امر، یعنی تحلیل درست از شرایط و اتخاذ شیوه و استراتژی برای مقابله با بی عدالتیها و کاستیهای این نظامها میبایست واقعگرا بود. ترویج فعالیتها و حرکتهای خودجوش مردمی حول مسائل روزمره اجتماعی سیاسی و روی آوری به متدها و روشهای غیر ماجراجویانه و مناسب با ویژگیهای زندگی روزانه مردم، خود بخشی از پروسه فعالیتهای دمکراتیک از ورای روابط سرمایه داری جهت نیل به دمکراسی واقعی یعنی برقراری حاکمیت مردم است. حرکت بسوی نظامهای اجتماعی انسانی و ایده آل نهایتاً بر اساس توجه به بافت ها، ساختارها و ویژگیهای فرهنگی و تجربیات مردم هر جامعه موفق خواهد بود. تئوریها و الگوهای اجتماعی اگر با ویژگیهای بومی هر جامعه نامتناسب باشند قادر به رفع مشکلات آن نخواهند بود.

منابع:

۱- رابرт. ای. دال، «پس از انقلاب من»

۲- دال، ص ۹۵ «گزارش کمیته مشترک کنگره آمریکا»، زویه ۱۹۸۶، ص ۴۲، واشنگتن دی سی.

۳- لین، دولت، انقلاب، اقتباس از کتاب کدام سوسیالیسم؟ نورتو باپیو، ترجمه انگلیسی ۱۹۷۷ ص ۳۹۳

۴- سوزان اکتبن، انقلاب ها چه تأثیری دارند؟ ۱۹۹۱

۵- نیویورک تایمز

چیرگی ساختار اقتصادی اجتماعی سرمایه داری و الزام به نظام کالائی و سیستم بازار آزاد از واقعیات کنونی جوامع بشری است. فاکتورهای خیلی زیاد و از جمله عدم پیشرفت ذهنیت همگانی در غلبه بریقایای تفکرات کهن که مشمول رگه های خوف، ناامنی، حس مالکیت و انگیزه جمع آوری ثروت هستند در این امر دخیل هستند. با توجه به شرایط فائق در این مقطع از دوران زندگی انسانها یعنی استیلای نظام مالکیت خصوصی و روابط کالائی، موشکافی و انسانیتر کردن سیستمهای سرمایه داری واقع بینانه تر بنتظر میرسد. در این رابطه میتوان گفت که جوامع پیشرفت سرمایه داری از برخی مزایای مدنی برخوردار شده اند. تا حد معینی پلورالیسم اجتماعی غالب است و در میان مظاهر پیشرونده میتوان اشکال مختلف نوآوری، رشد تولیدات، توسعه تکنولوژی و تجدد زندگی را دید. در همانحال، انعکاس جلوه های منفی این نظامها هم در تمامی خطوط زندگی انسانها به چشم میخورد. در بیشتر مواقع جوانب اصلی فرهنگ مدنی و برنامه های اجتماعی و بالاخص مسائل حیاتی مثل اشتغال، صلح، عدالت اجتماعی و محیط زیست تحت تأثیر خواسته های قدرتهای بزرگ یعنی سرمایه های بزرگ مالی و صنعتی سمت و سوداده میشوند. در عوض اکثریت مردم بخاطر درگیریهای اقتصادی که از ویژگی فرهنگ غالب مادیات گرایی و مصرف گرایی بر میاید خواه ناخواه در بیرون از حلقه های مهم تصمیمگیری های جامعه قرار میگیرند. بخصوص اقلیتهای نژادی فرهنگی، بیشتر از سفیدها حقوق نابرابر اجتماعی دارند. برای هشال، در امریکا درصد بالای بیکاری و فقر و در نتیجه مشکلاتی مانند پیدایش گنگها، استعمال و فروش مواد مخدر و افزایش جنایات به آفت اصلی این اشاره جامعه و بخصوص سیاهان تبدیل شده است.

تا کنون مشخص بوده است که تجربیات جوامع حامل مدلهای سوسیالیستی و مشبه سوسیالیستی هم موقیت آمیز نبوده اند. در کنار برخی پیشرفتاهای انسانی مانند تقلیل فاصله طبقاتی، تضمین اشتغال و تهیه یکسری حقوق اجتماعی حداقل این جوامع دچار رکود شدید اقتصادی و تکنولوژیک و مهمتر از همه گرفتار نظامهای سیاسی مستبد و تامگرا شده بودند. در میان عوامل تأثیرگذار در شکست سوسیالیسم دمکراتیک، علاوه بر وجود شرایط جنگ سرد، مسابقه تسليحاتی و چیرگی اقتصاد سرمایه داری جهانی، میتوان مشخصاً به نبود دمکراسی، آزادیهای فردی، اقتصاد فعل و درهای باز به روی سرمایه و تکنولوژی جهانی اشاره کرد. نظامهای ایدئولوژیک و سریسته انسانها را از حقوق اولیه اجتماعی، بخصوص آزادی محروم میکنند.

همچنین، خیل عظیم کشورهای پیرامونی غیر دمکراتیک هستند. عواملی مثل توسعه نیافتنگی اقتصادی، دیرکرد رشد نهادهای اجتماعی، عقب ماندگی فرهنگ دمکراتیک و نبود فعالیتهای تجمها، احزاب و مراکز اجتماعی و سیاسی و مهمترین آنها ظهور دولتهای ایدئولوژیک لایک و منهنج خودکامه از ورای تحولات انقلابی مؤثر در این امر



حسن شایگان

فلوریدا، اردیبهشت ۱۳۷۴

چند نکته در باب نقد استاد محجوب

۱- گاهی بی‌سوادی پاره‌ای نخوانده‌ملاها باعث خلق نوشته‌های برجسته‌ای می‌شود که از آن جمله است نقد ارزشمند، آبدار و پرمایه‌ی استاد بلندپایه دکتر محمد جعفر محجوب با عنوان «شتر قریانی ادبی» در سیمرغ شماره ۵۵ و بخش دوم، ۵۶ و بخش سوم در راه است. [این مقاله در شماره ۵۷ به پایان رسید]. در واقع سفلگی آن «ویراستار»! و یا وگی آن «ویرایش»! بود که فرصت خواندن نقد استاد محجوب را سبب شد و از این بابت باید از خالق آن مهملات تشکر کرد که انگیزه‌ای شد تا استاد محجوب آن نوشتار پرعمق و عذیز را به رشته‌ی تحریر کشد.

۲- استاد در بخش اول نقد خود ذکری از بیت «رفته رفته قشو قلمدان شد...» نیز کرده‌اند. خواستم به عرض برسانم که شان نزول این بیت مربوط است به زمان شاه سلیمان صفوی و وزیر اعظم او شیخ علی‌خان زنگنه که از طوایف کرد که برای مدت بیست سال و تازمان مرگش به استثنای یک وقفه‌ی کوتاه در مقام وزارت العجم وظیفه می‌کرد. وی در آغاز مهر اصطببل شاهی بود و به تیمار اسبان مشغول و طبعاً با قشو و زین و پر از سروکار داشت و این شغل را طبق سنت آن روزگار از پدر به ارث برده بود که میرآخوریاشی می‌نامیدند. پس از آن که ترفع مقام یافت و بر اثر لیاقت و کفايت به صدارت رسید، رقبا و رنود این بیت را ساختند که:

رفته رفته قشو قلمدان شد

شیخ علی‌خان وزیر ایران شد ۱

و ناگفته نماند که برادر ارشدش شغل میرآخوریاشی را پس از ترفع وی تصاحب کرد. در بخش دوم نقد خود، استاد محجوب در اشاره به سفاکی اعراب و چرخاندن آسیاب‌ها از خون ایرانیان به یزید بن مهلب اشارتی دارند. خواستم اشاره کنم که پیش از سفاکی او و حجاج بن

یوسف خالد بن ولید سردار خون آشام عرب قرار دارد که ایران قرعه‌ی این جنایت به نامش خورده بود. وی که عامل فتوحات شام و سوریه به شمار می‌رفت، به دستور عمر بن الخطاب خلیفه‌ی دوم اسلام به جبهه‌ی ایران جهت تقویت سپاه اسلام اعزام شد و طی یکی از برخوردها میان سپاه عرب و ارتش ساسانی که پیش از جنگ قادسیه روی داد، «جنگ بسیار شدیدی درگرفت که هردو طرف تا آخرین درجه پافشاری کردند ولی عاقبت باز مسلمین چیره شدند و چون خالد به واسطه‌ی پایداری فوق العاده‌ی ایرانیان قسم خورده بود در صورت فتح [۰] نهری از خون آنان جاری سازد [۰] تمام اسرا را جمع کرده و قریب سه روز به کشتار آنان مشغول بود تا قسم خود را انجام داده باشد و آن نهر که خون ایرانیان آن را رنگین کرد [۰] بعد از نیز به نهر خون (نهر الدم) معروف شد». ۳

البته علت آن شکست‌ها و رنج‌ها را باید در فساد و پوسیدگی سازمان دولت ساسانی جستجو کرد و در راس آن تباہی سلطنت و شخص خسرو پرویز و انحطاط اشرف و تفرقه و گسیختگی ارکان و امور مملکت. ۴

پانویس‌ها:

۱- برای آگامی بیشتر در این باب نگاه کنید به چند اثر از «رویدی مت‌هی» که در این زمینه‌ی مجهد جامع الشایط است و سفرنامه‌ی کمپفر به نشانی‌های نیز:

A- Rudi Matthee, "Politics and Trade in Late-safavid Iran: Commercial crisis and Government Reaction Under Shah Solayman (1666-1694)" (ph.D.Dissertation, university of California Los Angeles, 1991).

B- _____, "Administrative Stability and change in Late- 17th century Iran," The case of shaykh Ali khan zangeneh (1669-89)," International Journal of Middle East Studies vol. 25, no.1, (feb. 1994), pp.77-98.

C- _____, "The career of mohammad B G, Grand vizier of shah Abbas (r. 1642-1666)", Iranian Studies, vol.24, Nos. 1-4 (1991),pp.17-36.

۲- انگلبرت کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه‌ی کیکاووس جهانگردی سلسله‌ی انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰، ص. ۸۳. در چلب‌های اخیر عنوان این کتاب به سفرنامه‌ی کمپفر تغییر پاد است و نیز اسم مترجم ارجمند به کاووس.

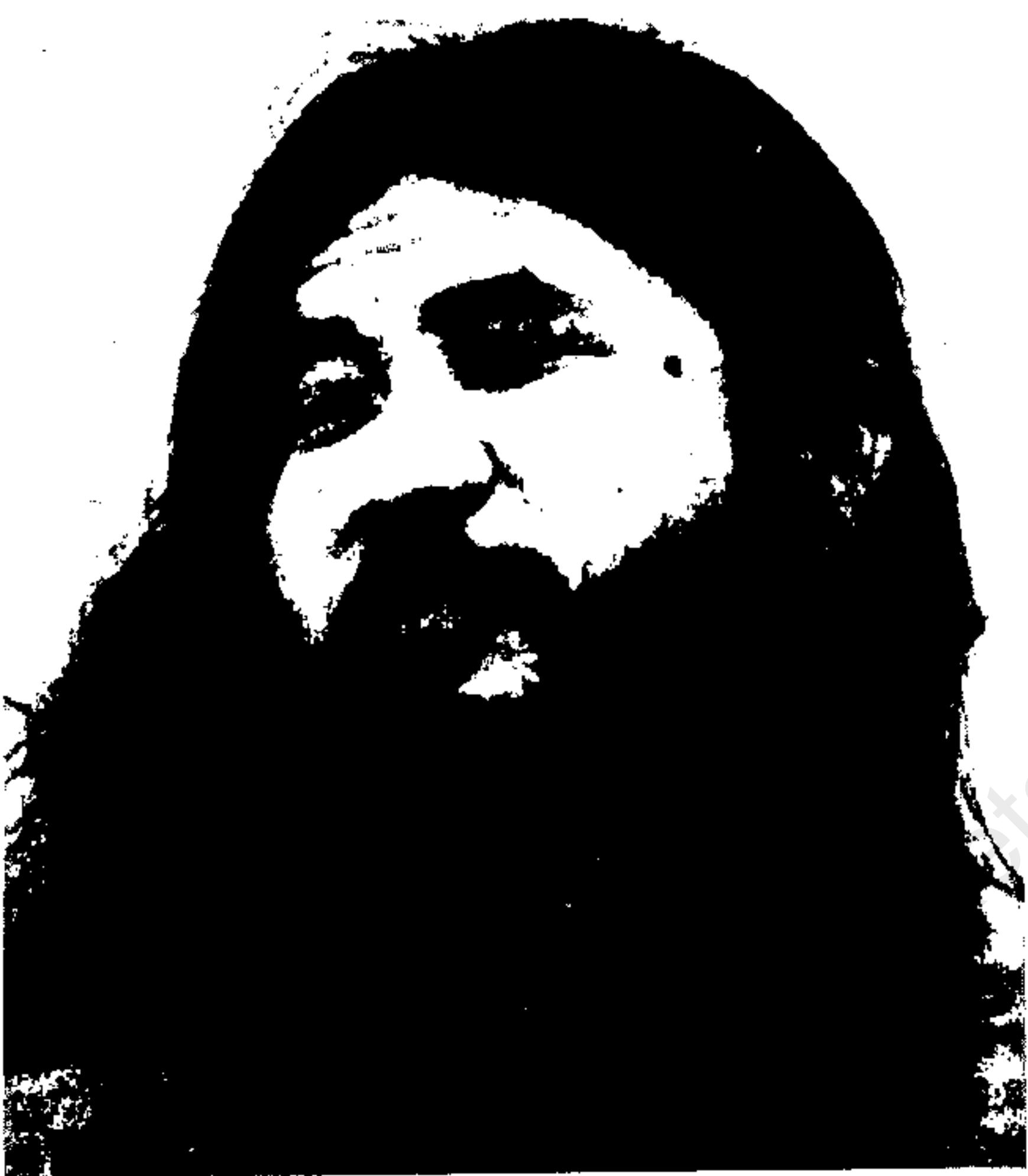
۳- سیدحسن تقی‌زاده، از پرویز تا چنگیز، کتاب فروشی فروغی، تهران، ۱۳۹۹، ص. ۱۶۲.

۴- در این باب می‌توان از جمله نگاه کرد به تئودور نلذک، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان.

ترجمه‌ی عباس زریاب، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۶۰. همچنین برتووله اشپولو، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاح‌طوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، تهران، ۱۳۹۲ چاپ دوم انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴. و نیز ذیع‌اله صفا، خلاصه‌ی تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تا پایان عهد صفوی، امیرکبیر ۱۳۵۶. بخش ساسانی از ص ۲۷ به بعد و نیز ایلیا پetrovskی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰، و نیز حسن پیریان (مشیرالدوله) تاریخ ایران باستانی یا تاریخ ایران قدیم (در یک مجلد) مطبوعه‌ی مجلس شورای تهران، ۱۳۶۶ (بخش ساسانیان)، و نیز «افتعال عرب و پس از آن» نوشته عبدالحسین زرین کوب در تاریخ ایران کمربیج به نشانی زیر:

Abdol-hosain Zarinkub, The Arab conquest of Iran and its Aftermath, The Cambridge History of Iran, vol.4, cambridge, 1975.

با سلام علی آزاده از ژاپن



از حوادث مهمی که در طی دو سه ماه گذشته در ژاپن اتفاق افتاد و بازتاب بین‌المللی پیدا کرد وقوع زلزله در بندکویه و دیگری سقوط هرچه بیشتر ارزش دلار در برابرین بود که این روند سقوط بنا به گفته‌ی کارشناسان در کل به ضرر اقتصاد و صنایع تولیدی ژاپن است چرا که ژاپن از جمله کشورهایی است که بیشتر صادرکننده است تا واردکننده. و سومین حادثه‌ی مهمی که پلیس ژاپن را با امروز به حالت آماده باش درآورده جریان کشتار مردم در قطارهای زیرزمینی به وسیله‌ی گاز شیمیایی سارین بود. در این رابطه علاوه بر روز شمار وقایع که در این صفحه آمده است. آقای سردبیر، (منظور صفحه‌ی چاپی مجله می‌باشد ص ۴)، فقط قسمتی از کارهای این آقای «آساهارا شوکو» را حضورتان عرض می‌نمایم. ایشان که ۳۹ سال دارند حدود نزدیک به ده سال است که از کیوشو آمده و این فرقه را بنادرده و فرقه «دامو» نام دارد. به دنبال تحقیقات پلیس از انبارهای ساخت سارین اعلام شد که این بمب اولین بار بوسیله‌ی آلمانی‌ها ساخته شده است ولی در زمان جنگ، هیتلر و حزب نازی به خاطر اثرات مخرب و عواقب آن از این گاز استفاده نکرد تا جنگ ایران و عراق که صدام بارها از این گاز استفاده کرد و طبق گزارشات رسانه‌های ژاپن انبارهای این آقا چندین برابر انبارهای صدام است. در این انبارها به اندازه‌ی کشتار ۵ میلیون نفر انسان و یک کارگاه اسلحه سازی کشف شده است.

حضرت ایشان گوشت را برای پیروان خود حرام داشته‌اند در صورتی که خودشان جلو دوربین تلویزیون در حال خوردن خوراک گوشت دار ظاهر شد. ایشان آب وانی که در آن حمام می‌کرد را به قیمت هر لیوان ۱۲۰ دلار می‌فروخت و خون‌هایی را که از این و آن می‌گرفته به گروهی از پیروان خود به عنوان خون امام فرقه می‌فروخته به قیمت هر پلاستیک محتوی خون ۵۰۰ دلار و آن‌ها این خون را می‌نوشیدند و همین طور می‌بدن امام فرقه، هر تارش به قیمت گرافی فروخته می‌شده. ایشان به جنس مخالف از نوع باکره‌اش علاقه‌ی زیادی داشته‌اند از نکات جالب اینکه ایشان شیوه‌ی شخصیت هیتلر هستند و این را بارها در صحبت‌هایش گفته.

مرتدان از این فرقه را در یک سلو افرادی می‌انداخته و به آنها مرفین و دیگر داروچهات تعجیز می‌کرده و آنها را گرسنه نگه می‌داشته‌اند.

ملاحظه می‌فرمایید این هم امامی همانند امام‌های ریز و درشت دیگر که در گوشه و کنار دنیا قد علم می‌کنند و از جهالت مردم سوء استفاده می‌کنند. نمونه اش را در کشور خودمان زیاد دیده ایم با کشتارهایی به مراتب وحشیانه‌تر و ناجوانمردانه‌تر. به راستی اینها در آستانه‌ی سال دوهزار چه می‌گویند و از جان انسان‌ها

چه می‌خواهند و جز خون و مرگ چه حرفي برای گفتن دارند. در یکی از نشریات فارسی زبان مقاله‌ای در این مورد آمده بود که نظر نویسنده در کل این بود که اینگونه فرقه‌ها به خاطر نبود معنویت در کشورهای کاپیتالیستی طرف دارانی پیدا می‌کنند و به وجود می‌آیند. به نظر حقیر علت عمدی سبز شدن این‌گونه فرقه‌ها سودجویی و قدرت طلبی تعدادی شیاد از یک طرف و حماقت و جهالت مردمان نادان از طرف دیگر است.

یاد گفته‌ی یکی از فیلسوفان زمان فراعنه‌ی مصر که در یک رمان تاریخی خوانده بودم افتادم که او هم وقتی جنگ و کشتار عظیم دو فرقه‌ی مذهبی را در مصر دید به طوری که رود نیل پر از لاشه‌ی مردگان شد، گفت انسان ممکن است لباسش عوض شود لوازم زندگی و ابزار جنگیش پیش‌رفته‌تر شود و دست به اختراعاتی بزند ولی حماقت نوع بشر تا دنیا باقی است از بین نمی‌رود.

پس چاره این نیست که به بهانه‌ی نبود معنویات، خرافات را ترویج کینم بلکه باید مردم دنیا آگاه شوند و چهره‌ی پلید این‌گونه شیادان به مردم نشان داده شود.

آقای سردبیر ببخشید که نرسیدم نوشته را پاک نویس کم.

گمان‌ها و واقعیت‌ها

علی پارسا

نقدی بر مقاله: «نسبیت و قدرت در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت». نگاهی به ریاست جمهوری مریم رجوی

مقدمه:

در سیمرغ شماره ۵۶ مقاله‌ای زیر عنوان «نسبیت و قدرت در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت»: نگاهی به ریاست جمهوری مریم رجوی^۱ به قلم آقای مهرداد درویش پور به چاپ رسید. هدف کلی مقاله تحلیل و بررسی عملکرد شورا و مجاهدین در انتخاب خانم مریم رجوی، و هدف مشخص آن نقد و بررسی ایدئولوژی مجاهدین بود.

به نظر من مقاله آقای درویش پور از دووجهت مثبت بود. اول، تشخیص صحیح دشمن مشترک اصلی مردم ایران یعنی رژیم حاکم بر ایران و مخصوصاً تشخیص خصوصیت ذاتی غالب این رژیم یعنی «ازن سیزی». دوم، ارزیابی نسبتاً مثبت از عملکردهای اخیر شورا و مجاهدین. در عین حال مقاله دو اشکال اساسی نیز داشت. یکی نداشتن اطلاعات کافی از روابط و حتا موضع‌النی شورا و مجاهدین، که منجریه روی آوردن نویسنده مقاله به گمان و برچسب‌های متداول شده تا تکیه بر استدلال و شواهد. دوم، یکی کردن ایدئولوژیک که متساقنه، در کمنگ کردن نقاط ایدئولوژیک به تضاد ایدئولوژیک که متساقنه، در نتیجه نیاز همکاری عملی با آن، تاثیر گذارده.

به اعتقاد من، بادرنظر گرفتن شرایط سخت مبارزه کنونی برای رسیدن سریع تر به آزادی و دمکراسی، نیروهای سیاسی، در صورت «اختلاف» ایدئولوژیک و نه «اصدیت» ایدئولوژیک، باید تاکید را بر موضع مشترک سیاسی و درنتیجه عمل مشترک سیاسی بگذارند، هرچند وجود اختلاف‌های ایدئولوژیک پدیده ای است طبیعی، و پذیرش آن اولین التزام به اصول پلورالیزم سیاسی است. واضح است که این نوع همبستگی با «همه باهم» خمینی تفاوت کیفی دارد، زیرا نیروهای سیاسی، برخلاف دوران قبل باید بر روشن ترشدن موضع و برنامه‌های سیاسی خود و دیگران پاشاری کنند. اما زیرسوال بردن کلی نیروی اصلی مقاومت و در نتیجه عدم همکاری فعال و پشتیبانی از آن به دلایل ایدئولوژیک، پشتیبانی و همسویی با رژیم است. زیرا در این برده از زمان تنها سیاست و ایدئولوژی رژیم است که می‌تواند با «سیاست شورا» مخالف و «ایدئولوژی مجاهدین» در تضاد باشد.

دوست گرامی:

در شماره‌ی تازه مجله سیمرغ، سال ۷۴ را سال «نیما» اعلام گردید. این پیشنهاد مرا بیاد پوستری انداخت که سالها زیب درگاه «خانه‌ی کتاب ایران» در وست وود بود. آن یک کپی گرفتم که آنرا امروز به مناسبت سال نیما و همین‌طور بیاد بود حماسه‌ی نیوشان فرهنگی و خاطرات خانه کتاب ایران به مجله انسانی و جهانی سیمرغ هدیه می‌کنم.



از حرف‌های همسایه

«عزیزم! می‌گویید چگونه فرا بگیرم؟

خیلی آسان است. بخوانید. باز تکرار می‌کنم بخوانید. هیچ چیز ما را نجات نمی‌دهد جز خواندن در صورتیکه دریابیم و مطلب به کار ذوق ما بخورد. ملت ما زیادتر از آن چه تصور می‌کنید به این کار احتیاج دارد. وضعیت ما عوض نشده، و اگر رشد خود را نکرده، یک راه برای فهمیدن و درمان هست؛ خواندن. اگر بدانید این چه توصیه‌ی سودمندی است. بعد از چند سال که به کار ادامه دهید و بر طبق آن چه می‌خوانید کار کنید و در کار و آن چه خوانده‌اید دقت کنید، خواهید دانست من چه می‌نیما یوشیج گویم.

مساله زنان یکی از اصلی ترین عرصه هایی است که پژوهه های سیاسی را می توان بازشناسن. در مورد شورا این تحولات به مساله زنان محدود نماند، بل که هم زمان شاهد تجدید نظرهایی در برخورد به ملی گرایی، هنرمندان، عناصر اندیشه‌ی مدنی هستیم.^{۱۰} «برای مجاهدین... نزدیکی به فرهنگ مدنی از طریق انجگشت گذاشتن به حساسترین بخش آن در ایران یعنی مساله زنان و تأکید بر ضرورت رهبری سیاسی زنان در جامعه صورت گرفته، امری می تواند مشروعيت اجتماعی آنان را افزایش دهد.» در خاتمه می افزاید: «اپوزیونی که برای خود، حتاً صاحبان قدرت در گذشته و حال امکان تحولی به سوی دمکراسی را میسر می داند، مضمون است که مجاهدین را از چنین امکانی مستثنای کنند.» «برخورد پر خاشگرایانه و هیستریک... مانع رشد فرهنگ دمکراتیک خواهد شد و به مسموم کردن و خصم آلد کردن هرچه بیشتر فضای ایراد و ساند»

محورهای اصلی ایرادها

اما چهار محور اصلی ایرادهای آقای درویش پور به شورا و مجاهدین و نتیجه گیری متناقض ایشان که موضوع اصلی این نقد است چنین است:

۱- «تفی مرد سالاری را نمی توان بدون بر جسته کردن خواست ها و سیاست های مستقل زنان (فمینیستی) تحقق بخشد.»

۲- در سازمان مجاهدین و شورا رهبری «نه بر پایه انتخاب بل که بر مبنای «صلاحیت» تعیین می شود. و اهر چند مجاهدین مکانیسم رهبری در جامعه و درون رهبری خود را یکسان نمی دانند، در انتخاب خاتم رجوعی و معرفی وی به عنوان ریس جمهور به همان گونه عمل کرده اند.»

۳- «باره بری زنان در مجاهدین و ریاست جمهوری مریم... تغییری در سیاست و مطالبات شورا به وجود نیامد.»

۴- «این تحول نه محصول خود آگاهی جنسی زنان مجاهدو شورا در تقابل با استیلای مردان بل که حرکتی بوده است که به خواست رهبر آنها صورت گرفته.» «این لبیک همگانی بیش از هر چیز نشانه آنست که این تحول نه محصول یک کشاکش درونی، بل که محصول توافق و همبستگی جمعی با خواست رهبر بوده است.»

نتیجه گیری ایشان - «حال اگر از این زاویه نگاه مجددی به مساله‌ی ریاست جمهوری مریم رجوعی بیاندازیم خواهیم دید که این تحولات تا چه حد به دور از ادعای حل مساله زنان در ایران است»

پاسخ به ایرادها

متاسفانه رژیم منحوس خمینی این اصل را همراه خودش آورد

سیاسی شدن جامعه ایرانی به ضرر رژیم (و همه دشمنان دمکراسی) و تهافتگرانی برای آینده ای دمکراتیک در ایران است. سیاسی کردن جامعه وظیفه اصلی روشنفکران و تشکل مردم جامعه سیاسی شده برای حرکت وظیفه نیروهای سیاسی است. شرکت فعال در برگزاری اکسیون‌ها و تظاهرات خارج کشوری با نیرویی که با آن همسوی سیاسی داریم لازم، و تاثیری قاطع در روند سرنگونی رژیم دارد.

نقاط مشترک سیاسی با شورا

نویسنده بدرستی معتقد است که امدادیان و شورا از موقعیت خاصی برخوردارند. زیرا باید نشان دهنده که آلت راتیو آنان، هم با الگوی بنیادگرایان وهم الگوی زن سکولار، چه از نوع سلطنتی و چه از نوع فمینیستی اش فرق دارد. «راه حل مجاهدین»، به نظر آقای درویش پور «تأکید بر ضرورت افزایش مداخله زنان در مبارزه سیاسی و ارتقا زنان در سطح رهبری است.»

وی در ادامه این تحلیل می افزاید که: «امدادیان و شورا.... پژوهه رهایی زن را اساس سیاسی می دانند، که با تغییر نظام تحقق یافته است» و اطرح جنبش مستقل زنان را... نوعی انحراف از مسیر اصلی مبارزه، تفرقه افکنی می دانند. با این همه، به نظر او، مجاهدین و شورا ابانتیزیستی دریافت که چنین راه حلی بدون طرح و بر جسته کردن مسله زنان جذابیت چندانی نداشته و نمی تواند به سادگی زنانی را که یک بار طعم ارجحیت دادن به «امسائل عمومی مبارزه و انقلاب» نسبت به خواست های مستقل خویش را چشیده اند جذب کند.» وی می افزاید که «باید اعتراف کرد که هشیارانه عمل کرده اند و تا حدودی هم موفق بوده اند.» به نظر وی احضور زنان در سطح رهبری یک سازمان و یا جامعه گرچه شرط کافی و تضمینی برای نفی فرهنگ مردسالاری نیست، اما شرط لازم آن هست. «و در انتقاد به موضع گیری اضداد مجاهدین و شورا نسبت به انتخاب خاتم رجوعی، آقای درویش پور می نویسد: «اپوزیون نیز غالباً معرفتار اندیشه و فرهنگ پدرسالاری است» و اضافه می کنند: «اساده نگری در برابر این تحول و خلاصه کردن آن به یک بازی سیاسی و منفی گرایی مطلق دربرابر آن، عدم درک اهمیت فرهنگی طرح رهبری زن در جامعه اسلامی است.»

در بخش های دیگری می افزاید: «حرکت مجاهدین و شورا، علی رغم تمام نواقصی که از آن یاد شد به بر جسته تر نمودن ضرورت شرکت زنان در سطح رهبری سیاسی چه در جامعه ایران و چه در اپوزیون و چه در خود مجاهدین یاری رساند و تا همین حد مشتبث است.» انحوه برخورد به

جدا از عدم آگاهی ایشان به مکانیسم تصمیم گیری در شورا و مجاهدین، عدم انتخاب خاتم رجوى در یک رای گیری عمومی است.

در پاسخ، اولاً ایشان فراموش می کنند که خاتم رجوى به عنوان رئیس جمهور انتخابی مقاومت و برای دوران موقت انتخاب شده‌اند. ثانیاً مجاهدین دوراه درپیش داشتند. یا خاتم رجوى را انتخاب می کردند یا نمی کردند. حداقل به نظر می رسد آقای درویش پور با نفس نیاز معرفی یک زن به عنوان رئیس جمهور برای تسریع سرنگونی، یا به عبارتی از دید سیاسی با این کار موافقند. می ماند روش انتخاب اطمینان دارم آقای درویش پور این شیوه مسخره، غیر عملی، و در تاریخ بی سابقه، را در نظر ندارند که شورا و مجاهدین، به مشابه نیروی مقاومت و نه نیروی حاکم، می بایست برای ایرانیان سراسر دنیا صندوق رای گیری می گذاشتند.

از غیرعملی بودن این طرح نیز که بگذریم، به طورنظری نیز خارج کشور بازتابی از داخل کشور است، و در حالیکه توده داخل در زیر فشار خفغان اجازه ابراز عقیده آزادانه را نداشته باشد از توده خارج از کشور که اساساً در گیر مسائل متفاوتی است، نمی توان انتظار داشت که بباید و برای مردم داخل کشور مایه بگذارد و تصمیم بگیرد. پس شاید منظور ایشان شاید چیزی شبیه دعوت رهبران اپوزیسیون برای شرکت در یک «کنگره سراسری انتخاباتی» است.

حالا مشکل اینست که چگونه باید تصمیم گرفت که: اولاً، چه کسانی جزو اپوزیسیون دمکراتیک فعال سیاسی هستند و چه کسانی نیستند و دشوار تر تشخیص نمایندگان این اپوزیسیون است. چون به نظر می رسد که تعداد رهبران اپوزیسیون از تعداد رهروان آن، بیشتر است. ثانیاً، از وفاداران دو دیکتاتوری حال و گذشته که بگذریم. که انشالله مد نظر آقای درویش پور نیستند، باید مجاهدین و شورا بگردند و اپوزیسیون فعالی غیر از اعضاء و نزدیکان شورا و مجاهدین پیدا کنند که در عین حال تا کنون مقاومت سریلنک ایران را به انواع خیانت، جنایت، همکاری با دشمن، و فساد اخلاقی متهم نکرده باشند. چگونه می توان این به اصطلاح اپوزیسیونی که به قول خود ایشان حتی اهمیت و نیاز اچنین انتخاب مهمی را در ک نکرده‌اند، برای تصمیم گیری در مورد آن جمع کرد. اگر به تجربیات تاریخی، از فرانسه و دوگل گرفته تا فلسطین و سازمان آزادیبخش رجوع کنیم، می بینیم در حالیکه خفغان اجازه انتخابات آزاد را در داخل ندهد تنها معیار مشروعیت سیاسی مقاومت است و بس.

۳- شکل گرایی و کار محتوایی

آقای درویش پور می نویستند «با انتخاب خاتم رجوى تغییری در سیاست‌ها و مطالبات شورا به وجود نیامده». این نشان دهنده آنست که

وحتی در بین مخالفانش رواج داد که «هر کس تا اثبات بی گناهی اش گناهکار است» در صورتیکه در هردادگاه منصفی متهم کننده باید شواهد و مدرک ارائه کند و نه متهم. با این حال برای روشن شدن پاره‌ای از موارد به پاسخگویی خلاصه‌ای می پردازم.

۱- فمنیسم و مساوات

آن طور که از مقاله بر می آید ظاهرآ آقای درویش پور مسائل را از زاویه فمنیستی می نگرند. در برداشت فمنیستی تا آنجا که به عمدۀ کردن خواست‌های تاریخی زنان در برده زمانی مشخص مربوط شود، فکر می کنم آقای درویش پور اختلاف وایراد عمدۀ ای به مجاهدین و شورانداشته باشند. اما اگر فمنیسم را به نوعی جدا سازی زن از بقیه جامعه و تضاد اصلی رانه تضاد ستمگر و تحت ستم، بل که بر تضاد زن و مرد دانست، بی شک این نظر با دیدگاه های مجاهدین و برنامه های سورانی خواند.

۲- انتخاب و صلاحیت

ایشان اعتقاد دارند که تشکیلات مجاهدین و شورا بر مبنای «صلاحیت» می گردد و نه انتخاب. از اینکه داشتن صلاحیت لازمه انتخاب، و مسلمان مبنای کار شورا و مجاهدین است شکی نیست، و فکر نمی کنم هیچ تشکیلات مسئولی در نیاز به آن تردید کند. اما چرا آقای درویش پور «صلاحیت» را با «انتخاب» در تضاد و آنها را متناقض یکدیگر می بیند، معلوم نیست! شاید منظور ایشان اینست که نهایتاً انتخاب یک بی صلاحیت بر انتصاب یک با صلاحیت ارجحیت دارد.

اما، برخلاف تصور آقای درویش پور انتخاب در مجاهدین و شورا اساساً و نه مطلقاً از پایین به بالاست. بدین معنا که در هر سطحی از تشکیلات، این اعضاء هستند که مسئولین را پیشنهاد و صلاحیت مسئولین خود را باید تائید کنند، و اگر غیر از این باشد، در یک مبارزه داوطلبانه کسی باقی نمی ماند. بر سر هر تصمیم گیری مهمی مسئولین و افراد تحت مسئولیت، ساعت‌ها، روزها و شاید هفته‌ها به بحث و تبادل نظر می تشنند. در این رابطه است که صلاحیت نیز مطرح می شود و تصمیم گیری نه صرفاً از بالا و نه مطلقاً از پایین است. بحث و افشاء در درون مجاهدین و شورا اساس کار و کاملاً با انتصاب و فرمان یک طرفه در تضاد است.

بدین ترتیب روش مجاهدین و شورا به مشابه یک نیروی مقاومت و نه یک نیروی حاکم، با پایپولیسمی که رای کشی را مطلق می کند تفاوت دارد. با این وجود برطبق برنامه های مدون شورادر جامعه آینده ایران شروعیت سیاسی مطلقاً از رای مستقیم مردم می گذرد ظاهراً مورد مشخصی که موجب قضاوت آقای درویش پور شده،

کاریسماتیک شخصی^۱ می‌کنند، وقتی می‌گویند «این لیک همگانی بیش از هر چیز نه محصول یک کشاورزی بل که محصول توافق و همبستگی جمعی با خواست رهبر بوده است». وقتی از صد مقاله که اندرباب مضرات دنباله روی یکی محاضر نمونه در خطرات تکروی نمی‌بینیم، به نظر می‌رسد فردگرایی مزمن ناشی از عملکردهای خمینی آن چنان برروشنفکران ما چیره شده که دریک برخورد عکس العملی با اساس کار جمعی بیگانه شده اند، و هرگونه تفاهم و یکرنتگی و صداقت و اعتماد و رابطه عاطفی را که لازمه کار جمعی، بخصوص در این مقطع است، از پشت عینک بد بینی می‌نگرند.

مایکل پرانتی، متفکر مشهور چپ معاصر در یک سخنرانی اخیر خود در برکلی گفت: «در سیاست اعتماد حرفی پوچ و بی معناست». این سخن در چارچوبی که او صحبت می‌کند ممکن است درست باشد، اما اگر آن را به طور مطلق و دور از درنظر گرفتن شرایط ایران و الزامات سرنگونی رژیم عنوان کنیم و «بی اعتمادی» را در مقابل «اعتماد» اصل قرار دهیم راه را به بیراهه برده سراز آثارشیسم سیاسی درمی‌آوریم. به نظر می‌رسد دوستانی مثل آقای درویش پور چنین منطقی را دربینش ایدئولوژیک خود اصل قرارداده اند. نمود این فردگرایی مطلق را بانگاهی به تفرقه و حشتناک و ناتوانی در انجام کار سیاسی جمعی درون بقیه اپوزیون را راحتی می‌توان دید.

دربهای همکاری با شورا بروی هر کس که اصول سیاسی، آزادی و استقلال را پذیرفته باشد نه تنها باز است، بل که مقاومت شدیداً نیازمند پشتیبانی فکری و مادی همه هموطنان است. انتقاد وقتی معنی دار و کارساز است که انسان مشکلات را از نزدیک ببیند و لمس کند، و این تنها با گام نهادن به میدان عمل جمعی و کمک صمیمانه به آنهاست که بیشترین کار را انجام می‌دهند میسر است. آینده ایران در گرو کار و تفاهم جمعی است، و نه سکتاریسم. حتی بنیانگذاران واقعی سوسیالیسم علمی نیز در مورد تعادل میان کار فکری و کار عملی و از خطر افتادن در دامان یکی به بهای رها کردن دیگری هشیار داده اند.

کلام آخر را با نقلی از مقاله آقای درویش پور که من هم عمیقاً به آن اعتقاد دارم به پایان می‌برم: آزادی زنان دریک جامعه یا سازمان معیار سنجش آزادی در کل آن جامعه و یا سازمان است. امیدوارم آقای درویش پور به این اصل وفادار باشند و شورا و مجاهدین را از این قاعده مستثنا نکنند.

اولاً وی ظاهرآ کوچکترین اطلاعی از برنامه های شورا ندارد، ثانیاً مسیر تحولات را وارونه می‌بیند. بیش از هشت سال است که از تصویب طرح زنان به همراه طرح خود مختاری و آزادی ادیان می‌گذرد که فکر می‌کنم بارها در رسانه های مقاومت نیز منعکس شده و در آن به همه دلو اپسی های آقای درویش پور متجلمله آزادی انتخاب پوشش، نوشش، حرقه، ورزش وغیره خاتمه داده. اما تعجب آورتر، وارونه دیدن سیر تحولات است. آقای درویش پور که حضور و پیشرفت زنان را در شورا و مجاهدین فرمایشی می‌داند، لابد براین پندارند که ده ها هزار زن مجاهد و مبارزی که از فردای به بند کشیده شدن آزادی به منظور دفاع از حقوق انسانی مرد و زن ایرانی پا به میدان نهاده و با نثار همه وجودشان به مبارزه برخاستند، انتخاب راهشان اصلاً نه کاری به واقعیات اجتماعی بیرونی و نه اراده درونی داشته و تنها در اثر جذبه شخصی آقای رجوی بوده است! و در ضمن، لابد به جای قدرشناصی از رهبری مسعود رجوی در تشکیل و انگیزه دادن به مردم ایران برای مبارزه و مقاومت، باید چیزی هم از او طلب کاریود.

آقای درویش پور فراموش می‌کند که مدت ها پیش از انتخاب خانم رجوی، به تدریج بیش از نیمی از رهبری سیاسی و نظامی ارتش آزادیبخش و حدود سی در صد اعضای و کادرهای رزمیه مجاهدین را زنان تشکیل می‌دادند. نه دوست عزیز، هیچ تشکیلاتی که ذره ای به پیروزی و یا حتا ماندگاری خود علاقه مند است کارش را بر مبنی فرماییسم نمی‌گذارد و مهمتر از این نمی‌تواند جان هزاران رزمیه گان با ارزش خود را به طور صوری و برای خوش آمد دیگران و نمایش سیاسی به دست زنان بسپارد. شاید شما زنان ایرانی و مخصوصاً زن مسلمان ایرانی را خیلی دست کم گرفته اید که برایتان مشکل است رسیدن مریم را به جایگاه فعلی اش نتیجه یک روند تکاملی واقعی، بر اساس یک اعتقاد ایدئولوژیک به تساوی زن و مرد ببینید. تازه برخلاف گفتار آقای درویش پور شورا و مجاهدین هیچگاه مدعی نبوده اند که با رسیدن زنان حتی در سطح رهبری مساله زن را در ایران بکلی کرده اند، بل که، همانطور که ایشان نیز اذعان دارند، آن را گام بزرگ و مهمی در جهت رفع تبعیض جنسی در جامعه آینده ایران می‌دانند.

۴— فردگرایی و کار جمعی

اما فکر می‌کنم اشکال آقای درویش پور و بسیاری از دوستان با حسن نیتی که هنوز در عمل با شورا و مجاهدین همراهی ندارند از جای دیگری آب می‌خورد و بیشتر شبیه یک غیر فلسفی است تا اختلاف نظر سیاسی بر مبنی تجربیات بیرونی. وقتی ایشان صحبت از رهبری

MARCELO LIMA

نگاه شگفتی و هراس

Marcelo Lima نگاره‌های

فرامز سلیمانی



انداخت و این سرآغاز موج مدرن هنر برزیل بود. نمایشگاه‌های دو سالانه (بی‌ینال) برزیل در دنباله هفته‌ی هنر، بیش از چهار هزار اثر هنری را در تالاری به درازی یک مایل عرضه کرد.

هنر برزیل از قرن هجدهم با آثار «آلثی رادینیو» ۱۷۳۹–۱۸۱۴ رخ نمود.

آلثی رادینیو به علت جذام معلول بود اما هنر برزیلی را شکل داد. «کالوا کانتی» ۱۸۲۷–۱۸۸۲ از ابداع گران هفته‌ی هنر، «ترازیلا دو آمارال» این راه را پی گرفتند. دیوارنگاره‌های هنرمند اخیر در سازمان ملل و کتابخانه‌ی ملی واشنگتن به نمایش در آمدند است.

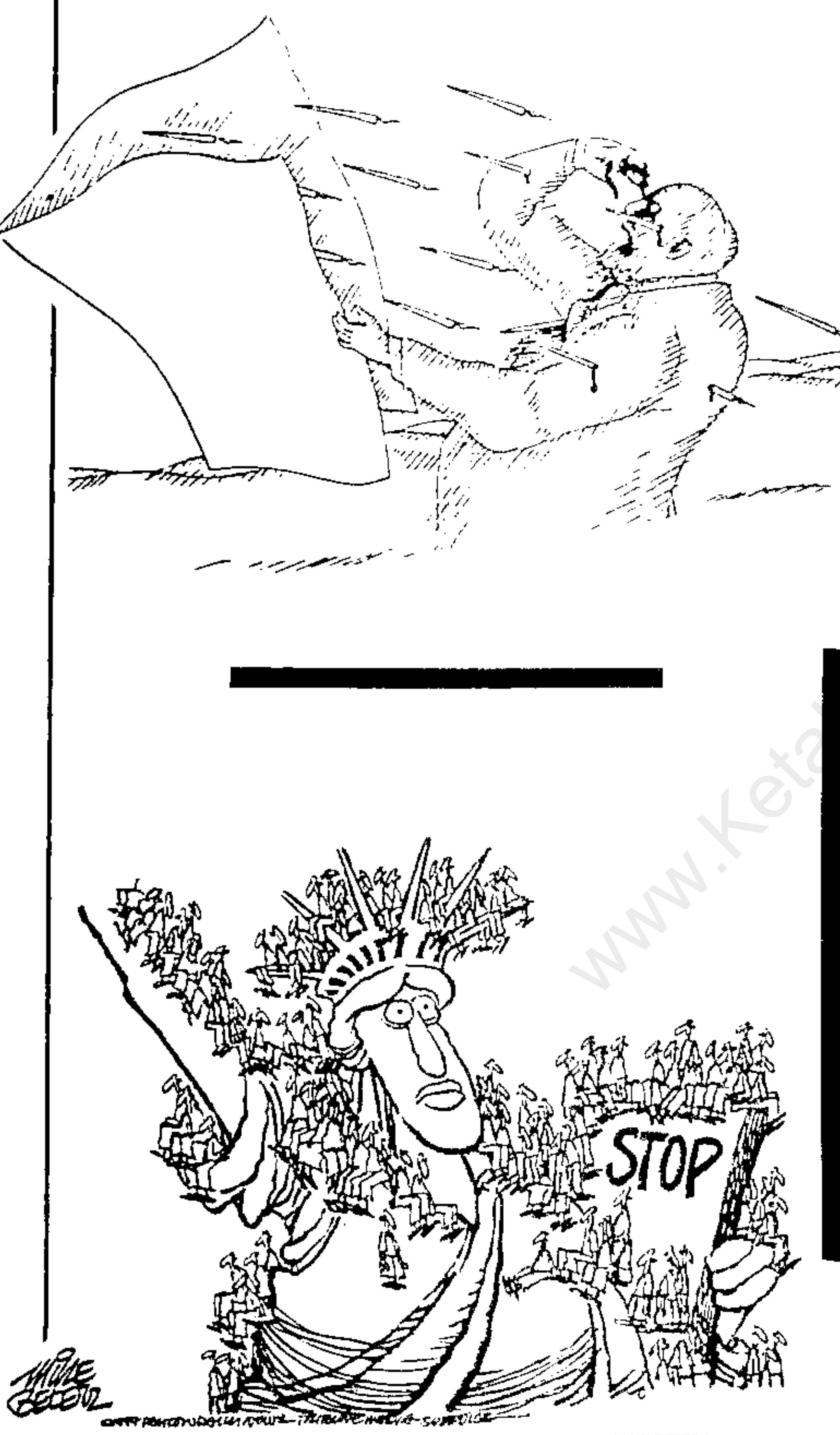
او زیر تاثیر آثار واقعگری دیوارنگاران مکزیک و همچنین پابلو پیکاسو بود و صحنه‌ها و چشم اندازهای بسیاری از تاریخ برزیل و قهوه زارها و رواج مسیحیت در میان سرخ پوستان را از خود برجای گذاشت.

در تندیس گری «برونو دی جرجی» (۱۹۰۵) نقشی آغازگر دارد و کار عمده‌ی او تندیس دو جنگاور است در برزیلیا. تصویر آدم‌های عادی، (کاندانگو) که از گوش و کنار برزیل آمدند تا برزیلیا، پایتخت برزیل را در سال ۱۹۶۱ بسازند.

نر «برزیل» آمیزه‌ای از میراث‌های بومی، اروپایی و آفریقایی را با خود دارد و در شعر و ادبیات، موسیقی و کارناوال و سامبا، نقاشی و تندیس گری و حتا مذهب در ترکیبی از کاتولی سیزمه باورهای سرخ پوستان و آفریقاییان عرضه می‌شود.

در ادبیات برزیلی نماینده‌ی عمدۀ ای این هم‌آمیزی‌ها را در آثار ماشادو می‌بینم او نویسنده‌ای فقیر و مصروف بود و تحصیلاتی اندک داشت از ۱۸۳۹ تا ۱۹۰۸ زیست و در قصه‌ها و شعرها و نمایش نامه‌هایش زندگی روزانه برزیلی‌ها را به خوبی بازگفت «اطارهای پس از کوباس»، «سنگ گور برای پرنده‌ی کوچک» و «دن کاسمورو» ۱۸۸۶–۱۹۶۸ و «سیسیلیا میتوس» و به ویژه «ماریو داندراده» و «از والدو داندراده» هستند در سال ۱۹۲۲ در «سن پائولو» شهر برزیل یک حادثه عمدۀ‌ی هنری رخ داد. آندراده‌ها با همکاری هنرمند دیگر برزیلی، کالوا کانتی، «هفته هنر» را آغاز کردند که انقلابی در هنر برزیل به راه

مارسلولیما، متولد سال ۱۹۵۲ ریودوزانیرو، و فارغ التحصیل فلسفه از دانشگاه سائوپولوی بروزیل است. او از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ در پاریس زیست و به لیتوگرافی پرداخت. مدتها را نیز در سویس گذراند. از دانشگاه نیومکزیکوی امریکا دکترای فلسفه و تاریخ آندرگرفت و اینک در همان دانشگاه سائوپولو به تدریس مشغول است.



نمایش لیتوگرافی های مارسلولیما بهره‌ی او را از میراث های پیشگامان هنر بروزیل به نمایش می‌گذارد و نگاه شگفتی و هراس انسان امروز را می‌نمایاند. رنگ‌های پس زمینه‌ی قرمز، قهوه‌ای، نارنجی او در مجموع به چنین بیانی کمک می‌کند. تقابل دیدار و هراس یا چشم پوشی، نگاه افسرده‌ی زن سیاهپوست، یادآور خود چهره‌ی «کته کلوتیس»، زن برهنه و گریلا در اتاق خواب که نفی آزادی فردی و آزادی در مفهوم عام و در عین حال یادآور المپیای ادوآر مانه است. پشت برهنه‌ی انسان یادآور کارهای ادور مانک نروژی است. گم‌گشتنگی، خشونت، واژگونگی همراه با خشونت (تیربار و تفنگ) مسخ، زن فلوت زن، کولاژها، سرهای تنها و جدا و در پایان، یا که در ادامه‌ی فضا، انسان‌گرگ که تن بیجانی را با خود می‌برد.

مارسلولیما می‌گوید: «تصویرها گاه از میان سایه‌ها بر می‌آید گاهی دیگر سایه‌ها را می‌نمایاند و خلاقانه در زمینه‌ی روشنایی نبود آن خود را به ثبت می‌رساند. حضور چهره‌ها را به شکل نبود جهان می‌توان دید. در واقع تاریکی به مفهوم خلاء و سرشاری است. نبودی است که امکان بودن همه چیز را طرح می‌کند. تنها آغاز و بازی نور که پوشاندن و آشکار ساختن است و جوهر بودن.»

لیتوگرافها و مونوپرینت‌های لیما به عنوان یک روش‌نگار امریکایی جنوبی در انجمن فرهنگی بروزیل و امریکا به جست‌وجوی جوهر بودن، سایه روشن‌ها را کنار می‌زند و پیش رو می‌آورد و در این کشاکش و ماجرا، نگاه شگفتی و هراس انسان امروز را به خاطر ما می‌کشد. لیما نه تنها نماینده‌ی چالش‌های جامعه خود برای یافتن راه نجات و رستگاری است، بل تک چهره‌ای جهانی را در کارهای خود نقش کرده است که به جغرافیا و فرهنگی خاص تعلق ندارد و در حال، از آغاز تمدن تا اکنون را به جلوه و تماشا می‌آورد و بر یادآوری آن اصرار و پاشاری دارد.

* ن.ک:

JOSE NEISTEIN, MANOEL CARDOZO:
POESIA BRASILEIRA MODERNA,
A BILINGUAL ANTHOLOGY,
BRAZILIAN-AMERICAN CULTURAL
INSTITUTE, WASHINGTON, D.C. 1972

در آینده‌ی نمونه‌هایی از این آثار عرضه خواهد شد.

مشترک کوامی پوداخت حق اشتراک ضامن تداوم مجله است

کتاب‌های مورد نیاز خود را از کتاب‌فروشی سیمorgh
نهیه کنید

تازه‌های هنر

کیخسو و بهروزی

هاملت با اجرای زفافه

گروهی از بانوان بازیگر تاتر که سه سال است «گروه باتوان شکسپیر» را تشکیل داده‌اند، ماه گذشته، با آغاز فصل فعالیت‌های تاتری، نمایشنامه‌ی «هاملت» اثر معروف ویلیام شکسپیر را به صورت زفافه در «مرکز تاتر کاسکن» در شهر «کالور» به روی صحنه آوردند. کارگردانی این نمایشنامه به عهده خانم «ناتا سوکوآهاما» بود. این



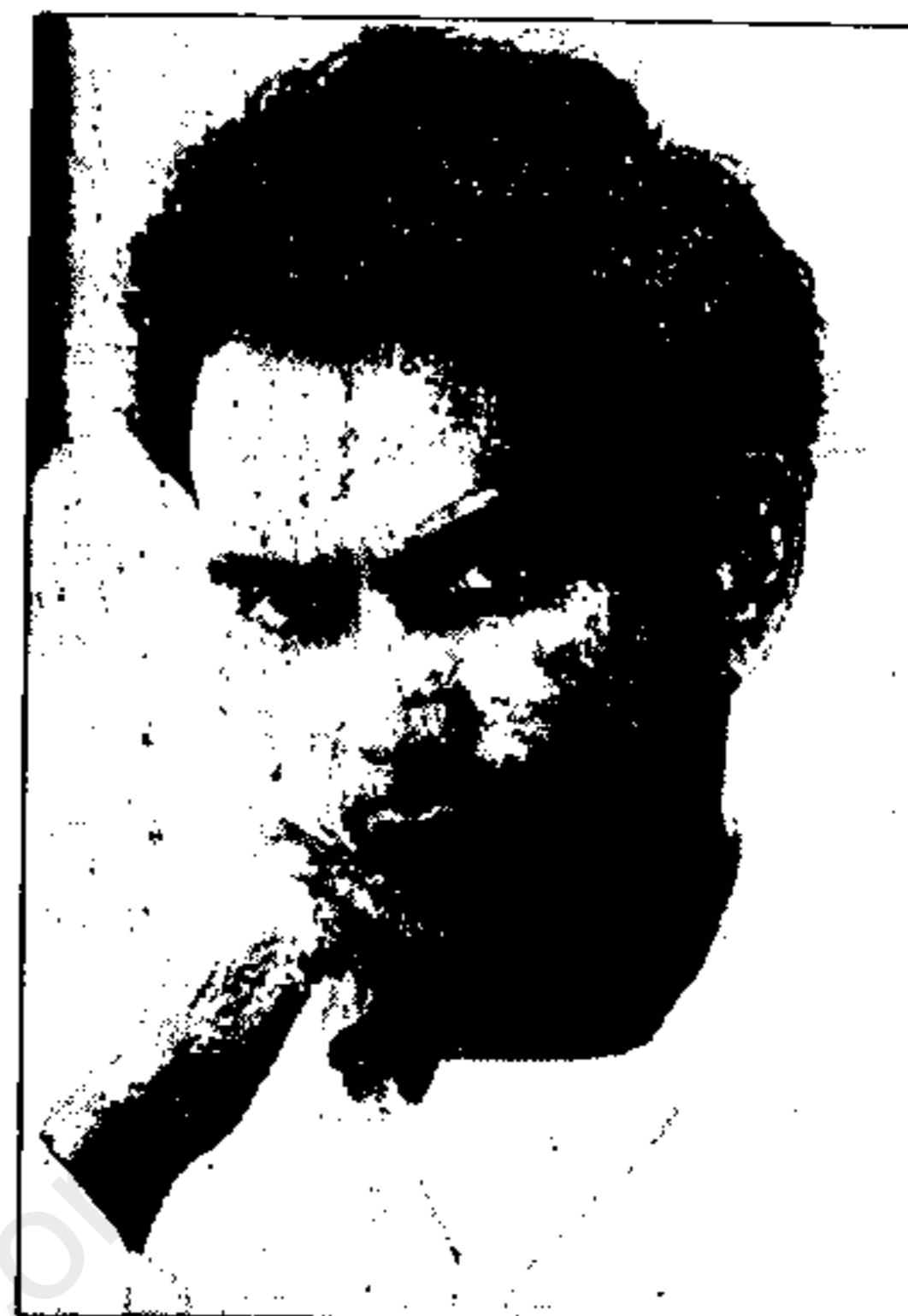
JEFF KAUFMAN

کتاب تازه‌ی «گارسیا مارکز»

کتاب «از عشق و شیاطین دیگر» آخرین و تازه‌ترین اثری است که از گابریل گارسیا مارکز، نویسنده‌ی نامدار آمریکای لاتین، توسط انتشارات «آلفرد. ا. نویف» در این ماه منتشر شد. این کتاب را «ادیت گروسمن» از زبان اسپانیولی به انگلیسی ترجمه کرده است. مارکز، پس از به پایان رساندن دانشگاه «بوکانا» مدتی به عنوان گزارشگر به مسافت در شهرهای بزرگ کشورهای غربی پرداخت. داستان کتاب «از عشق و شیاطین دیگر» مربوط به همان زمان گزارشگری اوست. سگی در بندرگاه در حال دویدن است. «سیروا» دختر دوازده ساله‌ای با خدمتکارش در حال قدم زدن است. سگ به سیروا حمله می‌کند و او را گاز می‌گیرد. مارکز داستان را چنین آغاز می‌کند و در ضمن آن به تشریح، تفسیر و نقد جامعه می‌پردازد. مارکز در ۱۹۸۲ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در ادبیات شد.

در لس آنجلس، خواننده‌ی مشهور اپرا، پلاسیدو دومینگو، نقش اتللو را کمیته‌ها و انجمن‌های بانوان نواحی مختلف لس آنجلس مورد استقبال استثنایی در تاریخ «موسیک ستر» به ثبت رساند.

نمایشنامه که مدت یک هفته روی صحنه بود، از سوی اعضای اجرا کرد و با صدای جادویی و بازی بسیار چشمگیر خود اجراهایی قرار گرفت.



Los Angeles Times

حراج تابلو پیکاسو

رضا عبده، غولی بود

دوشنبه هشتم ماه می در حراج «نیویورک گالری» مبلغ ۶۵/۲۲ میلیون دلار برای سه تابلو نقاشی پرداخت شد. یکی از پیشگامان و غول‌های تاتر جدید آمریکا به حساب می‌آمد، روز پنج شنبه ۱۱ می در سن ۳۲ سالگی در نیویورک درگذشت. رضا عبده که روزنامه‌ی مشهور نیویورک تایمز به او عنوان «پیکاسوی تاتر» داده بود، کارگردانی بود با عقاید بسیار نو در تاتر آمریکا، نمایش‌های او که همگی با استقبال هنر دوستان رویه رو شد، همگی دارای ابداع و شیوه‌هایی بودند که تا کنون در تاتر چنین تجربه‌هایی دیده نشده بود. تاترهایی مانند «والس اوریدیس»، «در قانون بازماندگان» و «تایت، رایت، وايت» که تم اصلی همگی آنها مبارزه با بی‌عدالتی، تبعیض نژادی و خشونت بود.

رضا عبده فرزند «علی عبده» بنیان‌گذار باشگاه ورزشی «پرسپولیس» در ایران بود. رضا در ۱۲ سالگی همراه با خانواده‌اش به انگلستان رفت. در لندن علاوه بر تحصیل به کار نمایش پرداخت و تا آنجا پیش رفت که مدیریت یک تماشاخانه‌ی کوچک به او سپرده شد. سپس به آمریکا سفر کرده و در کالیفرنیای جنوبی تحصیلاتش را در رشته تاتر دنبال کرد. او پیش از مرگ یکی از چهره‌های شاخص تاتر آمریکا به حساب می‌آمد.



دومینگو در نقش اتللو

مرکز موسیقی لس آنجلس (موسیک ستر) با اجرای اپرای «اتللو» فعالیت فصل هنری امسال را آغاز کرد.

از شب ۱۵ تا ۲۳ ماه می در سالن «دورتی چندر پاویلیون» اپرای اتللو که موسیقی دان بزرگ «وردی» آن را براساس نمایشنامه‌ی مشهور شکسپیر ساخته است، روی صحنه آمد.

موضوع قابل توجه برای دوستداران اپرا این بود که برای نخستین بار



فستیوال فیلم‌های «ساتیا جیت رای»

از چهارم تا بیستم «اپریل» در سینما مونیکا در شهر سانتامونیکا، فستیوال فیلم‌های ساتیا جیت رای برگزار گردید. در نخستین شب، سینمای هند و نقش ساتیا جیت رای مورد بحث و نقد و بررسی چندتن از سینما شناسان قرار گرفت. در هند مردم سینما را می‌پرستند و هنریشه‌های سینما را به چشم بت نگاه می‌کنند. فیلم در این سرزمین موتوریین و نیرومندترین وسیله‌ی دگرگونی‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. فیلم در هند سبب شده است که ازدواج همراه با عشق و انتخاب شخصی جای ازدواج‌های قراردادی خانوادگی را بگیرد و سد اختلاف‌های نژادی و مذهبی را بشکند. آنچه سبب شده است که زبان هندی، زبان رسمی این سرزمین شود چیزی جز سینما نبوده است. از همه‌ی این‌ها گذشته، سینما براستی یگانه وسیله‌ی تفریح عمومی است. هستند کسانی که حاضرند از نان خود بزنند و به جای آن به سینما بروند. دولت هند با استفاده از تاثیر و استقبال عمومی، در سینماها، پیش از آغاز فیلم، یک فیلم کوتاه آموزشی و فرهنگی در زمینه‌ی جلوگیری از افزایش تولید مثل، مسائل بهداشتی، تاریخی، معماری و... به نمایش می‌گذارد.

دولت یک صندوق کمک به سینما دارد که قسمی از مخارج فیلم‌های واجد کیفیت عالی و هنری را تامین می‌کند.

فیلم سازانی نظیر ساتیا جیت رای با موقعیت در فستیوال‌های جهانی نظر سینما دوستان را در سایر سرزمین‌ها به سینمای هند جلب کرده‌اند. فیلم‌های این کارگردان، برخلاف سایر فیلم‌هایی که در هند ساخته می‌شود، جدی است و موضوع‌هایی نظیر فقر و بیکاری و بی‌سودایی و خرافات را منعکس می‌سازد.

موزه‌ادیسن

منزل مسکونی توماس ادیسن، مخترع امریکایی، در ایالت فلوریدا به صورت موزه‌ی اختیارات او در می‌آید. ادیسن در سال ۱۸۸۵ زمانی که تصمیم می‌گیرد فصل زمستان را در منطقه‌ای گرم زندگی کند، از ینوچرسی به فلوریدا می‌رود و خانه‌ی

«جینجر راجر» بازیگر و رقصنده‌ی مشهور سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۶۰، روز ۲۵ اپریل درگذشت. او در سال ۱۹۲۹ در ۱۸ سالگی با اجرای نقشی در نمایشنامه‌ی «بالاترین سرعت» به روی صحنه‌ی برادری رفت. یک سال بعد، در حالی‌که در نمایشنامه «دختر دیوانه» بازی می‌کرد، نقش کوچکی در فیلم «مرد جوانی از منهن» به او واگذار شد. او در اجرای این نقش چنان مهارتی از خود نشان داد که در مدت سه سال، از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶، برای بازی در ۱۳ فیلم از او دعوت به عمل آمد و تنها در یک سال (۱۹۳۳) در هشت فیلم به اجرای نقش پرداخت. در بیشتر فیلم‌ها، هنریشه مقابل او بازیگر و رقصنده‌ی معروف «فرد آستر» بود که در ۱۹۸۷ درگذشت. «ستاره‌ی نیمه‌شب»، «شريك خوشبخت»، «بانوبي در تاریکی» و «تپش قلب» فراموش نشدنی است. آخرین بازی او در فیلم «هارلو» بود که در سال ۱۹۶۵ به نمایش درآمد.

کتاب سرگذشت زندگی «گراهام گرین»



کتاب سرگذشت زندگی «گراهام گرین» که جلد اول آن سال گذشته انتشار یافت، در این ماه جلد دوم آن روانه‌ی بازار گشت. این کتاب را «نورمن شری» نوشت و توسط انتشارات «وایکینک» چاپ شده است. جلد دوم این کتاب زندگی گراهام گرین را از سال ۱۹۳۹ تا سال ۱۹۵۵ در بر می‌گیرد.

گراهام گرین در ۱۹۰۴ اندکی پس از پایان دوره‌ی ویکتوریائی دیده به جهان گشود. او به خاطر نوشتن این داستان‌ها: «قدر و افتخار»، «مامور ما در هاوانا»، «کمدين‌ها»، «صخره برایتون» به شهرت رسید. گراهام گرین در همین کتاب می‌گوید: هنگامی که جوان بودم، درست در مدت ۹ ماه یک کتاب نوشتم. در حالی که موضوع کتاب بعدی و شاید دو کتاب بعدی را ذهن می‌پروراندم. البته مانند «آتونی ترولوب» نویسنده‌ی انگلیسی نبودم که در واگن راه آهن نوشتن یک کتاب را تمام و کتاب بعدی را آغاز می‌کرد.

من کتاب بعدیم را در چند هفته بعد از پایان رساندن کتاب قبلی شروع می‌کردم و از تماشای صحنه‌های گوناگون لذت می‌برم. بعضی‌ها گفته‌اند که کتاب «صخره برایتون» تیره‌ترین و بدینانه‌ترین کتابی است که من نوشته‌ام. ولی به نظر من اصل این کتاب بر «رحم و شفقت» استوار است که نقطه‌ی مقابل بدینی است.



به مبلغ ۷۵۰ دلار خریداری کرده و تا سال ۱۹۳۱ که در سن ۸۴ سالگی از دنیا می‌رود با همسر دوم خود مینا در آن زندگی می‌کند. قرار است که کلیه‌ی وسائل شخصی و لوازم لابراتوار و اختراعات او از قبل نامه‌ها، دفترچه‌های یادداشت، کتابها، عکس‌ها، نخستین تلفن و لامپ و ... در این موزه جمع آوری شود و به معرض تماشای عموم گذاشته شود.

باب دیلان

موهای فرفی، بینی کشیده، چشمان آبی کم رنگ، یک گیتار، یک ساز دهنی و صدایی به سان یک سیاه «بلوز» خوان قدیمی؛ این است «باب دیلان»؛ کسی که در ابتدا تنها یک نوازنده بود. ۲۰ سال پیشتر نداشت که همه‌ی ۲۰ تا ۲۵ سالگان را به تحرک واداشت و انقلاب کرد و برخلاف تمایلش تبدیل شد به سخنگو و راهنمای عامی یک نسل.

مردم او را در نقش یک خواننده‌ی فولکلوریک می‌خواستند، اما او راک اند رول را ترجیح داد. گیتار قدیمی اش را دور انداخت و به دستگاه‌های عجیب و غریبی روی آورد که به او اجازه می‌داد صدایش را به چهارگوشه‌ی جهان برساند. و اینک باب دیلان، خواننده و نوازنده‌ی که بازگشتش را پس از سالها و سالها سکوت، با تجمل از سر می‌گیرد و تمامی جهان را تسخیر می‌کند. باب زیمرمن، معروف به باب دیلان در ۱۹۶۱ در شهر کوچک «دولوت» در کنار دریاچه‌ی «شوپریور» بدنیآمد و در شهر «هی بینک» نزدیک مرز کانادا رشد کرد. از نخستین سال‌های نوجوانی اندوه و کسالت را احساس کرد، بی‌عدالتی اجتماعی را دریافت و بعدها به انتقاد از آن پرداخت. نفی قدرت پدر و مادرش، نفی معلم‌های مدرسه، فرار از خانواده و ترک دانشگاه و دیگر اعتراض‌های عملی که همگی ریشه در بی‌عدالتی داشت. سروده‌هایش که در چند دقیقه ساخته می‌شدند ضبط و پخش و به خیابان‌ها سرازیر می‌شدند و از اقیانوس‌ها می‌گذشتند.

روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» زمانی نوشت: «باب دیلان بیش از هر سیاستمداری در دوران خودش نسلش را زیر تاثیر قرار داده است.»

روز نهم جون ۱۹۷۰ زمانی که ریس دانشگاه پرینستون می‌خواست دکترای افتخاری این دانشگاه را به باب دیلان تقدیم کند گفت: «این درجه را به خاطر بیان مقن و جدان مشوش آمریکای جوان، به باب دیلان اعطا می‌کنیم.» و این درست بود، این یهودی کوتاه قد، با موهای فرفی و نگاهی غمگین که پدربرزگش یک مهاجر روس بود، فشارها و ناراحتی‌های یک نسل را در تمامی جهان بازگو می‌کرد. در ۱۹۶۸ برای آوارگان بنگلادش و بعد برای فواری‌های شیلی می‌خواند. ترانه‌هایش را بیش از ۱۰۰ هنرمند خواننده‌اند و به دهها زبان ترجمه شده است.

نخستین فیلم باب دیلان که خودش آن را نوشت، کارگردانی و تهیه کرده است، یک شعر طولانی چهار ساعته بود.

در اوایل ۱۹۷۸ باب دیلان ارکستر جدیدش را تشکیل داد. هشت نوازنده و سه همسرا. با این ارکستر به استرالیا، ژاپن و زلاند نو سفر کرد. این آغاز یک سفر دور دنیا بود. نخستین سفر جهانی پس از ۱۲ سال. و در ماه می امسال پس از ۱۵ سال سکوت باب دیلان در هالیوود و پلادیوم با صدای گرم و دگرگون کننده‌اش بار دیگر لس آنجلس را تسخیر کرد.

باب دیلان کنسرتش را با این ترانه آغاز کرد:
به خاطر داری مادر، زمانی که به جنگ رفتم،
تو فکر می‌کردی که این برای من بهترین است.
من تنها بودم، در میدان، و تو تنها در خانه، با غرورت.
این تو نبودی که در من بود.
وقتی به آنجا رسیدم، فکر کردم که من اینجا چکار دارم؟
من اینجا یعنی برای اینکه کسی را بکشم یا کشته شوم.
اما چیزی که مرا بیشتر ترساند، این بود که دشمن را این اندازه
به خودم نزدیک دیدم.
دیدم که چهره‌اش، درست مانند چهره‌ی من است.

و با این ترانه به کنسرتش پایان داد:
چند سال یک کوه می‌تواند عمر کند، پیش از این که در دریا
غرق شود؟

بله، چند سال وقت لازم است، برای بعضی‌ها
پیش از این که آزادشان کنیم؟
بله، چند بار باید رویمان را برگردانیم.
برای این که بگوییم چیزی ندیده‌یم؟
جواب دوست من، به وسیله‌ی باد دمیده شده
جواب، به وسیله‌ی باد دمیده شده

فستیوال فیلم کان

چهل و هشتادمین فستیوال فیلم کن روز ۱۷ می گشایش یافت و مدت ۱۱ روز به طول انجامید. ریاست هیات ناظران امسال را «جین مورو» بازیگر سینمای فرانسه به عهده داشت. در این فستیوال ۲۴ فیلم شرکت داده شده بود. از آمریکا شرکت‌های فیلم برداری دیسنی، کلمبیا، و فاکس، هر کدام با یک فیلم شرکت کرده بودند. ده نفر هیات اعضای ژوری، انتخاب کنندگان فیلم را تشکیل می‌دادند که از کشورهای مختلف جهان انتخاب شده بودند. در میان هیات ژوری این برگزیدگان را می‌توان نام آورد. نیدین گوردیم، نویسنده‌ی آفریقای جنوبی، جان واترز، کارگردان آمریکایی، بوکیتا فاسو، کارگردان، گاستون کیبور، فیلم‌نویس روسی، ماریا زوروا، و منتقد مکزیکی، امیلیو گارسیا ریوا.



از آفتاب ماه آفتاب

ذهنه مهرگان

کتاب تازه‌ی نصرت الله نوح نصرت الله نوح شاعر و نویسنده‌ی معاصر که چندی است در امریکا به سر می‌برد کتاب «بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی» را به دست انتشار سپرد. انتشارات «کاوه» در سن حوزه که با مدیریت مهدی ذالفقاری اداره می‌شود این کتاب را منتشر کرده است.

پیشگفتار کتاب به قلم استاد دکتر محمد جعفر محجوب است. که در آن پیشگفتار استاد محجوب به اهمیت کار تاکید کرده و اشاره داشته‌اند که «آنچه ایشان در همین وضع فعلی انجام داده‌اند، در خور تحسین و آفرین است. بنده خود از مطالعه‌ی آن بهره مند شدم...» نوح در این کتاب از افرادی که با آنها حشر و نشر داشته چون: افراسته، سنگسری و محجوب، با طرافت و دقت، و شیرین و خواندنی یاد کرده است. برای خرید این کتاب با مولف تماس بگیرید.

مقدمه‌ی رویا— مقدمه‌ی رویا کتابی است از الف. رخساریان پژوهشگر مقيم سوئد که در دو بخش تالیف شده است. بخش اول این کتاب به زندگی و کارهای «اریک هرمه لین» مترجم و ادبیات شناس سوئدی می‌پردازد. به گفته‌ی الف، رخساریان، او «سترگ‌ترین و موثرترین ترجمه‌ها را از آثار شاعران بزرگ ایرانی در زبان مادری خویش پدید آورده است».

بخش دوم کتاب تحت عنوان «شاعران مشهور سوئد و شعر کلاسیک فارسی، از تأثیر آشکار ادبیات ایران بر شاعران و نویسنده‌گان سوئد صحبت می‌کند: «... این حادثه در تاریخ ادبیات جهان به این مانند است که شکسپیر و گوته، معاصر دانته باشند و آثار این هرسه در سراسر اروپا مشهور خاص و عام گردد. اما زمانی که سراینده‌ی مثنوی معنوی با جهان بدرود می‌گوید، «دانته» کودکی ۸ ساله است. تا تولد شکسپیر، اروپا باید ۲ قرن دیگر از پی آن تا گوته ستایشگر حافظ شیراز در وجود آید». این کتاب در تابستان ۱۳۷۲ به وسیله‌ی نشر رویا چاپ شده است.

نویسنده‌گان در تبعید، مسعود نقره کار نویسنده‌ی معاصر مقیم امریکا به عنوان مسئول کانون نویسنده‌گان بخش مرکز امریکا، امریکای شمالی (کانادا) انتخاب شد. کانون نویسنده‌گان در تبعید از اهل قلم تقاضا می‌کند که با پیوستن به کانون از اهداف آن پشتیبانی کنند. برای آگاهی بیشتر می‌توانید با مسئول کانون در امریکا با نشانی زیر تماس بگیرید.

P.O BOX 951925 Lade Mary, FL 32795-1925

گسل— رمان گسل اثری از شاعر و نویسنده‌ی معاصر مقیم کانادا ساسان قهرمان با پیش‌گفتاری از دنا ریاطی منتشر شد. چاپ اول این کتاب در ۵۰۰ نسخه و به وسیله‌ی نشر افرا به چاپ رسیده است. از ساسان قهرمان امسال مجموعه شعری نیز بنام «سبز» انتشار یافته است. با نگاه آغوش می‌گشاییم / با نگاه روی می‌گردانیم / با نگاه / سخن می‌گوییم / در خاموشی جهان / زیرا سکوت / پوشنده‌ی راز عشق ورزی گل است / ...

AFRA Publishing Co.

1930 Yonge Street, Suite #1082

Toronto, Ontario M4S 1Z4

Canada

دربا در مشت— رمان دربا در مشت اثری است از ایرج رحمانی شاعر و نویسنده، که در زمستان ۱۳۷۳ در ایران به وسیله‌ی نشر دارینوس و در ۱۲۰ نسخه به چاپ رسیده است. قیمت ۴۰۰ تومان.

مرگ یک شاعر— مجموعه داستان بهمن سقایی با عنوان مرگ یک شاعر به وسیله نشر باران در سوئد منتشر شد. این مجموعه شامل ۲ داستان کوتاه است.

وطنم، نور و آب و عطر و عسل. دفتر شعر علیرضا نوری‌زاده شاعر و روزنامه‌نگار معاصر مقیم لندن به وسیله‌ی نشر کتاب در امریکا منتشر شد. این کتاب در برگیرنده‌ی شعرهای سال ۶۹ تا ۷۳ شاعر است.

با سوز ساز تو، / من شهرهای روشن دل را / امروز، / چون حاجیان گمشده در بادیه / با بند بند جانم / ... از علیرضا نوری‌زاده هم زمان رمان «بچه‌های خوب امیریه (روایتی تازه از انقلاب)» نیز منتشر شده است.



سال‌های سخت— مجموعه داستان فرامرز پورنوروز شامل ۵ داستان کوتاه منتشر شد.

سرود جنگل— ژاله اصفهانی شاعر نامدار معاصر مقیم انگلستان اشعار دیروز و امروز خود را در مجموعه‌ای ۳۰۰ صفحه‌ای گردآورده است. در جشن زن که جشن عذاب است و جشن عشق / از راه دور دست ترا می‌دهم فشار. / دستی که هست بر سر گهواره سایان / دستی که هست دوخته بر گردن تنگ... / ...

نامه‌ای به دنیا— The Eye of an Ant ۲۸۲ ضرب المثل و شعر فارسی که به وسیله‌ی «فتح الله اکبر» ترجمه شده است. این کتاب را ایران بوک در ماه می به چاپ رسانده و قیمت آن ۱۰ دلار است.

نامه‌ای به دنیا— رمان «نامه‌ای به دنیا» نوشته‌ی اسماعیل فصیح نویسنده‌ی معاصر مقیم ایران، در امریکا به وسیله‌ی ایران بوک منتشر شده است.

تشاتر— پونه، نمایش جدیدی است که این روزها در لس آنجلس بر روی صحنه است. پونه را محسن مرزبان نوشته و کارگردانی کرده است و تهیه‌کننده‌ی آن ماشا منش است. بازیگران این نمایش، محسن مرزبان، پیک نوشین، مستانه دیناری، و نیما کیانی هستند.

حقوق بشر— نشریه‌ی حقوق بشر ویژه‌ی بهار منتشر شد.

همکاران این شماره دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی، منوچهر تهرانی، روشک توسلی، عفت داداش پور و... هستند.

آرش— شماره‌ی ۴۷ و ۴۸ به سردبیری مهدی فلاحتی و مدیریت پرویز قلیچ خانی در فرانسه منتشر شد.

در این شماره آثاری از آزاده شکوهی، سوسن روستا، هما فرهنگ، حسین پایدار، بیژن رضایی، زیلا کیهان، نادر بکتاش و... به چاپ رسیده است.

کسب و کار کوچک من— کارگردان و فیلمساز مشهور رضا علامه‌زاده به زودی در لس آنجلس مشغول ساختن فیلم تازه‌اش «کسب و کار کوچک من» خواهد شد. ستاریوی این فیلم از خود اوست. تدارکات ساختن این فیلم را «بنیاد سینمایی برداشت ۷» در کانادا به عهده دارد.

آگاه کودن ما از تغییبو آدوستان صرفه جویی در وقت و پول هردو ماست

با تجدید اشتراک خود ما را حمایت کنید

نشست همگانی کانون نویسنده‌گان در تبعید و گرینش هیات دیiran— طبق اطلاعیه‌ی کانون نویسنده‌گان در تبعید: به دعوت هیات دیiran کانون، نشست همگانی کانون نویسنده‌گان در تبعید، در روزهای یازدهم تا سیزدهم فروردین ۱۳۷۴ هجری خورشیدی با حضور گروهی از اعضای ساکن کشورهای اروپایی، در آلمان برگزار شد.

در این نشست رضا علامه زاده نعمت میرزازاده عباس سماکار— اسد سیف و رامین جوان با اکثریت آراء، برای مدت دو سال به عنوان هیات دیiran کانون انتخاب شدند.

بزرگداشت کمال— یک سال از مرگ جوان شاعر مبارز و کمال رفعت صفائی گذشت. کانون نویسنده‌گان و خانواده و دوستان کمال در روز ۱۵ اپریل بر مزار او در گورستان پرلاشز گرد آمدند. یادش جاوید باد.

نمایشگاه عکس— نمایشگاه عکس افسانه صادقیه، زیر عنوان جاذبه‌ی شرق، در انتیتویی معماری آمریکا در شهر «کوستا می سا» در روز جمعه ۱۹ می از ساعت ۶ تا ۹ بعد از ظهر برگزار شد.

نقطه— نشریه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نقطه، اولین شماره‌ی خود را در بهار امسال و در امریکا منتشر کرد. مدیر مسئول این مجله بهزاد لادین و سردبیر آن ناصر مهاجر است. برخی از همکاران این شماره عبارتند از ناصر مهاجر، مهناز متین، باقر مومنی، تراب حق‌شناس و... طرح روی جلد از اردشیر محصص است.

در صفحه‌ی سخنی با خواننده آمده است: «... انعکاس سخن و اندیشه‌های متنوع و چه بسا متضاد در «نقطه» به معنی آن است که به برخورد اندیشه‌ها و پذیرش افق‌های فکری گوناگون باور داریم و آنرا شرط حقیقت جویی می‌دانیم. «جستن و یافتن و به اختیار برگزیدن» راه و رسم «نقطه خواهد بود.»

کانون سخن— کانون سخن طبق روال برگزاری سخنرانی‌ها، دو شنبه پنجم جون ۱۹۹۵ میزگردی در مورد فمینیست اسلامی با سخنرانی دکتر پروین ایانه، عضو فعال جمعیت مستقل زنان و الهه امانی یکی از فعالین جنبش زنان، برگزار کرد.

مهمان ماه می کانون سخن منوچهر کوهن «آرستیکت و شاعر» مقیم ایران و موضوع گفت و گو گزارشی در باره‌ی گروه شاعران و شعر «سه شبیه» در ایران بود.

پر شماره‌ی ۱۱۳ در امریکا منتشر شد. این ماهنامه از انتشارات بنیاد پر است. همکاران این شماره: علی سجادی، فریدون هویدا، علی اکبر مهدی، مسعود نقره کار و...

کتاب فروشی سیماغ



برای خرید کتاب‌های زیر با سیماغ تماس بگیرید:

۷۱۴_۷۷۰_۷۶۹۰

در جستجوی زمان از دست رفته - مارسل پروست - مهدی سحابی - ۴ جلد ۷۹ دلار
 تاریخ ادبیات جهان - باکنر تراویک - عربعلی رضایی - ۲ جلد ۶۹ دلار
 بازخوانی شاهنامه - مهدی قریب - ۱۸ دلار
 چهره‌ها (نقاشان ایران) - مریم زندی ۵۰ دلار
 راهنمای رویکردهای نقد ادبی - ویلفرد آ. گورین و دیگران - زهرا میهن خواه ۱۹ دلار
 ایران قلب من - نیکوس بلتاس دوکاریس - ارمیا - ۹ دلار
 دیوان صائب محمد قهرمان - ۳ جلد ۸۸۸ دلار
 آشنایی با نقد ادبی - دکتر عبدالحسین زرین کوب - ۲۶ دلار
 از چهره‌های دیگر - دکتر عبدالحسین زرین کوب - با جلد زرکوب ۲۶ دلار
 پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد - دکتر عبدالحسین زرین کوب - با جلد زرکوب ۲۶ دلار
 شعر بی دروغ، شعر بی نقاب - دکتر عبدالحسین زرین کوب - با جلد زرکوب ۲۸ دلار
 پروستات - دکتر چارلز شایپرو - تاترین داهنی - ۱۵ دلار

Simorgh Monthly Magazine

P.O. Box 3480
Mission Viejo, California 92090
(714) 770-7690



گرامی خواننده‌ی فرزانه!

با پشتیبانی از ادبیات و فرهنگ خود، پشتیبان
کشورمان ایران خواهیم بود.

پرداخت وجه اشتراك شما ضامن تداوم انتشار
سیمرغ است.

هر اشتراك جدید می‌تواند سهم بزرگ دیگری
در این تلاش گروهی باشد. با آرزوی نیکبختی

..... نام

..... آدرس

..... تلفن

..... از شماره‌ی
اشتراك سالانه‌ی مجله را که فقط ۳۸ دلار است به دوستان و خویشان خود هدیه کنید.

المپیک مدیکال کلینیک

OLYMPIC MEDICAL GROUP
A MULTI-SPECIALTY MEDICAL GROUP

با همکاری پزشکان متخصص
ب مدیریت

دکتر حمید ملکوتی

مجهز به سرویس‌های رادیولوژی

آزمایشگاه نوار قلب بخش کامل فیزیوتراپی و ماساژ درمان صدمات بدنی
درمان چاقی و کنترل وزن چک آپ کامل آزمایش و گواهی قبل از ازدواج

HAMID MALAKOO TI M.D., F.A.A.P.
2428 W. WHITTIER BLVD.
MONTEBELLO, CA 90640

(213) 722-5550

تلفن اطلاعات: (۴۰۸) ۵۴۸-۲۹۲۶
(۴۱۵) ۵۲۷-۶۸۴۸

تدریس آواز - ویولن - تار و
ستار و موسیقی نظری

کلاس‌های استاد دوالفنون
در برگلی

مجله‌ی گویای صدای شهر شماره‌ی پنجم: عمر خیام

حِمَام

اصحابه با غزاله علیزاده،	روی دوم	به همت مرتضیا میرآفتابی
اصحابه با غلامحسین بنان،	موسیقی محلی: بجنوردی	شماره‌ی پنجم: عمر خیام
اصحابه گرگیخرو بهروزی	موسیقی دبلمان	بایاری تهمینه
اصحابه با مهدی اخوان ثالث	موسیقی: استاد حسین علیزاده	و گیخرو بهروزی

چواغ کوچک سیمرغ با یاری شما روشن خواهد ماند.

Galaxy Productions



استودیو کهکشان



عکس برداری - فیلم برداری و تهیه‌ی ویدیو
به سیستم‌های مختلف با بهترین قیمت‌ها و
با مدرن‌ترین دستگاه‌های فیلم برداری.

بگذارید زیباترین لحظات زندگی را
برایتان جاوداً نمایم.

تهیه‌ی بهترین فیلم برداری از عروسی‌ها،
جشن‌ها، ضیافت‌ها.

عروسان خانم‌های عزیز! اگر مشکل پسند
هستید و لباس دلخواه و زیبای خود را
انتخاب نکرده‌اید با «ناهید» طراح زده و
هنرمند ما در استودیو کهکشان تماس
بگیرید و از نمونه‌های مختلف لباس‌های ما
دیدن فرمایید.

ناهید زیباترین و باشکوه‌ترین لباس
عروس را برای شما طراحی
و تهیه می‌کند.

با تلفن ۰۱۳۲۰_۵۹۷_۵۹۷ (۷۱۴) و ۰۱۳۲۱_۵۹۷_۵۹۷ (۷۱۴) یا
آدرس ۱۵۵۳۰ Rockfield Blvd., B-1 Irvine, CA 92718 تماس بگیرید

د کتر ونوس شناس



متخصص در کارپروپاکتیک

تلفن: ۰۹۳۰_۲۱(۷۱۴) ۸۵۴۵_۵۵۲(۷۱۴)

پی جر: ۰۹۳۰_۰۹۳۰(۷۱۴) ۲۱(۷۱۴)

قبول اکثر بیمه های

درمانی

و

مددی کر

انتشارات سیمرغ:

دوره های مجله‌ی سیمرغ، ۴ دوره هر دوره ۹۰ دلار با جلد زدگوب

مجله‌ی گویا

شماره‌ی اول: توانه – شعرهایی از فرهنگ مردم نایاب

شماره‌ی دوم: ویژه‌ی حافظ نایاب

شماره‌ی سوم: ویژه‌ی مولانا نایاب

شماره‌ی چهارم: ویژه‌ی عبید راکانی – در دفتر مجله موجود است

شماره‌ی پنجم: ویژه‌ی خیام در دفتر مجله موجود است

برای دریافت مجله‌ی گویا به دفتر سیمرغ تلفن کنید

۷۱۴_۷۷۰_۷۶۹۰

شعر معاصر ایران

دفتر اول: آواز مجهول باد از مرقص میرآفتابی

تدریس ادبیات شعر و نثر

آشنایی با متن های فارسی

برای نام نویسی با ما تعاس بگیرید

۷۱۴_۷۷۰_۷۶۹۰

سرگردانی از میرزا حبیب الدین صفوی



BULK RATE
U.S. POSTAGE
P.O. BOX 1201
Van Nuys, CA
Permit #1201